

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طبیعی شما می‌بند و موجود عالم را چه میدانید .
 بھائی ما موجود عالم را خدای حقّی قدرتی توانا میدانیم که همین محیط بر
 و تمام اشیا آیت قدرت و احاطه اوست .

طبیعی مرا چنان گمان بود که شما با پرده موهبوت را دریده و از بوم
 بیرون آمده و تربیت شده اید معلوم میشود شما هم مثل ما یرتل گرفتار
 موهبید نهایت صورت و لفظی را تفسیر داده اید .
 بھائی انشاء اللہ بعد از معاشرت و محاورت خواهید دانست

که ما و هم نداریم بلکه مطلقاً از موهوم چشم پوشیده .
 طبعی چگونه از موهوم چشم پوشیده . و حال آنکه قائل بمبیدنی است
 که ابداً هیچ قاعده نمی توانید از اثبات بنمائید .
 بجهائی مگر شما بگذارید قائلید و چگونه اثبات مینمائید .
 طبعی مابعدی را قائل نیستیم بلکه تمام اشیاء اینفها مبدء و منتهی

میدانیم
 بجهائی معنی این کلمه را ندانیم که اشیاء اینفها مبدء و منتهی میدانیم
 طبعی تکون اشیاء از تدبیر طبیعت است هر گاه از تدبیر طبیعت
 متکون میشو و بعد از مدتی تحلیل میرود ببال وصل و راجع میگردد .

بجهائی این مسئله منافی مقصد اینست زیرا ما را از سخن پند
 در اینکه تکون اشیاء از تدبیر طبیعت است و نیز در تحلیل آن رجوع صراحتاً ببال
 خویش سخن نداریم کلام در اینست که قوه محیطه هست که بر نفس طبیعت
 نیز محیط و حاکم است و طبیعت هم در تحت اقتدار او است
 که این ترکیبات و ترتیبات از او بطور مبرم پیدا :

طبیعی بی دلیل از شما قبول نخواهیم کرد پس برهان شما بر این مسئله صحت
بجائی عدم استعاره طبیعت کو استعاره انان که فعلی قولکم

یکی از ترکیبات طبیعت و فرع بر آنست بر اینمکه برهانیت واضح
زیرا فاقد شیئی محلی شیئی نشود پس طبیعت بی شعور و انان
ذی شعور مشاهده میشود دلیلست بر اینکه قوه محیطه خارجیه هست که حاکم
بر اشیاء و محیط بر طبیعت است و طبیعت نیز بذاتها آتی از آلات او

طبیعی این دلیل کافی نیست زیرا ما معتقدیم که طبیعت بی شعور است
و نه ذی شعور بلکه میگوئیم طبیعت عین شعور است و عین قدرت است

یعنی افعالیکه از طبیعت بروز میکند تمام صحیح و بموقع است و همین
شعور انانی هم مطوقی در طبیعت است و خود این شعور طبیعی است
ثانویه که حاصل شده است از طبایع اولیه

بجائی ما که طبیعت را تقسیم نکردیم که شما کیفیت طبیعت
ثانویه و اولیه را بیان میفرمائید بلکه مطلقاً میگوئیم طبیعت بی شعور است
و تدبیرات آن از روی اراده و اختیار نیست و هر عاقلی شاهد
بر عدم استعاره طبیعت داده و میدهد و تمام حکماء فلاسفه

سلف و خلف بر این مسئله متفقند و حتی در تعریف طبیعت
 گفته اند الطبیعة قوّة مدبّرة من غیر ارادة و شعور بلکه در انقیاد
 حاجت با تشهاد و استدلال از کلام و آراء حکمانیت زیر اهر
 ذی درایتی بر این مطلب شهادت میدهند چنان که گزارش بان صحرائی
 که از تمام علوم و اصطلاحات پخیر است سؤال کنید که چرا آتش
 میوزند پس از برای هیچکس شبهه نیست که تدبیرات طبیعت از
 روی اجبار است و طبیعت را شعور و اراده نیست و چیزی که بی
 لابد علاج باید تمام افعال تدبیر و حرکات آن از روی شعور
 و عالی از نظم و ترتیب باشد پس هرگاه از بی شعوری افعال منظمه مرتبه ظاهر
 و لیست بر اینکه این افعال افعال شخص او نیست بلکه محرک و مدبّر دیگر است که
 او را الت کرده و این نتایج را از افعال او گرفته و چون نظر کنیم می بینیم که این
 عالم بکمال نظم و ترتیب قائم و برپاست بقسمی که جزئیات آن منظم و صحیح
 و نظم و کما گشت بدرجه که انظم و کمال از آنچه ممکن است که باشد و یکی از اجزای
 کمالیه این عالم وجود انسان است که امل از کلت و انسان صاحب شعور است
 بدرجه که محیط بر نفس طبیعت است و بر طبیعت حکم میکند
 حکم کردن او بر طبیعت باین قسم است که چون عالم بطبیعیات اشیاء را در

احاطه یافت ترکیباتی از طبیعت فراهم که تکملاف از آن حاصل شد و اگر
 صد هزار سال انسان اقدام باین عمل نمیکرد تکملاف بخودی خود موجود نمی شد پس
 احاطه انسان بر طبیعت ثابت شد و این صورت ثابت است
 که طبیعتی که در تحت قدرت انسان است بر آده خود نمیتواند موجود انسان باشد
 بلی میتوان گفت از تدبیرات طبیعت تمام اشیاء و حتی انسان هم
 حاصل میشود ولی در صورتیکه این طبیعت را مستعد از غیر بدانیم یعنی قوه
 محیطه هست که او را خدا دانیم یا ما و آراء طبیعت کوئیم و او را ایجاد کننده
 طبیعت را و از اعانت تکون اشیاء و آلت ترکیب و تحلیل آن قرارداد
 تمام هم مطالب در صورتیت که طبیعت بی شعور باشد و ما
 طبیعی کفیت که طبیعت عین شعور است .

بجائی عزیز من طبیعت عین شعور است یعنی چه .
 طبیعی یعنی افعال از روی نظم و ترتیب است و تدبیر آن موفق حکمت است
 بجائی افعال تدبیر بر طبیعت منظم باشد چه دخلی شعور طبیعت
 دارد این مطلب که ظهر من الشمس است که در طبیعت شعور نیست و حرکات
 او از روی اراده و اختیار نیست و همین کلمه که شما میفرمایید طبیعت

عین شعور است در واقع از شدت اجزاء و الزم است و باطناً مثبت
 مطالب است یعنی چون ملاحظه میفرمائید که عالم وجود مرتب و منظم است
 و در نهایت کمالات و راضی نمیشود بگوئید که ملائکه و محیط و حاکم آن اگر
 هست که بر نفس طبیعت نیز حاکم باشد و او را آلت این تنظیمات و ترتیبات
 قرار داده باشد لهذا میفرمائید طبیعت عین شعور است و الا اگر
 دقت فرمائید و اضافاً بمیان او رسید تصدیق می کنید که طبیعت را
 اراده و شعوری نیست ؛ پس نظم و کمال عالم وجود و شعور آنان
 و احاطه او بر طبیعت بر بانی و صحت بر اینکه طبیعت بنفسها بیدار
 غیر نتواند کمون و منظم باشد بلکه موجود باری سوائی او و محیط بر او است
 که او هم محکوم حکم او است و باراده و محرک آن کار میکند کشف و
 تصدیق این مقام آفته با اضافه است مادام که اضافه پیش نیاید
 هیچ امری کشف و تصدیق نشود .

طبیعی حال با بر سه مسئله شعار و عدم شعار طبیعت
 بیش از این بحث نمی کنیم طبیعت خواه بی شعور و خواه ذی شعور
 و خواه عین شعور هر چه باشد کلیه در مطالب دلیل هستی باید اقامه شود

و شما ادله که اقامه می کنید تمام ادله و هیمة و ظنیة است :
بهمانی عجب است که جناب شما ادله معقوله را و هیمة و ظنیة
میخوانید و اسحق این ایراد شما بشیر الزام شما را ثابت میکند و ظفره شما را معلوم
میدارد فدای شما اگر اهل دایانیت متعصب باشند و بر مقاصد خود عصیت
ورزند و در راغی شیش استبداد نمایند و از مطالب صحیح اغراض کنند عجب نیست
اما جناب شما بیا عجب است و صورتیکه مقصود شما تحری حقیقت پیدا
کردن مقصود باشد چرا باید عصیت کرد و از انصاف چشم پوشید :

طبعی مگر چه اغراضی از من دیدهاید بنظر من هر کس از شما دلیل متعین
طلب کند او را بی انصاف خواهید دانست :

بهمانی استغفر الله دلیل خواستن برهان بی انصافی نیست
ولی خود شما هم میدانید که در این بحث از اعتدال و راست روی تجاوز فرمودید
زیرا اولاً ادله عقلیه با و هیمة شمرید ثانیاً بر اثبات مبدا دلیل حسّی
میخواهید و حال آنکه هر عاقلی شهادت میدهد که مطالب معقوله با ادله
عقلیه ثابت میگردد و اعجم از اینکه اثبات طبیعت و اثرات آن
باشد یا اثبات ماوراء الطبیعه باشد در هر صورت اینگونه مطالب
از معقولات است و با ادله عقلیه در آن بحث میشود و حسن را

در این مراتب ابدار اهری بنیت پس بفرماید شما بر مقاصد خود تان کدام
دلیل حسی دارید که از مایل حسی می طلبد :

طبیعی تمام اولهٔ محمول است مثلاً تکون اشیا از تیر
طبیعت امری است محسوس :

بهای اولاً تکون اشیا از تیر طبیعت امریت معقول نه
محسوس ثانیاً اشیا یک شیا تکون آنرا از طبیعت وحدها میدانید و فی کله
میتوانید دلیلی علی بر آن آگاه کنید جز آنکه موجودهٔ این کرهٔ ارض است
یعنی اشیا، و جز آنکه موجوده را بر وجهی که می توانید بگوئید از تیر طبیعت
تکون یافته و پیدا بدولی در اصل مبدء این کره نیز حیرت خیز چنانچه کاملاً
بزرگ در این مقام اظهار حیرت کرده اند و هر کدام تصویری کرده و حیرتی
گفته اند یکی ابتداء کرهٔ ارض را جذوهٔ آتش گرفته در حالتیکه نمیدانند
مبدء موجود همان آتش که وجهی از کجا بوده یکی تکون ارض را از تیش
در نسبت در صورتیکه دلیل مثبتی ندارد یکی وجود آنرا از وجود حیوان
شمرند در حالتیکه از جهات کثیره عقل برخلاف آن حکم میکنند
پس اصلاً در کلیهٔ مبدء اولیهٔ این کره بلکه انسان جزئی از آن است

حیرانید و تکیه گاه دستی نذارید و متمسک بهیچ دلیلی نتوانید
 حال آنکه این کوزه هم جزئی از جزاء عالم وجود است و در صورتیکه شما
 در کیفیت یک جزاء وجود که کوزه ارض است اینطور حیران باشید
 در کیفیت عالم وجود و مبدء و منتهای آن بطریق اولی حیران خواهید
 بود بحدی که ابد آراهی نمید و وجود نذارید نه از طریق علم و نه از سبب ظن
 و نه بیل عقل و نه بیل حس اما ادله متالیفین معقوله است و نقل سلیم
 بر حجت آن حکم میکند هر چند بر سبب اجمال باشد زیرا هر ذی دلیلی با
 وجود انصاف تصدیق نماید که این عالم وجود در این مرتبه نظم و کمال
 موجودی قادر و مکنونی مقدر و صانع حکیم و دانا و خالق محیی و توانا
 باید و هرگز عقل سلیم راضی نشود که این همه نظم و کمال و حسن و ترکیب
 و عدال را که عظم فلاسفه عالم از ادراک نبذ می از آن حیرانند نسبت
 طبیعت بی شعور دهد و همه را بر وفق تضاد تصور کنند
 در حالتیکه می بیند که طبیعت محاط انسانست و انسان بر او محیط یعنی
 بیارتی از ترکیبات و ترتیبات طبیعی در قبضه انسانست
 و انسان عالم برائی بقسمی که در صنعت تملک اف ذکر شد و نیز
 محسوس است که تضاد فاعل بر طبق نظم نیست کاملاً ترکیب

تصادف در موافق حکمت و ممانت واقع و اغلب مخالف واقع میشود
 انصافاً هر کس سلیقه و عقل خود را معوج ندارد و مقصودش پیروی عقل
 باشد نه بهوای نفس و استبداد در رای البته تصدیق کند که عالم
 وجود از تدبیر طبیعت و صدها موجود نشده و این کیفیت با این عظمت از
 حسن تدبیر و ترکیب و امور تصادفی نبوده و نیست بلکه صالحی عم
 حکم و خدای
 علیم آنرا ایجاد کرده چنانچه فلاسفه یونان و حکمای قدیم آنرا ماورا طبیعت

گویند و ما همانرا خدا داریم :
طبیعی کسانیکه میگویند مبدأ این گره ارض پاره از آتش بوده مبدأ
 آتش را هم معین کرده گفته اند از تلاقی دو گره و تحلیل آن پاره آتش در
 جو هوای واقع شده و بتدریج تربیت شده و در روی آن آتش خاسته
 غلیظ پدید آمده و کم کم غلظت آن بحدی رسیده که این جسم تراکت
 شده و از خاک تمام اشیا بتدریج حاصل گشته :

مهمانی این مطلب را میدانیم که رأی بعضی از فلاسفه در حدوث
 گره ارض بر این ترتیب است که بیان فرمودید کلام در این
 که حالت آن دو گره که از تلاقی آن دو این گره ارض حاصل گشته

نیز بعد از دقت مثل حالت همین کوه ارض است زیرا هر چه را انتم است
 ناچار ابتدائی هم دارد و خود شما میگوئید که نزد تلاقی و تحلیل آن دو
 کوه این فعل صادر شده پس لابد باید بحدوث آن دو کوه قائل شد
 و نیز اگر حدوث از اهم از کرات دیگر دانید و بگوئید که با طبیعت آنها
 تحلیل حاصل شده و جزئی از اجزاء آنها در این جو هو این دو کوه را پدید
 ایضا دور و تسلیل وارد آید و برای اثبات همین مقصد که حال عنوان کردیم
 ناچارید از اینکه تکون و تحقق اشیا را یک مبدئی منتفی کنید که آن
 علت العلل باشد یعنی مبدء و علت اشیا را یکی دانید حال آن مبدء و
 علت هر چه میخواهید تصور کنید در هر صورت چون منتفی بود
 مبدء شد در این هنگام مقصد حاصل است زیرا در هر مبدء
 واحد همراهم نهایت اگر بگوئید بیان مبدء واحد نفس طبیعت است
 راجع بملکه اولی شود که عدم شعاع طبیعت مستلزم آن است
 که نتواند بدون علت غیر اشائی را از زوی نظم و ترتیب تکون دراز
 پس ناچار است از اینکه مبدء حقیقی که ما تحقق به الاشیاء است علم حکیم
 وحی و دانا باشد که تمام اشیا از او موجود شده باشد در انتمقام
 طبیعت آلت ایجاد است نه علت و مستد از موجود است نه

مستبد بخود و این افعال صادره افعال اجباری و است نه اختیاری و
 محاذ در این افعال آن مبدا و مطلق و علت العلل بوده و هست که علیم
 و حکیم و دانا و پنا است بلکه مقدر از هر وصفی است و تصور و فکر
 و تخیل بذیل تقدیر و راه ندارد و اغلب فلاسفه بزرگ نیز قائل باین مقام بوده
 و میشد: طبیعی اینکه میفرماید اغلب فلاسفه بر این مقام قائلند
 یعنی بمبدئی غیر از ماده و طبیعت قائل باشند این مطلب را مسلم
 نداریم زیرا محقق است امروز در علم فلسفه و طبیعیات و فلكیات
 حکمای اروپا و امریک مقدم بر کل در علوم و افکارشان مسلم
 گشت پس این اشخاص که در علوم و فنون کامل و ما هر صنایع
 و بدایع عالم را مخترع و مبتکرند مشاهده مینماییم که قائل بمبدأ
 موجودی نیستند و مبدأ و قهرها را نفس طبیعت میدانند چگونه
 میفرماید اغلب فلاسفه بزرگ قائل باین مقام شده اند:
 بهائی اولاً معتقد نبودن کل معاصرین را مسلم نداریم نهایت اینست
 که در معرفت علت العلل و یا ماوراء الطبیعه حیران مانده اند و همین حیرت

دلیل بروحد او تعالی شأنه است زیرا آن ذات قدیم از ماده
 و صورت و دخول و حلول و جوهر و عرض و فاعل و منفعل و کل الصبح علیه
 التَّعَةِ و الوصف مقدس و تعالی است و وضاحت که هر کس
 بخواند آن ذات قدیم را بقواعد طبعی و فلکی و ادله فلسفی و ریاضی
 عارف شود و کیفیت آن اطلاع یا بد صحر خیرت حاصلی نباشد و
 بالفرض جمعی از فلاسفه نیز منکر شده باشند از غیب منبع انکار
 ایشان نفی وجود او تعالی و تقدس را نمی کنند زیرا گفته اند
 عَدَمُ الْوُجُودِ اَنْ لَا يَدُلَّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ و اگر بفرمائید حیرت دارند
 و بمرتب یقین رسیده اند که مبدئی نیست و مبدأ و منتها نفس طبیعت است که
 هر عاقلی این قول را رد کند چه که هرگز نمی توان هیچ قاعده و هیچ دلیل یقین کرد
 که مبدئی نبوده و نیست بلکه هر قدر انسان در انقیام پیشتر میر کند
 حیرت او افزون گردد چنانکه یکی از کسانی که امروز در ایران ما اصرار
 بر اجرائی عقاید مادیون و انکار واجب الوجود دارد خود شماست و
 شخص شما همیشه در شهر و هستیید و همین مباحث شما حضور شما برای
 تحقیق مطلب اعظم دلیل حیرت شماست و اگر بفرمائید من

اوله قاطعه اینها را نمیدانم و در طبیعات ناقصیم و لذا حیرتم و آنها
 که علم فلسفه و طبیعات را تحصیل کرده اند حیرتی ندارند این غدر هم از شما پذیرفته
 نیت زیرا تمام حکما قائلند بر اینکه کامل من جمیع جهات در عالم
 یافت نمی شود بلکه نقص و کمال از برای هر چیزی امریست نسبی و اضافی
 پس صحبت که فلاسفه اعظم نیز کامل من جمیع جهات نیستند چنانکه کمال هر
 ایشان نقص سابقین را ثابت کرد لیسبه نقص ایشان هم نزد ظهور کامل
 از این درازمه آیه ثابت خواهد شایا این حکما و فلاسفه را که مبتکر و مخترع
 علوم و فنون میگوئیم تمام علومشان مقتبس از فلاسفه قدیمست یعنی از
 هر علمی که ماخذ و سرشتی از حکمای قدیم گرفته اند و در آن تعقل کرده و برقراری
 آن افزودند و آن حکمای عالیمقام روح الله در هر کدام در فلسفه کمال
 و بر طبیعات محیط تر بوده اند بر وجود واجب و مبدا و علت لعل موقوف بر
 بوده اند چنانکه در شرح حال بقراط طبیب استه اند که او
 از کبار فلاسفه بود و معترف بود بخدای قدیم و احاطه او بر ما
 و طبیعت و همچنین در بیان سقراط که متأخر از او بوده در

حکماء مذکور است که او شخصی بود حکیم و فاضل و در اعتقاد بخدای قدیم است
 و در نسخ زیر مخصوص تعلیم الهیات بسوریه رفت و از فضیلت زین
 اسرائیل تعلیم و حدیث الهیه و معارف روحانیه گرفت و در او از
 ایام ریاضت و منع نفس از شهوات دنیوی قیام کرد و مردم را
 از عبادت او شان منع کرد و بخدای سبحان دلالت فرمود و عاقبت
 از اس غزلت کرد و در معازنه کوهی ماموی کرد تا اصرار آن حکیم ظمیر
 بر اثبات حق علیم پذیرد حیات جمعی از مردمان شیر شد که او را از غنا
 بزدان کشیدند و عاقبت در حبس بچن او را مسموم کرده بدرجه غایبه
 شهادت رسانیدند **و حکم انرا ان افلاطون است**
 حکمتش جهانگیر است بر سر حکمت جالس شد و او را افلاطون الهی گویند زیرا
 در حکمت الهی ما هر بخدای غیب قائل بودیم و همچنین ارسطاطالیس که
 فخر و مستنبط قوه بخاریه بوده است مردی موقد و خدا شناس و
 معترف ببد کل و فیاض علی الاطلاق بوده و هر گاه کسی کلمات
 بلینوس حکیم که در الواح زبرجدیه مذکور است دیده باشد می یابد
 که آن حکیم تا چه درجه موقد بوده و با همه علوم و فنون چه مقدار

بدرگاه احدیت متضرع و متبتل و مضرع نشسته حتی در مناجات خود میگوید :
 يَا رَبِّ اَنْتَ اللّٰهُ غَيْرُكَ وَاَنْتَ الْخَالِقُ وَلَا خَالِقُ غَيْرِكَ اَيُّنِي وَتَوَلَّيْتَنِي فَتَجِدْ
 قَلْبِي وَاصْبِرْ مَفَاضِلِي وَذَهَبْ عَنِّي لِقَطْعَتِ فِكْرِي فَاَعْطِنِي الْقُوَّةَ وَالطُّقَ

لانی حتی آنکلم با حکمت آنک انت العلیم الحکیم :
 و بلا کرسوس که از حکمای معروف است و در صنایع کیمیایی که بلان
 فرانسیسی با علم شیمی تعبیر شده کامل بعده بدرجه که کلیات این علم را حصر
 فرنگان از کلمات او اقتباس کرده اند و او در تمام مواقع مستمد
 از قوه قدیمه گشته و در کشف طبیعت مهرش بیانات شتی دارد که خلاصه
 آن اینست که خدای حکیم فلان طبیعت در فلان شیئی نهاده و حال
 اینکه تمام اثرات اشیاء و مواد طبایع آنرا از موثر واقع و در تحت اقتدا
 مقصد غیبی دانسته :

طبیعی چه دلیل دارد که حکمای این زمان با اینکه عصر ترقی است
 اغلب متنکر و ابراء الطبیعه و خدای غیب باشند و حکمای سلف
 بروجود آن معترف باشند پس میگوئیم ولو آنها معترف بوده اند
 بسبب این بوده است که در علم و عقل کامل نبوده اند و اینها مال

شده اند و کشف کرده اند که هر چه هست در ماده و طبیعت است لا غیر
بهمانی اولاً عرض شد ثبت العرش ثم نقش انکار
 فلا سفة معاصر را ثابت کنید بعد از آن این تصورات بر آن متضرع
 دارید چه که الیوم بیاری از حکما مقرر بخدا و متدین بادیان شد و
 بعضی هم در مقام حیرت واقعند ثانیاً با فرض تکامل با دلیل
 بر عدم وجود واجب نیت زیرا سابقاً گفتیم **عَدَمُ الْوَجْدَانِ**
لَا يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْوُجُودِ و نیز گفتیم که کمال حکماء در کل مراتب مسلم
 نیت بلکه خود قائل بنقص در علوم و کشفیات بود و همیشه
 در اینصورت اعتماد بر عقیده ایشان شاید و نتواند تقلید و تاسی
 باراء ایشان تا آنکه هر یک از حکمای اروپا و امریک که معتقد
 بوجود واجب و در ظل دیانتی نیایشند صراحتی هم در تنفیذ رای
 خویش ندارند یعنی هرگز قیام نکرده اند بر اینکه ناسر از طریق خدا
 پرستی و از ظل دیان خارج کنند بعکس ما ایرانیان که هر یک از ما
 چهار اصطلاح خارجه و قواعد جزئیة حکمای غرب دانسته و یا اسمی
 از صنایع آنها شنیده و همین قدر دانسته که بعضی از فلاسفه غرب

بماده و طبیعت فائند بصرف تعلیل طبیعی شده و قیام بر اقصای شبهات نمود
 و بر بی دینی ناس صراحت دارند و اینجالت بنفها مثبت نقل است و در
 بر اینکه ما اهل ایران افتد بحاره اجم که در بی دینی هستیم از خود رأی نداریم و چون
 کلام بانیمقام رسید این نکته منحل که از برای خود این عبود واقع شده
 مناسب است عرضه دارم :

وقتی در کرمان شخص صدیقی مذکور داشت که یک نفری تازه از عشق آبا آمد
 و طبعی است و خیلی بار طبعی کرده و صراحت زیاد دارد بر اینکه مردم صراحت معتقد
 بخدا و انبیا هشد و لایستما حق طایفه بھائی بی اندازه تشد می کنند که هر
 دیانت را متحسین میزند کفتم میوایشان را ملاقات کرد گفت بی پس
 روزی از ایشان وعده خواهی شد باد و نفر از نو نهالان و کوچک ابد الان
 خود تشریف آوردند بعد از جلوس و تعارفات مراسم خود ایشان شروع
 بصحبت کردند که مشاعر تری کرده و نزدیکت مردم از خواب بیدار شوند
 و دریابند که طریقه دین و این بیهوده است و انان باید بصرف طبیعت
 عامل باشد تازه شما حضرات بھائی میخواهید خلق را زیر بار دیانت
 کشید و اگر شما راه نبودید تا کنون اسم اریان و مذاهب را محو
 کرده بودیم ولی حکیم که زاد فی الطنبور نعمه ارضی اینهمه مذا

بس نبود که تازه این مذهب خستراغ شده زحمت می کشیم بیکه از موهوم
 خارج می کنیم باندک غفلتی شما و از زیر بار موهوم می کشید و بدین بهائی
 می برید و خود من و تیکه در عشق آباد دو چاره حضرت بهائی شدم و
 آن روز هنوز بخوبی طبع نبودم اینقدر با من صحبت کردند که نزدیک بود
 کمراه شوم این بود که خدا فضل کرد و شخص دانای حکیمی همان ایام رسید و
 مرا بر طبیعت دلالت کرد و یقین کردم که صحبت از خدا و انبیاء صریحی
 پوچ و موهوم است ؛ از این کلام بنده را خنده گرفت از خنده بنده
 حاضرین هم بخنده درآمدند ؛ جناب میو بعد از آنکه تا علی زبان تا
 و تا قص کلام خود که ناشی از صرف تقلید هوا پرستی بود بر خورد
 و بیار بچل شده هر قدر کوشش کرد که خود را از لو تان کلام خفیف
 بیرون آورد ممکن نشد و دقت سبب حصول خفت گشت غایت
 متغیرانه آن دو دانه را نهاده تنهائی تشریف بردند و همین عنوان
 در آن روز سبب بیداری و آگاهی آن دو نفر شد و دریافته شد که دلیل بر مقصد
 خودند از بند صرف انکار و واجب الوجود آنهم حسب تقلید موهومی
 نه از روی علم و دانش و این نقائص از اینجا حاصل شده که ما ایرانیان
 گمان کرده ایم که ترقی و تمدن و کسب صنایع و بدایع موکول بانکار

خدا و انبیا است ، حال آنکه اگر اندک اطلاعی میداشتیم میبایستیم که ماخذ
تمام علوم از انبیا است و چون حکمای سلف علم را از معدن و
مبداء آن که انبیا بودند تعلیم گرفتند لذا یقین کرده اند که خدای تعالی
معنوی در سبکالنیعالم است که نفوسیکه بروح قدسی او مؤیدند من
تعلیم و تعلم این علوم از آنها اظهار میشود ؛ مثل ابیدقلیس که معاصر با حضرت
داود بود و از آنحضرت تعلیم گرفت و در حکمت مهارت تام یافت ؛
و فیثاغورث که در زمان سلیمان بن داود بود و علم و حکمت را از آن
حقیقت تعلیم گرفت ولی بعضی از انبیا ، زمان ما کمان کرده اند که مطلقا
علوم و حکم بقوه بشریه و عقول ثانیه من و ن مبداء ماخذی برای انبیا
نظهور نیکنده لهذا غرور و زیدین از حق قدیر و حکیم خسر غفلت نموده اند
طبیعی عجب است که بعضی از حکما بر آنند که ادیان مخالف علوم و فنون
و کلمات انبیا با مسائل فنی و ریاضیه مابینت کلی دارد و شما میگوید
که هر علمی ماخذ آن از انبیا بوده و لابد ما قبول نخواهیم کرد از شما تا شاهی از
کلمات انبیا باورید که بدانیم آنها در هر علم کامل و از سوی خود علم بوده اند
بهای مثل حرکت محوری شمس را که امروزه حکمای غربی

بان شده اند در هزار و سیصد سال قبل از انان مشیت بر صد تعد
 حضرت محمد نازل **قوله تعالی** والشمس تجري مستقرها ذک
 تقدیر الغیر العظیم و این وضاحت که آن زمان که آیه مبارکه که کریمه بر قلب مطهر
 آن روز نازل و از انان طهر انحضرت صادر گشت تمام حکما را با این رأی
 مخالف گشته و به کلی بجزکت فلکی شمس قائل بودند و آن معدن علم
 و حکمت با وجود دائمی بودن و عدم تعلیم و تعلم در فنون ریاضیه
 و فلکیه بصرف الهام ربانیه این ماخذ را دست داد و بعد از هزار
 سال صمت و ریاضت بر حکما معلوم شد که آن زمان رصده را صد
 کلمات و کلمه حضرت رب العالمین تمام بوده و همچنین در آن عصر
 مخالف آراء حکما در آن زمان این آیه کریمه **قوله تعالی**
 وکل فی فلک لیجون و حال ملاحظه فرمایید با این حالت که ما هر قدر
 تا تمامی علوم را صدین و حکمای سلف و تمامیت و صحت کلمه
 الهیه را محسوساً می بینیم چگونه قائل نشویم که مبدء علوم از انبیاء
 بوده و چنان کلمات آن مطلع رحمان را مخالف علم و حکمت شریع
 ملی در هر زمان هر چه مخالف بنظر رسیده تمام از این قبیل بود

چه واضح است که حکمای آن عصر بجز نزول این آیه قبول نکردند بلکه در حکای
 و نهایت الطینان بر صد بطلمیوس حکیم متمسک بودند و ضد انبیا
 و اهی تصور میکردند و تمام قوت بر یکون ارض و حرکت فلکی شمس مقصد بود
 و بر کلمه الله شهنشاه میکردند و آیه **وَلَيْسَ كَمِثْلِهَا كَرِيمٌ**
 و **كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ** العیاذ بالله ناشی از عدم علم و اطلاع حضرت
 نبوی میشد و اکنون ثابت شده که این مخالفت ناشی از نقص
 در آراء و افکار و اذله و افهام و استنباط است فلاسفه آن عصر بوده اند
 در کلمه الله و كذلك در این یوم بدیع اشاراتی از علم و حکمت
 از قلم اعلیٰ العینی خاتم مقدس حضرت بجا الله
 جل ذکره و مزرع نشعب از ان دوحه مقدسه یعنی
 حضرت عبدا لبهار و خافزاه صادر شده و در
 اتم الکتاب ثبت است و حکمای این عصر از درگاه
 آن عاجزند و عنقریب اثرات آن ظاهر شود و ناس دریا بند که منبع
 علوم و حکم این ذوات مقدسه بوده هستند و انکار ناس از جهت عدم

بلوغ و نقص در مراتب علم و حکمت بوده و هست و الا کلمه الله لازماً
 محیط و همیمن بر کل بوده و تمام علوم از کلمات مقدره و تعالی و تعس
 استنباط شده و خواهد شد **وَفُوقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ** *

طبعی تضاعیف بیانات و تثتک مباحثات ما را
 از مقصود او تئیه بازداشت پس بر بحث اول میرویم و میگوئیم
 مقصد از تمام این بیانات اثبات اینست که غیر از ماده و طبیعت بدر
 و مکون و صانعی دیگر باشد که او مبدع و موجد اشیا باشد و شما
 باید که پسند مبدع و احدی را اثبات کردید و اناحق در اینکه مبدع
 اشیا و احد بوده صرفی نیست و قابل انکار نیست ولی در اینکه آن مبدع
 و که باشد محل کلام است باینهم کار نداریم میگوئیم بالقرن که آن مبدع
 از ماده و طبیعت خارج باشد و آن ماوراء الطبیعه و یا خدای غیب باشد
 در هر صورت بحث ما فتهی باین میشود که چنین خدائی را نمیتوان شناخت
 تا چه رسد پرستش و لهذا باز هم مطالب اهل ایات محل بهم است
 زیرا اول فریضه خود را معرفت الله دانسته و میدانند و بعد از
 معرفت عبادت و اطاعت و پرستش و رت و طاعت و اگر در
 دهرهای پیش از این مقام صحبت شود و جز حیرت حاصلی نباشد

(۲۳۴)
و عاقبت نستی باین شود که اشکان برپیل لازم یک قوه را و روحی را در هر یک
عالم قائل شود و تصور را یک مبدا و موجودی بنظر در آورد چگونه معرفت
اعظم فرضیه شد و جان عبادت و پرستش و انست :

بهمانی اکنون که تصدیق قطعی بلرزم مبدا و وحدت آن
و تصدیق فرضی بتقدیس آن از ماده و صورت گردید و فرض گردید که
معنوی هر یک عالم و خدائی غیب و قوه فوق قوی و حقیقی و آراء طبیعت
باشد سایر مشاغل نشاء الله بتدریج حل خواهد شد پس باید دانست
که معرفت برد و قسم است معرفت اجمالی و معرفت تفصیلی اما
معرفت اجمالی نسبت بوجود واجب الوجود و ذات و بهوت او تعالی
و تقدس است و آن همین مقدار است که ذکر شد یعنی برپیل اجمال
میتوان دانست که لا بد این اعیان و حقائق موجوده عالم وجود را تمیز
که صانع و بارئ آنهاست و او تعالی شانه واحد است در ذات
خود زیرا بطریقیکه اشاره شد مبدا ناچار است از اینکه واحد باشد چه اگر
مبدا دو باشد صدق مبدا نمی کند مثلاً اگر بگوئیم مبدا دو عدد

دو عدد است این غلط است زیرا همان دو با الی جبار یکی نیستی نخواهد
 شد و مبدأ کل اعداد آن یک واحد خواهد بود و همچنین مبدأ حقیقی
 واحد است در ذات خود و آن واجب الوجود در تمام صفات
 و شئون و آثار مقدس و منزّه و مبرا و متعالی است از تشبیه
 و تمثیل زیرا او را بهر شیئی تشبیه کنیم آن شیئی از او شایسته یاقه و موجود
 شده و نمک است که خالق مثل مخلوق و صانع مثل مصنوع می تواند
 باشد بلکه وجه مشابهتی در میان شان نیست و در بعضی جا نکته
 هست که مبدأ کل را از ماده و طبیعت مقدس میدارد زیرا
~~مبدأ کل را از ماده و طبیعت در تمام عیان~~
 موجوده موجود است و وضاحت که این مواد طبایع از مثل خودی
 موجود نشده اند پس باید آن مبدأ و اجدا که تصدیق بر لزوم وجود
 گردید خارج باشد از مشیت این مواد و طبایع تا بتواند مبدأ و موجود
 اینها باشد و او منزّه است از عرفان عباد خود یعنی تفصیل معرفت
 او از برای احدی ممکن است و احدی قادر بر نیست که بر کنه ذات او پی ببرد
 زیرا آنچه از عقل و ذکا و هوش و نبی و علم و کمال و قدرت و اقتدار

در وجود انان یافت شود تمام آثار صنغ اوست و کل محاط او و هر عا
دانکه محاطی ب محیط نبرد و مصنوع راه بوجود صانع ندارد و لو میک و هیو
و نقش و صورت مصنوع شهادت میدهد که اصانعی هست :

فَنِعْمَ مَا قَالِ النَّعِيمُ

بالتو میگوید آسمان زمین خالق الارض السمانی هست
نقش هر منگری کند قرار کافرینده کیریانی هست

ولی بی بردن مصنوع بصانع و محاط ب محیط امریت محال مثلاً این خط
که جناب شما مینویسید هر چند صورت مکتوب شاهد بوجود کاتب
ولی چون اثر صنغ شماست بقسمی هر چه را بخواهید حک کنید و هر چه را
بخواهید ثبت نماید و یا تغییر دهید و بکذا حضرت واجب الوجود
که صانع اشیا است بر آن محیط مقتدر است و خلاصه اینکه معرفت
وجود واجب الوجود دینجی که محلاً ذکر شد و عتراف بعجز از معرفت
تفصیلی او و قرار بقصو از شناسائی کند ذات او جل و علا عین معرفت است
اما معرفت تفصیلی نسبت با حرق و اسما و صفات او و تعالی و تقدس است

و آن تفصیل داده میشود در مطالب امر الئی و حال میشود از مطالع اسما و صفات
 که وجودات مقدسه انبیا و مظاهر کلیه است و امر الئی هم در مقام خود
 مثل ذات اقدس و واحد بوده و هست و هر چند مطالع آن متعدّد باشند
 طبعی سخت شلوق کردید این بحث مراد بریای شبهات
 انداختید بقسمی که نمیدانم کجا را سأل قرار دهم و از کدام کنازیه فرار کنم
بھائی احمد بن حنبله شما که در علم شناوری دارید و کنازیه
 بیار است حریت و آزادی شما هم بقول خودتان ثابت لهذا
 از بهر ساحلی که میل مبارک است تشریف ببرید :

طبعی اولاً ذکر واجب الوجود کردید در صورتیکه ما هنوز
 بمبحث واجب و ممکن وارد نشده ایم و قرار بوجود واجب
 نکرده ایم که شما تعریف واجب الوجود می کنید و میفرمائید
 که تو وجود واجب را قبول کرده و کردن نهاده :

بھائی عفو الکم دیرگاہی است جنابعالی تصدیق
 بوجود واجب کرده اید زیرا در آن بحث گفتیم که در کون اشیا و اعیان

و کرات و حقایق و اجزاء عالم و جوهر چه را تصور کنیم قیامت
 منتهی نمید، واحد خواهد شد و چاره جز این نداریم که بگوئیم یک
 مبدئی کلیه از برای تمام اشیا بوده و همت و خود شما هم بر طلب
 تصدیق فرمودید در این سنگام وجود و حجب ثابت است زیرا همان
 مبدئی که بیان شد وجودش واجب تصور می آید چاره جز واجب بودن آن
 نیست زیرا حکم در حکم معدوم است و عدم صرف لایتق وجود نیست
 و از این گذشته چون مثل آنمبدر را بعدد واحد زدیم و آن مبدئی مطلق بود
 دخل اعداد نیست ولی بذاتها واحد نفس خود است و وضاحت
 که احد در مبدئیت وجودش واجب است یعنی اگر عدد واحد بنا
 هیچ عددی تحقق نمی یابد پس اعداد وجود احد واجب و وجود
 سایر اعداد ممکن است کذاک وجود آن مبدئی مطلق که اشیا، ارضی و
 بوجود آمده و خلعت هستی پوشیده و اجبت و واحد بالذات
 و وجود اشیا ممکن است و تنگتر از او است
 طبیعی مدام که اینطور میگوئیم تمام اشیا واجب است

و ممکن الوجود یافت نمی شود بجهت اینکه آن مبدا اولیه آن نحو با
 در اشیا موجود است مطلب را همان مثال خودتان توضیح میکنم
 و میگوئیم مثلاً احد هر چند در رتبه اولیه واجب الوجود باشد
 اعداد از او موجود شده باشند بعد از تفصیل و حصول اعداد
 کل اعداد واجب الوجودند زیرا هر یک دارای رتبه احدیت نفس خود
 هستند پس در این مقام و چه امتیازی نمی توانید ثابت نمائید :

بهمانی اگر نمیطلب را از روی کلام حکماء سلف که گفته اند
 بَیْطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ و شهبانی که بعضی از اینکلام حاصل کرده اند
 ایراد کرده اند از آن ماخذ جواب عرض شود و اگر این ایراد زاده فکر خود
 شما و تصور شخصی دارید از روی فکر و تصور شخصی شما عرض دارد
طبعی هر دو را سپان کنید هر کدام پسندیدند قبول

خواهیم کرد و الا هر دو را رد میکنیم :

بهمانی اما کلام آنها که گفته اند بَیْطُ الْحَقِيقَةِ كُلُّ الْأَشْيَاءِ
 نه مراد این باشد که بیط حقیقی که وجود مطلق و مبدا کلیت منحل در وجود
 سائر شده باشد بلکه مراد از کل واحد است که دارای باشد نه کلی که در مقابل

آن بعضی و یا جز؛ بتصور آید و مقصود از اشیاء همان وجود مطلق و کمالات است
 من حیث هو و وجود و خلاصه معنی اینست که وجود من حیث هو هو
 واحد و تجمع جمیع کمالات یا تنهایی است بخوبی باطت مثلا من شما
 میگویم علم معلم در مرتبه منظری تمام علوم متعلین است حال مقصود از این کلمه
 آن نیست که این کلمه اریب منحل در وجود است متعلین شده و همان علم بعینه
 در این وجودات متکثره موجود است بلکه مقصود اینست که وجود آن معلم
 و متبع جمیع این علوم است و دارای تمام این کمالات است این کلام برای
 است که جناب شما تصور نکنید که این علوم بخودی خود حاصل شده بلکه نقیض
 کنید که تمام این علوم از آن معلم تفصیل یافته مجمل مقصود اینست که کلام
 حکماء در مقام خود صحیح و متین است اولی نه بطوریکه مرکوز از زبان شده بلکه
 مراد دارای آن وجود مطلقست تمام کمالات عالم وجود را چنانکه گفته اند
 بِطَرِيقَةِ حَقِيقَةِ كُلِّ اَشْيَاءٍ و لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْاَشْيَاءِ پس از خود این عبارت
 بخوبی وضاحت که مراد از این عبارت حقیقه این نیست که وجود مطلق در وجودات
 یا تنهایی منحل شده باشد تا تمام اشیاء را واجب الوجود دانیم بلکه
 وجود مطلق و مبدا کل در تمام شئون ممتاز از ماد و منت او او
 واجب است و مادون او ممکن چه که وجودات سایر را در ایجاد

احتیاج بود مطلق مبدء کلی وجود مطلق و مبدء کلی غنی از مادون
خود است اکنون تصور شخصی فکر خصوصی خود را بیان کنید تا
جواب عرض شود :

طبعی فکر شخصی رنده هم در طی این مقال جواب داده شد
زیرا با الفرض کسی بخدای حکیم هم قائل نشود در صورتیکه مبدء واحد را
چاره ندارد جز اینکه قبول کند و فرضاً آن مبدء را ماده اولیه تصور نماید
باز همان ماده وجودش واجب بنظر میرسد از برای تمام شیء وجود
چنانکه اشاره کردید با و محتاجند ولی او را احتیاجی بوجود و شایستگی
و تا او نباشد شیئی تحقق نمی یابد پس مبدء واحد را هر کس معتقد شد و آ
الوجود را بلا جبار قائل شده است :

بهمانی هر چند کیفیت مبدء اولیه را ماده تصور کردن خطا است
و واضح البطلان است چه که لازم آید که ماده مواد اخیر را موجود کرده باشد
و در این مقام صانع مصنوع را محالست و مشابهت باشد
مادیت و این محالست که صانع مصنوع نقش و نقاش و چه
دسته باشد ولی در این مقام بیشتر مباحثه لازم نیست زیرا

فقط مقصود اثبات مبدء وجود او تعالی و تقدس است زیرا
 بر این هر چه گوئیم لغو است زیرا مبدء کل مقدس از عرفانست
 و دست و فهم و عقل و ادراک و تصور و فکر احدی بذیل مقدسات
 نرسیده و نخواهد رسید و او بوسی موصوف نشده و بنوعی تنوع
 نخواهد شد ؛ فِعْمٌ مَا قَالَا ؛ کَلِمًا مِيزْتُمُوْهُ بَا و هَا کَلِمًا فِی اَدَقِّ مَعَامِ
 فَمَوْ مَخْلُوْقٌ مِثْلُکُمْ و مَرْدُوْدٌ اِلَيْکُمْ ؛ و ما را همین رکفایت است
 که قابل شوید بمبدء کل و وجود او و وحدت در ذات خود و
 در چگونگی آن هر چه تصور کنیم و هم صرف و خطای بخت است و تله بحد
 تا این مقدار را ثابت کردیم و شمارا بدی نیست از قبول ؛
طبیعی حال این مطلب بماند تا ما نیا در آن قوی رود و اگر اراده
 بنظر میرسد تا این حد را قبول خواهیم کرد ولی در این مسئله متفکریم که اگر معرفت
 حصر در این رتبه باشد اکثر مل عالم عارف و موحدند الا قلیل که قابل مبدئی
 نباشند پس علت اینکه اکثر مل یکدیگر را شرک میدانند چیست ؛
بهای اولاً مقام توحید و رتبه عرفان در آن مبحث اشاره

شد که دو مقام از برای توحید و معرفت الله است یکی ان مقام است
 که ذکر شد و هر چند این مطلب با اصطلاح اهل ایات یعنی شرح توحید
 مفصل تر از اینهاست ولی حالیه از بحث ما خارج و محل حاجت نیست
 اما مقام دیگر بطریق اجمال ذکر شد که مراد معرفت امر الهی و اسماء و صفات
 اوست و ذکر شد که امر الهی نیز واحد بالذات است هر چند مطاع
 امر متعدد باشد و بیان این اینمطلبت اینست که موحدین اقصی کانی
 هستند که قائل باشند باینکه لا بدان ذات قدیم و خدای علیم در هر کوری
 و دوری نفسی را از سلسله بشر مبعوث میفرماید از برای تربیت
 عباد و نمودن راه رشد و او را مومئد میدارد بتبایدات روح القدس
 و این امر که بران همیا کل قدسیه نازل میشود و ایشان عالمان واقع
 میشوند یعنی شریعت الهیه که انبیا مصدر و مطلع آن هستند بیکیت
 اگر چه مطالع و معابط آن متعددند و مثل امر الهی و شریعت ربانی مثل
 شمس است و همیا کل انبیا مثل شارق و آفاق است و او شخصیت
 که هر چند شارق و آفاق متعدد و در حد و دیومی مختلف گردند شمس
 بروصت ذاتی خود باقیست و تعدد آفاق مورث تعدد شمس

و کذاک هر چند انبیا از حیث اسم و رسم و حدودات شخصیّه
 متعدّد بوده هستند ولی تمام ایشان مطالع امر الهی و مهابط الهام ربانی و حامل
 شریعت یزدانی بوده هستند و امر و احد است پس کاینکه
 امر حق را شاخه و ناظر بعضی فروع است ظاهراً و حدودات کونیّه نیستند
 اشخاصی است که بجز ظهور امری در عالم و تجدید شریعتی و ارتفاع انداختن
 فوری آنرا عارف شده عین امر و شریعت سابقه داشته دو بیت و
 اخلاقی ندیده من دون انکار و استکبار از آنرا پذیرفته اند این اشخاص را موجد
 حقیقی گویند و کاینکه ناظر بعضی فروع است حدودات و تشخّات
 و تعینات گذشته بانکار و اعراض از مرتبّ قیام کرده بموهومی چند
 از جمال معلوم محبوب محروم مانده اند و بطهور و لاحق مؤمن نشدند و انکار
 ایشان دلیلست که اصلاً امر الهی را شاخه و در شریعت خودشان هم
 بطن و قلب تمسک و علی العمیاء مالک بوده اند و ناظر بافاق و
 مشارق بوده اند نه شمس شارق لهذا این طبقه را موجد نتوان خوانند و
 عارف نتوان شمرد چه اگر اصل امر را شاخه بودند و بر کیفیت ان

در ظهور سابق عارف کشته بودند البته در ظهور لاحق از ایشان
 و محبوب و محروم نمی مانند چنانکه عارف بحقیقت شمس آنرا از هر
 افقی طالع بیند می شناسد و عارف و ناظر بافاق هر زمان که شمس
 در افقی بافق دیگر طلوع نماید و از مشرقی بمشرق دیگر انتقال جوید آنرا منکر
 خواهد شد و از عرفان او محروم و بی نصیب خواهد ماند .

مثلاً حضرت کلمه مطلع مرادیت و مشرق شمس حقیقت بود
 هر کدام از مومنین بآن تشریف که اصل مرسوم آنرا ساخته بودند ظهور
 حضرت مسیح ۴ حیران نماندند و کفران نکردند و بجز ظهور حضرت
 مسیح حقیقت امر را که در سیکل موسوی بارز بود در طلعت عیسوی
 دیدند و آنحضرت را مطلع هر و مشرق همان شمس مشاهده کردند ولی
 اشخاصیکه ناظر بحدود شخصیه اسمیه متممک بیضی مطالب فروعیه
 بودند و از ازل مراد شمسیت الله فاعل بودند همچنان که حضرت
 عیسی را با اسم و نعوت و صفاتی غیر از موسی مشاهده کردند
 بکلی امر آن مظهر مقدس را منکر شدند و بکذاست ظلمین لفظ مسیح
 در ظهور حضرت محمد ۳ هر یک بر عرفان باقی بودند و از ازل مراد مقصود

غافل شده بودند بمحض طلوع شمس حقیقت از افق محمدی اساجد شدند و شاگرد
گشتند و هر کدام آن حقیقت را انسیان کردند و اصل معرفت را فراموش
و بطول او هر متمسک شدند باز از جمال طهارت محروم و از فیض اقدس الهی
بی بهره ماندند و کذلک در ظهور نقطه اولی و همچنین این بیان در افق

شمس جمال اقدس

امروز کلمه بسیار غریبی از شما شنیدم که مرا خنده

طبعی میآید از آن کلمه

بفرمایید آن کلمه که هست

بهبائی

آن کلمه اینست که شما میگویید امر الهی یکی است و احد

طبعی

دانش آن نشان موحدین است در حالی که ما می بینیم شریع انبیا که نشان را امر
الهی میگویند متعدد و مختلف است بحدی که اختلاف در عالم شدید و عظیم تر
از اختلاف ادیان و شریعینست و نمیتوانید بگوئید که این اخلاقات تمامها
از تابعین ناشی شده زیرا اصلاً کتب انبیا از هم فرق دارد هر کدام نهجی نطق
کرده اند و احکامی مخالف یکدیگر آورده اند و اگر سبب تکرار و ملال خاطر شما

نمی شد هر اینکه می گفتیم که نقاتی در عالم بزرگ تر از نفاق انبیا نبوده و امری در
 جهان از او امر آنها مخرب تر برای بنیان انانی نیست زیرا هر کدام آمدند
 بخلاف یکدیگر سخن گفتند و از اختلاف احکام و بیانات ایشان مردم
 بچاره بیجان یکدیگر افتادند و هر کدام برای جبری مقصد خویش کوشش
 کردند و چه قدر قتل و زجر و رحمت مشقت برای نوع بشر فراهم شد و تمام از بیجا
 شرایع انبیا بود و با وجود این فتنه و فساد باز شما انبیا را امری مصلح عالم میدانید
 و مع این اختلافات محمده ششصد مرتبه از یک امر فرض می کنید و اختلافی
 نمی بینید لهذا از این مطلب بسیار تحجیر و مندم بشم:

بهای بیارم نمون شدم که مکتون خواطر خود را بیان فرمودید
 و بنده هرگز در مقام تحقیق و مجاهده و بحث مطالب از مکرر نخواهد شد مگر
 که بشیوه اعراض و شیمه اغراض تکلم کند ردیه اش حمیت باشد و
 سخته اش نصیبت از حقیقت زائل باشد و مقصودش پوشاندن حق
 باطل بسته از مباحثه و مجادله با چنان اشخاص ببری و برکنار است
 ولی چون جناب عالی را قصدی بفرز تحری حقیقت و حصول بصیرت
 نیست ظل مشاغل جوید و جواب مسائل خواهید لذا بکمال افتخار در استماع

مباحث شما حاضر است و هر چند منوی خواطر عاظر است من دون اتمال
 بیان فرماید زیرا تا شبهات در صندوق خیال عبره جدالتقا
 نخوید و لو هزار سال گذرد انحلال نیابد پس بکمال آزادی هر چند میل
 شریف است بفرماید بنده هر چه را امید اند جواب عرض خواهد کرد و
 هر چه را جواب ندارد بصحبت نخواهد کرد و مطلقا لجاج و حمیت شیو
 اهل بهائیت و امید و طید از فضل رب مجید خانت که از این
 گفتگو مطلب صحیحی بدست آید و آنچه بیستگاری ما و شماست بفرماید
 اما در خصوص اختلاف شرایع و مبانی
 احکام و اوامر و ضدیت بیانات
 مظالم مقدسه و عنوانات کتبه سماویه
 چون بقدم مجاهده و تحقیق مثنی نامیم و با معان نظر مشاهده کنیم
 می یابیم که در رأس مسائل و اصول مطالب تقدیریم بره اختلا
 در بیان مقدسه ایشان یافت نمیشود و کل بر یک منتهج ساکن
 بوده و بیک رویه عنوان فرموده اند یعنی تا ما من دون فرقه

و تفاوت قائل بمبدئی حکم و خدائی علیم شده اند که حقایق و صورتیات
 و کیفیات تمام اشیا با وجود قائم و از او موجود و کل در قبضه قدرت
 اوست و ناس را با اعتراف و اذعان بان دعوت فرموده اند
 و خود را واسطه بین او و خلق شمرده اند و ظهور خود را برای تربیت عباد
 بیان فرموده اند و کل را بفصل عالم انانیت دلالت کرده اند و از توحش
 و جهل فسادانی فتنه و فساد منع نموده اند و با الاتفاق در بقای رو
 انانی بعد از انهلال سیکل ترانی سخن رانده اند و بالتام کلمات خود را
 از الهامات روح القدس و القاءات آن ذات غیب شمرده اند و
 خلاصه القوال نیکه در رؤس مطالب ابدی اختلافی در بیانات ایشان یافت
 نمیشود و حتی از شدت اتحاد و برای اثبات اینکه تمام مشارق یک
 شمس و مطالع یک امر و حاکی از یک حقیقت قائم بر یک مقصد
 خود را همان مظهر قبلیه و یا مظهر سالفه خوانده اند مثلاً خاتم
 انبیاء اهل البیتون فانما من موده
 و در موارد اناموسی و اناموسی گفته

و لهذا سایر انبیا ظهور خود را با ظهورات قبله یک ظهور شمرده و خود را
 رجعت مظهر باقی خوانده و حتی مؤمنین خود را رجعت مؤمنین
 قبل منکرین خود را نفس منکرین سلف بیان فرموده تا بدرجه که بعضی
 از ناس از اینگونه کلمات که از آن مطلع اسما و صفات شنیده
 هوش متحیر مانده اند که چگونه میشود شخصی که هزار سال قبل در این عالم بود
 با تعینات و تشخصات دیگر اکنون با این تعینات و تشخصات
 جلوه کرده باشد و حتی بعضی توهم تراخ نموده و برخی تصور حصول
 کرده و کل از عدم ادراک و فهم اینگونه بیانات بدین توهمات
 افتاده و از صراط مستقیم منحرف شده اند حال آنکه مراد ایشان وحدت
 در امر و اتحاد در صفت است یکی یک مرکز و حکایت از یک شمس و یابید
 از یک روح و قیام بر یک مرام بوده نه اتحاد در اسم و رسم و نام
 و تعین و تشخص بشری پس چون کلام انبیا مدلل بر اتحاد معنوی
 ایشانست یعنی هر لاهقی مصدق سابق گشته و خود را با او نفس

واحد شده و کلمات هم اختلافی نکرند یعنی بالتمام از مبدا و معاش و
 معاد سخن رانده اند و مرقع یکدیگر بوده اند لذا وحدت امر ایشان که آنرا
 امر الله می دانیم ثابت و شبه نمی ماند که در حقیقت و معنی امر آدم و خاتم یک
 امر بوده و هست ولی در خصوص اختلافات آنکه ذکر

ذکر فرمودید این اختلافات برد و قسم است قسمی از آن قبل
 اختلاف احکام و فرائض است مثلاً موسی را نوعی از احکام بود
 و عیسی را نوعی دیگر و هکذا در احکام سایر انبیاء پس بدو است که احکام
 انبیا برد و قسم است قسمی راجع بفضائل عالم انانیت است از قبیل صدق
 و صفا و امانت و دیانت و عجمت و عفت و مواسات و اجرت
 و مهربانی بعموم عالم انسانی و کثیر من امثالها ؛ و قسمی دیگر از قبیل
 عبادات و اذکار و اصوم و صلوات و امثالها ؛ در قسم اول که در مرتبه
 انانیه و خیر عالم بشریه باشد ایضا اختلافی نبوده و میت یعنی
 تمام مظاهیر مقدره ناس را بفضائل انانیه و خصائل جهانیه است
 نموده و تربیت فرموده اند و عمده مقصود آن هیاهای کلیه

ترویج اینگونه احکام بوده است و اجرای نیکوترین امور لهذا وحدت
 و اتحاد ایشان از این حیث هم ثابت است اما احکامی
 از قبیل صوم و صلوة و اذکار و عبادات هر چند نظر بمصالح و حکمی که
 منظور انبیا بوده در سرد و تجدید فرموده اند ولی در تمام معنی
 و حصول مقصود اخلاقی نیست زیرا در حقیقت مقصد کل از این احکام
 تزکیه نفوس و توجیه ایشان بمبید و فراموش نکردن او امر الله و ترک
 شدن موهومات بوده چنانکه **ان الصلوة تنبئکم عن
 الفحشاء والمنکر** شاهدین مقالست و واضحست که مراد از حکم
 صوم و صلوة و عبادات هم بطریقیکه بعضی متزهدين تصور کرده اند
 صرف ظاهر و صورت آن نبوده بلکه انبعاثات قلبی و حصول
 روحانیت و ترک شدن منہیات و حصول یقین در دین بمنفاد کتبه
و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین منظور بوده است و هست
 زیرا دین فقط عبارت از ذکر و عبادت نیست بلکه جز
 کوچک آن عبادات است و اجزاء عظم آن کمالات
 و صفات انسانیه و علم و عرفان و ترقیات جسمانیه و روحانیه

و حفظ حقوق بشریّه بوده و هست بلکه میتوان گفت عبادت هم آسان
 و آلات است از برای حصول مراتب مرتبّه زیر در عبادت ظهور و دو
 حالت محسوس است یکی حالت ایقانت که مداومت بدت
 و عبادت شخصی را بدرجه یقین برحقانیت حق و لزوم اطاعت
 او امر او تعالی شانه میرساند و چون بمرتبه یقین رسید تا چهار الکرام
 تعالیم الهیه غالب نشود بعضی را غافل خواهد شد و لا اقل در مطابقت
 نفع آن محسوس است بقدر مقدور اقدام خواهد کرد و حالت دیگر
 حالت رقت و روحانیت و خضوع و تمسک است که منتهی بنا
 کثیر است پس مقصد تمام اینها حصول این رتبه و مقام بود
 گوئیم در عبادت هم هر چند بصورت اختلافی دیده شود در معنی
 و مقصود اختلافی نیست نهایت اینکه هر ظهور بعدی چون ملاحظه
 که احکام قلبیه و عبادات سابقه بواسطه اندر اس قدم آن
 و تصرف بعضی از روای خود درست و جهلای عالم نما از
 میان رفته و نیز کلمه لکل جدید لذه معقول و طبایع با هر جدید
 مایل تر و هم برای اثبات قدرت و احاطه علیه خود و اقتدار بر
 یقین

قانون جدید و سایر مناشاها از حکم بالغه احکام قبل از نسخ و احکام
انزال فرموده و الا مقصد تبتی قبل عین مقصد تبتی بعد است
و احکام قبل پس از هر جهت شریع را باید که مناسبت موجود
و مخالفت مفقود و وحدت امر الهی محقق و لا نفرق بین احد
من رسله ثابت است و اما قسم دیگر از اختلاف اختلافات حاصله
در امر و شریعت است و این نوع از اختلاف اصلاً راجع بامر الهی
و شریعت ربانی نبوده و نیت بلکه از اختلاف افکار و عقول و مشار
ناس حاصل شده یعنی در فهم کلمات الهیه هر کدام رأی مخصوص خود
پیدا کرده و هر کسی جهاد می کرده از بعضی اختلافات حاصل شده و چون
این موجب بیارمطول در تحقیق این بیان اخیر همین مقدار کفایت است
اگر مطلب درست بدست نیاید روز دیگر تجدید میفرمایید بطور مختصر
طبعی شکسته در بحث روز قبل بیار تفکر
کردم و ملاحظه شد که خلاصه مقصد شما اینست که ظهور انبیا در این عالم
برای اتریت عباد بوده و هست یعنی این نوع بشر چون محتاج تربیت است
لذا انبیا حدود و احکامی در این عالم ~~تجدید~~ و ناس تجار سرانه

حرکت نکنند و تعدی بحقوق یکدیگر ننمایند و بعلم و آداب این تربیت
 تربیت شوند و مادام که مقصود این باشد چندان فحاشی نذاریم زیرا
 در احتیاج بشر تربیت محل شبه نیست و تمام ذوی العقول متحدند
 بر اینکه انا از تربیت لازمست الا اینکه کلام ما در اینست که قوانین
 مملکتی مرتبی بشر است و بقوه یا ست خلق بهتر تربیت میشوند و خود
 شایسته میدانند که احکام انبیا بقوه خود در میان مردم نافذ شده بلکه
 هر وقت هم نافذ شده بقوه یا ست نفوذی یافته پس حتی ندارد که ما
 زیر بار تکفیری که با اسم نبی یا رسول یا مظهر کلیه باید و قانونی بگذارد و دیگر
 بعقل خود قانونی جعل میکنیم و بقوه یا ست مجری میداریم و همان قانون
 مرتبی نوع بشر و حافظ حقوق است چنانکه در بعضی ممالک مجری است
بجائی بل این بحث شما در بادی نظر خیلی معقول مقبول ^{تصور}
 میآید ولی اگر اندکی دقتی رود مشهود شود که از تمام مباحث بقیه تراست
 و هنر ازلان نقص در این عقیده است ؛ اولاً ظهور منظر مقدسه
 صرف از برای نظم معاش و تربیت بشری نیامدند بلکه تربیت
 جسمانی و روحانی هر دو منظور بوده و هست تا عموم الناس حقوق

مبادله را منظور دارند و بایکدیگر بمکالم اعتدال حرکت کنند و در روحانیت
 و عرفان و ترقی بعوالم ملکوت نیز ارتقا جویند مع هذا همین قوانین
 حکمت که فرمودید و ضحکت که قوانین بشری قواعد ملکی و احکام سیاسی
 کافی و تمام نیست و تیمها کافل سعادت بشریة نیست همشرا
 اهل اروپ چهار صد سالست قانون وضع می کنند و تمام
 عقلاى مملکت در وضع قانون سهیم معین یکدیگرند و مع ذلک خود
 معترفند بر اینکه هنوز قانون ایشان ناقص است و عقلاى سببند
 که نقص صرف است زیرا که بعد از چهار صد سال وضع قانون و
 تمدن حایه صفت توخس از اتمام و عصیت و خون ریزی و
 هدم بنیان انسانی و صرف اهم اوقات در تکمیل آلات حربیه و
 امثالها بمنتهی درجه است و این نیست مگر بسبب ناتمامی
 قوانین ایشان در تهذیب اخلاق و ترکیب نفوس و اگر چه خواهد
 فرمود این توخس در میان مذاهب و ملل شدت بشری است و
 لی کلام ما تا مائیت قانونست میگوئیم اگر تمام قوانین
 ممالک مجری گردد اخلاق نوع انسان فی الحقیقه تعدیل نیابد

اما اگر احکام الهیه مجری گردد تمام عالم قطعاً واحد شود و تمام
 مذهب گردد زیرا در قوانین انبیا چیزی فروگذار نشده نهایت
 هر وقتی بمقتضای آنوقت احکام نازل شده و اگر اطلاع میداشتید
 هر این تصدیق میکردید که اگر امروز او امر حضرت
 بهاء الله در تمام ممالک مجری شود تو دود غبار
 جنت اعلی شود و روی زمین بهشت برین گردد و در میان نوع
 انسان منقضت نماند ولی چون بعضی اراده کرده اند که بقبول
 خویش وضع قوانین کنند و بصرف عقل حرکت کنند لذا اتفاقاً
 از دیار جسته تو خش شدید تر فتنه و فساد و خون ریزی عمومی
 یافته چه که تصور و ناتمای عقل در کمال وضوح است و عقل تمام
 کامل نیاید است زیرا از هزاران سال قبل تا کنون هر مطلبی را
 که عقلاً تعقل کرده اند و بر صحت آن دله چند اقامه کرده بجز انما
 مدتی عقلای ارضی بر ضد آن استباط نموده و خطای عقل سالفین
 باده ارضی ثابت کرده اند و باز هم در میان همین عقلا اختلاف
 حاصل پس خطای عقل بشر و شباه آن ثابت و ما باقی که فاقد

شیئی معطی شیئی نشود یعنی عقول ناقصه مطالب کامله را نتوانند
مجربى دارند و گمانیکه از خیر و شر خود در بسیار از موارد غفلت ورزند
بخیر و شر دیگران بعقل خود نتوانند راه ناما شوند :

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
ثانیا همین قوین و نظامات مملکتی بدون مبدا و مآخذی از احکام
انبیاء صورت نگرفته بلکه باز هم اسس سانس هر یک تعالیم انبیا بود
زیرا شبهه نیست در اینکه اول معلم و مرتبی نوع بشر احکام انبیا بوده و
سایرین اقتباس از ایشان کرده اند و حتی همین کلیات و عقاید
طبیعتین و مادیین و فلاسفه ماخذ از انبیا است نه اینکه العیاذ بالله
انبیا مروج ~~هر~~ ~~طبیعت~~ ~~بیت~~ باشند بلکه بیاناتی مناسب
هر مقام فرموده اند و هر کسی حسری اخذ کرده پس صاحبان اعتدال
همه را بجای خود صحیح شمرده و از اعتدال خارج نشده و طغیان
نورزیده معتقد بمبدا و معاد شده مطالب دیگر را هم در
موقع خود صحیح دانسته اند و از اشخاص دیگر از اعتدال تجاوز

کرده فقط کلمات مدله بر تدبیر طبیعت را اخذ کرده و بعضی آنوقت
 خود را اضافه کرده بر این مقام معتکف گشته اند پس خلاصه
 مقصود اینست که اگر کسی تعمق نکند میابد که هر امری در عالم ماخذی
 از تعالیم انبیا دارد و هر علمی ولو بر پیل اجمال باشد ناشی از آن منظر
 مقدسه بوده است و اتحی اگر انصاف باشد همین مطلب را در همه
 آن حقایق قدسیه است و اقوی دلیل بر موثقت و مؤیدت اینست
 بروح قدس الهیست زیرا پس از آنکه وحدت مبدا را ثابت
 کردیم لابد و تعالی و تقدس در تمام شئون واحد بالذات است
 و سایرین قائم باو تعالی شانه پس هر گاه در عالم ملک هم دیدیم کسی را
 که مؤید شده با آنچه جمعی کثیر از جنس او مؤید نشدند دلیلست بر اینکه
 او را راهی با آن مبدا قوی قدیر ما است و بروح قدسی او مؤید است
 بلکه از بروز این قوه در همه کل انبیاء وجود و وجوب قوه محیطه
 کلیه بر شیا در باطن این عالم که خارج از قوه معموله طبیعت باشد
 ثابت است و لوانیکه هیچ دلیل دیگر بر وجود و وجوب لوجود مبدل کل دنیا

بیش از فرمایش سرکار عرض دارم :

بفرماید :

طبیعی
بجائی

طبیعی
بجائی

مگر دنیا بکدام قوه ظاهر شده اند و بکدام جزو
رشته که دیگران از ایشان بیان عاجز مانده اند و چه امتیازی از سایرین دارند
مثلاً حضرت عیسیٰ ^ع یک نفر شخص فقیر بی
پدری بدون اسباب ظاہرہ بکلمات و تسیہ و مواظبت حسنه تربیت
فرمود جمعی را و الفت کاملہ حاصل کرد در میان ایشان بدرجہ کہ از نذل
جان و مال در راہ یکدیگر دریغ نداشتند و حضرت رسول ^ص طفل
یتیم بی کس در بجزو بچہ عرب جاہلیہ کہ صیت جہالت آنها آفاق را گرفته
و صفحات تاریخ را زبر کرده مبعوث شد و مؤید کشت تبریت آنها
بحدیکہ آن نفوس جاہلہ و مخربین بنیان بشریت را بر اقی تمدن و ترقی
صعود داد تا بدرجہ کہ بلاد اسلامی مرکز علوم و فنون شد و
حضرت سید باب کہ اورا نقطہ

اولی میگویم بی معین و بی تهنوت قلم
خود خرق کرده و در از منتهی مآب حاصله از علماء اسلام فرمود بصدق

وصفا و مهر و وفاداری فرمود
و حضرت بهاء الله در سخن فرمود

رایت هر اندر را بلند فرمود و تمام مل را بظلال مرغوش کشید و مرغوش را
بشرق و غرب عالم بالغ فرمود و تعلیمات داد که تا بعین و باقی است عدد
و کفر قاری ایشان در بجهت تو خوش ایرانیه و وضو نما و غوغا ناس و
پریشانی نهاد مورصیت تمدن و راستی و انانیت آنها عالم را گرفته و
تمام قوت شهادت کل مل را مقاومت کرده و آنا فنا در مراتب
علم و عرفان و ترقیات جسمانی و روحانی در ترایند و و صحت که حصول
این مراتب از قوه تعالی هم حضرت بهاء الله

است لا غیر و هر چند مردم از هنوز امر مبارک در پرده و تعلیم
آن بر عالمیان پوشیده است ولی عنقریب اثرات عظیمه از آن
بمنتهی ظهور رسد و انشاء الله در موقع خود بعضی از آن احکام و تعلیم

و قوانین و آداب را بجا بعالی عرضه خواهیم داشت تا خود تصدیق فرمائید
 که چنین قانون و چنین ترتیب و چنین کلمات از قوه بشر خارج بلکه
 نفوس شیره به معانوت یکدیگر از عهد آن بر نیامد تا چه رسد تا
 نفس واحد در سخن و زندان و در محبوحه تعارض و تجاسر علماء و سلاطین تمام عالم
 تا بس چنین اساس فرماید و آنچه ذکر شد بنمی از دریای تأثیرات مظاهر
 مقدسه است در عالم وجود و امیدوارم خود در آن دریای بی پای
 غوص فرمائید تا یابی پیکران بدست آرید ؛ اکنون اگر اجازه فرمائید
 بر سر مطلب اولیه رویم ؛

بفرمائید

طبیعی مصلحتی

خلاصه مطلب این بود که قوانین
 مملکتی و حدها برای تربیت نوع بشر کافی نیست و اگر چه مطلقا
 منکر نمی شویم قوانین مملکتی و لزوم سیاسی را ؛ هر نقش بجای
 خویش نیگوست ؛ بلکه تمام انبیا در مقامی مروج مرکز سلطنت
 و قوانین مملکت بوده اند چنانچه حضرت مسیح میفرماید ؛

بِالْقِيَصْرِ لِقَصْرٍ وَمَا بَدَّلْتَهُ ۖ وَدَقْرَانِ نَازِلٍ طَبِيعَاتِهِ
 وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولُو الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۖ وَأُولُو الْأَمْرِ عِبَادُ اللَّهِ
 هُدَى سلاطين و امرآ عادل عاقل بوده است ۖ و در این ظهور
 مبارک انقدر تاکید اطاعت احکام سلاطين متابعت قوانین هر
 مملکت و مطابقت فراین هر صلحت را از فرائض دینی شمرده اند
 ولی نه اینکه خشیت الله از قلوب کاسته شود و طریقه دیانت
 و حدود الهیه متزلزل بماند زیرا که خشیت الله از قلوب محو شود و بضو
 کتب وحی و احکام الهیه و طریقه دیانت فراموش گردد عالم در خطر
 عظیم افتد چنانچه نمونه آن الیوم در دست و محو ما مشاهده می‌نمایم
 که کما لیکه رقبه ایشان از اطاعت الله ازاد گشته و خشیت الله از قلوبشان
 کاسته شده هر چند بقول دعوی نوع پرستی کنند اما بفعل درهم
 بنیان انسانی منورند از آنکه قتل و هدم را اقتضای خود دارند و ترقی تمدن
 شمرند پس هر کس در هر مقام که واقف است اگر فی الحقیقه نوع
 پرست باشد و ابنا و جنس خود را دوست دارد و اعظم از اینکه
 بمبیدی قائل باشد و دارم کفایتی را موقن باشد یا نباشد

در هر صورت باید ترویج احکام الهیه و شریعت ربانیه بکوشد
 اگر طبیعی و دهری باشد فقط حفظ حقوق بشر و نظم عالم انیان را
 منظور دارد و قوانین الهیه را که در باقی اعظم است برای ستم آتش و
 جهالت و خواص آن برای این مرض مزمن محسوس است تنفیذ کند و اگر
 اهل دیانت است و قائل بمبده و معاد است که با چار خشیه^{تت} او را
 بر اجرای کلمه الله ترغیب میکند در هر صورت عقل حکم میکند ناس را
 بقوه عیبیه الهیه دعوت نمودن خشیه الله در قلوب القیاء
 کردن و احکام الهیه مجری داشتن اول خدمات است لعالم انیا^{نت}
 زیرا واضح است که قوانین مملکتی هر چند تمام و کامل باشد و حال آنکه
 این فرض است محال معین در قلوب و وجدان نافرینت و خلق
 عالم چون تائیس آن را از نفوس مثل خود دانند با الطبع نائل و غلب
 برای آن نباشند بلکه نفسی را تصویری پیش آید که منهم در عقل
 و دانش کم از دیگران نیستیم میتوانم تائیس قوا عدی کنم که ام
 من بلبند گردد و هر روز جمعی بدین هوس افتند و هنوز قانونی

مجرمی نشده در صد و تخریب آن و اجرای قانون دیگر باشند
 اما اگر عموم ناس بقوه محیطیه معتقد باشند و قانون
 و احکامی قطعی از جانب او در میان باشد نسبت به معارضی ندارد
 و عموماً بر اجرای آن میگویند :

چه بسیار مناسب این مقام است

این آیات از کتاب دساتیر که از کتب انبیای عجم و بلان فرس قدیمت
 در نامه شت و خورشید است آیه (۶۴) پرست دوست نیرگی
 که فرزندان یونان میگویند در این جهان پیغمبر پدید بیاید بگو و خورشید را
 باید که مردمان در کار زندگانی و پرست به دیگر نیاید میزند پس انانرا اگر
 یزینت از پرستان و بر نهادن که همه بران همه رستان باشند تا هم
 در داد و ستد و انبازی نشود و دینا و جهان پاید و این پرستان
 از پیش یزدان باید تا همه کسان آنان را پذیرند بدین فرزند بود و خورشید
 شود انهم پس واضحست که اگر عقلا و یاسیتون و مادیون
 و حقیقت راحت نوع را بنحواهند چاره جز این نیست که مقاصد خود را
 در ظل کله انبیا مجری دارند و این واضحست که اگر تمدن و تدرین بمعنا

۱ پیغمبر
 ۲ محتاج
 ۳ احکام
 ۴ قانون
 ۵ کتاب
 ۶ نظام
 ۷ حکمت

شود و قوایین انبیا را با قواعد حکما و عقلا توأم گردد و قوای ذولیت و روح
 آن باشد عالم را راحت عظیم پیش آید و بمنتهی درجه منظم و مرتب شود
 زیرا آن نافذ در جسم است و این سرخ در روح آن ساری
 در اجزای است و این مری در فواید آن منظم آفاق است و این
 مذهب اصلاقی و الا تمک بیکی دون دیگری سبب زحمت و
 خسران است و مورث مشقت و زیان و شاید در این مجت بعضی نظر
 که اهل **بها** و شرایع مقدسه انبیا را فقط در نظم صوری آن
 جهان و حفظ حقوق ظاهره انان مفید دانند و معاذ الله بعالم دیگر معتقد
 نباشد حاشا از این که این مطلب خلط قلبی کند زیرا گذشته از تعالیم
حضرت بهاء الله که قلبیت
 عوالم اخروی بیشتر ملکوت است فعل این صریح از فداکاری و جان فشان
 و تحمل آرمات و مشقات دلالت دارد بر اعتقاد قلبی ایشان بعالم ملکوت
 و بقای حقیقت انانی در آن جهان و جزایافتن از اعمال بلکه بدل و
 جان حقیقت و وجدان معتقد و معترفند که هر شری که از نفوس

بشری صادر گردد و لایذد و نوع مجازات و مکافات است یکی
مکافات دهری که با الطبع در این عالم با و اولاد و انجال او راجع است
و دیگر مجازات و مکافات اخروی است که در عالم بعد حاصل خواهد شد

بحدیکه ؛ لایغادر صغیره و لاکبیره ؛ ولی چون در این مقام منجوا هم
بشخص جناب عالی بمذاق مشرب خودتان صحبت کنیم لذا میگویم
که با الفرض بمبد و معادی قائل نشوید اگر مراتب نوع پرستی
خودتان صادق و راحت ابناء جنس خود را طالب و حفظ حقوق نظم
عالم بشر را رغبت با بشید باز راه آن اجرای مقاصد و احکام و
قوانین مظاهر مقدسه بر تربیت دیانت است و این طریق است
که شما را بمقصود نائل می کند نه طریق دیگر و ترویج شریعت این
از برای نوع مفید است نه تخریب آن و نیز تصور نشود که
اصر از ناشی از احتیاج و عجز باشد و یا تخریب و ترویج ناس
ایجتی باشد ؛ بلکه اهل بجهت اهل الهی را
میرم میدهند ؛ یعنی اگر تمام ناس بر تخریب آن قیام کنند

عاقبت امر اهل خراب نشود و سرعت ربانی از میان نرود بلکه با قوت تمام جلوه کند و اهل جهان را جز اطاعت چاره نماند بهر قانونی متمسک شوند و بهر دامنمی در آورند و بهر کهنی پناه برند بالمال عاجز شوند و بیدل آئینه در آورند و بسایه خیمه رحمانی پناه آورند زیرا اوست مؤلف قلوب و اوست حافظ و حارس نفوس و
 وَلَيْسَ لَكَ شَيْءٌ فِي الْمُلْكِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و ماضی میزان مقبول
 هزاران بار تجربه شده که طلوع شمس حقیقت در هر دور تمام ناس بر ضد
 آن قیام کرده بعضی بیایات کتابان مطلع شمس حق احتجاج کرده
 برخی بخیا ال و هام تمسک حبه پاره دهر و طبیعت ماده و صورت
 سبب احتجاج خود از آن جمال حقیقت قرار داده کرده‌ی بکثرت
 علم خویش مغرور شده از علم و احاطه حق غافل مانده و انبوهی از
 شدت جهل مجرور شده و از مشرب حقیقت دور مانده مصداق
 باندک زمانی بمفاد لکل باطل جولة وللحق صولة جولان اهل
 خسران بانهما رسیده و صوت حق آشکار و هویدا گشته و هر او

عالم و اعم را فرا گرفته آید نیز آئینه گذشته است و عدا علی جز
اعلاء امر جهانی نه و چاره جز
ترویج این شریعت آسمانی نیست ؛
اما خصوص اینکه فرمودید که احکام الهیه و شریع ربانیه یعنی قوانین انبیا هرگز
بقوه خود نافذ نشد و همیشه بقوه بیاسیه نفوذ یافته ؛

جواب اینست که هر چند این مطلب صحیحست و لایح

فیه که هر یک از اولی القدره که در ازمنه سالفه سبب ترویج امر الله
و اعلاء شریعت الله شد و در ارتقا علم صاحب الامر و ترویج
پهنائی نمودند تا فخر قرون و مصارت کشیدند مثل قطنین که
که بسبب نصرت ام حضرت مسیح تا کنون کوب خشنه او
ساطع است ولی باید دانست که این مطلب منافی نفوذ کلمه صا
ظهور نیست بلکه باعلی درجه نفوذ آن را ثابت میدارد پس
در این مقام ما را دو نظر است اولاً میگوئیم اگر بصر قدرت
و جذابت کلمه انبیا در سلاطین و اولی الاقدار و ارباب

سیاست نافذ شده و ایشان را مجذوب کرده و ایشان را مجبور بر ترویج
 نموده ثابت است که همین منتهی قدرت و منتهی نفوذ است که چنین
 نفوس را مجذوب داشته و ایشان سبب اعلائی آن امر شده اند و اگر
 این نفوس حرب صرف و صلاح خود و مملکت خود در صد اعلائی آن امر بر آن
 دلیلست بر تمامیت آن امر و آن کلمه تقسیمی است از آن امر امر را ندیدند و برای
 مملکت و رعیت و حفظ حقوق بشر کلمه جامع تر و قانونی کامل تر از آن
 که آنرا ترویج نمایند پس اگر از این بحث خواستد فتوری در نفوذ و غلبه کلمه
 شریع الهیه و کلمات ربانیه وارد آورد اید افتوری وارد نیست بلکه
 بمنتهی درجه نفوذ و غلبه و جامعیت آن ثابت است بقسمی که امری نافذتر
 از امر الهی که بهمان کلمات و شریع انبیاء باشد در عالم یافت نشود و از برای
 اینکه ما و شما بدانیم که کلمه الله در هر زمان بصرف قدرت سلاطین نافذ
 بلکه نفوذ در خود کلمه بوده و سلاطین هم در ظل آن کلمه معجوش شده اند نمیطلب
 خداوند نمونه گذشته که اول هر ظهور تمام ناس را از علی و ادنی بر جزو
 و اذیت و قتل و قیام کرده اند و در صد تخریب برآمده اند و از اول
 در نفوس ضعیفه نفوذ کرده و این نفوس است و علت ارتفاع امر الله

شده اند و با وجود این آن امر مقدس را میان رفته و تخریب و تعرض
 دروسا و علماء و مرآء مانع از نفوذ نشده و نفوس مبغوث شده اند
 که از جان مال و راحت و خوشی و آسایش خود گذشته بر اطاعت
 و اعلاء کلمه مطهره اوقیام کرده اند تا ما و شما نتوانیم ایراد کنیم که کلمات
 ایشان فقط بقوه یاسیه ناقد شده است :

طبعی واقعا خوب کلام باینجا رسید چند دفعه مخوام
 سوال کنم که شما فداکاری و جانفشانی اناس را دلیل حقیقت و نفوذ
 کلمه صاحبان ظهور میدانید یعنی میگویند چون در او ان هر ظهور شجاعت
 پیدا شدند که در ظل کلمه آن شخص بزرگ بدل جان کردند دلیل جرات
 او و نفوذ او است و حال آنکه این مطلب بدلیل نیشو زیرا بدل
 جان کرده و می کنند پس باید بهر جانفشانی امری ثابت و حقی

منطق گردد : **بصالحی** مولوی معنوی علیہ الرحمہ در کتاب مثنوی صغریا

گر بهر خون ریزی کشتی شهید
 کافر کشته بدی هم بوسعید

هر جان فشاننی دلیل بر حقانیت مینت اغلب آن خاصیکه میفرمائید بد
 جان کرده اند اولاً خود شما فرمودید برای اجرای مقصد خود جان داده
 و مومنین بهر ظهوری برای اجرای مقصد خود کاری نکردند بلکه از خود مقصدی
 نداشتند بلکه صرفاً برای اجرای مقصد صاحب ظهور و از اثر نفوذ کلمه مطاع او اناشأ
 جان مضایقه نکرده و هستی خود را فدا نموده اند تا آنجا نتوانی ملکاً ابداً منظور نظرشان
 نبوده و احتمال فوائد ظاهری نداده اند **مثلاً** لشکری دیگر که بحر لشکری
 دیگر میرود در تمام راه خود را نوید فتح میدهد و گرفته جایزه و منصب از سردار
 و سلطان منظور دارد گاهی بمقصود نائل میشود و اغلب بالعکس نتیجه
 میبخشد و جان مال از کف میرود و پس مخاطرات نفوس و ایتار جانها
 اغلب ناشی از مشتمیات نفسیه و اغراض شخصی و بر طبق حوادث و
 اتفاقات از روی اجبار واقع شده و میشود و نفوذ کلمه کسی را دلالت
 ولی مومنین بهر ظهور و شهادی هر امر را منظوری جز اعلائی کلمه حق نبوده
 و نیت دو صحت که اگر چنین کلمه که هزاران نفوس بدون جلب منافع
 و دفع مکارهی از خود بصرف اختیار در ظل آن فداکاری و رزندنند
 نباشد دیگر کلمه در ملک نافذ نبوده و نیت ؛
طبیعی من نوکر یا تربیت کرده ام که فقط محض دوستی

من بهر همگه بیفته حاضر است و از هیچ خطری روگردان نیست
 و لو جانی کشته شود حاضر است اینهم دلیل بر حقانیت من و نفوذ
 قول من است :

بھائی اولاً این مطلب را مسلم نداریم زیرا تا کنون
 دیده نشده است که نوگری فقط برای اطاعت کلمه آقائی جان
 فشان کند در حالتیکه هیچ غرض شخصی و منفعت ذاتی منظور نداشته
 باشد بلکه نوگر بر اسامی واجب داده آید و باز هم محتاج شماست
 اگر او را بجل خطرناک و هر همگی دعوت کنید تا که نیز از اقدام
 بجهت اینکه یا خوف از مواخذہ شما دارد یا طمع بجائزہ شما
 حال فرض میکنیم که چنین امر محالی واقع شود و همچو نوگر صادق و محب
 مواظقی یافت شود که صرف اطاعت امر شما را و را بهمگه اندازد
 و مقتول شود در این هنگام باز دلیل که ما بر آن قائمیم تصدیق میشود
 نه تکذیب زیرا مقصد شما بر روز آقائی خودتان است و نفوذ قول
 شما در او کذاک مقصد نباشد تربیت بشر است و نفوذ قول خود
 در این جنس بشر در صورتیکه جانفشانی یک نوگر بموجب خورده شما

دلیل بر صدق شما در آقایی و نفوذ قول شما در آن نوکر باشد البته فدا
 هزاران عاقل کامل بی طمع جایزه دلیلت بر بر بی بودن انبیا و اعطاء
 نفوذ ایشان و غلبه قدرت باطنیه آن مطالع همین :

طبیعی حال اینمطلب بهم بماند بر سر مطلب اول میرویم
 خلاصه مقصود بنده این بود که با وجود قواعد و قوانین مملکتی و احکام سیاسی
 و طریقہ تمدن از شرع و دین احکام انبیایی نیازیم اگر چه بیانات مشروحه
 در اینخصوص فرمودید ولی چون بنای ما بر خدعه نیست حقیقه عرض میکنم
 که اینمطلب خجسته و هنوز کماغم اینست که طریقہ تمدن بهتر از
 تئین اناناز ارتقی میدهد و از همالک نجات میبخشد :

سومانی مگر ما قوانین مملکتی و ترقیات مدنی را منکر شدیم
 که شما هر اربابین رأی فرموده اید مگر عرض شد که تمام انبیا و مؤسس
 مدنی و مروج سلسله بوده اند و میتوان گفت که جانفشان حقیقی
 در راه تمدن انبیا و مؤسسین ایشان بوده اند مگر کدام یک از احکام
 انبیا مخالف مدنیست و میان انانیت است بلکه همواره
 فریاد انبیا برای مدنیست خلق بطلک ایتر رسیده و این

مدنیّت و ترقی که حاله شما آن منقحید از اثر دما و مطهر انبیا و اولیاء
 و زحمت و مشقت و مواظبت و نصاب و کلمات متقنه ایشان باین
 درجه کمال رسیده بهترین چیزها اضاف است شمار حقیقت
 انانیت قسم است که اغماض نفرمائید در همین قرن خجسته و عصر
 پسندیده اوّل تمدن و ترقی خواه و بیدارکننده مردم
 در ایران که بوده مسلمت روزیکه اسمی از تمدن و انانیت
 در ایران نبود و تمام اوقات ناس بصیّت و حمیت جاہلیّه
 میکزت و بصیّت دینی بدرجه بود که هر حزبی نیکو خود را کافر
 و خون او را بدرمیدانند و اجتناب و کره و لغزش و تجیس و تکفیر
 و تحذیر و تدبیر و بیعلمی و توحش بین اضراب ^{بمنست} درجه و تحصیل علم
 و لغت و لسان و صنعت خارجه را ذنبی غظیم بشمرند و همچو
 حالتی اول بیدارکننده بر ترقی ناس حضرت ^{سید}
باب نقطه اولی عمر از ازه بود
 که بر سجیه انبیا و عظام بر هدایت ناس قیام فرمود و خون مطهر خود
 و اصحاب خود را در نمود تا قدری چشم او کوش مردم را باز کرده

پارهٔ حجات و موهورات که از افکار عمدا و رؤساء حاصل شده بود
 خرق فرمود و سترانیا و رفرز و مقاصدا و یاراکشوف نمود و حکم
 تجیس و قتل و تکفیر و طرد را محو و کل را بجهت و الفت و معاشرت
 و مدینت و انانیت و راستی و حقیقت پرستی دلالت فرمود
 بگردان زان شمس حقیقت طالع یعنی حضرت

بهاء الله بر این مقصد جلیل قیام فرمود نظر باینکه
 هنوز حمیت جاهلیه بکلی از خلق بیان زایل نشده و بجای قلع ماده
 نکتته بود چنانچه از یوم شهادت باب الله
 تا ظهور مبارک بهاء الله دو

سال طول کشید یعنی دو سال تا بعثت سری و دوازده
 سنه تا ظهور بصری علنی آنحضرت کشید و در این مدت
 قلیله باز مفاصدی بروز کرد و از همین اصحاب که بخراب بابی معر
 بودند حرکات نالایقه ظاهر شد و تعرض بکفر محترمه و صرار در رای او
 خود نمودند و چنان شد که نزدیک بود مقصد حضرت نقطه از میان

برود در این هنگام حضرت بکمال جلال و کبریا
 مبعوث شد و چنان قوتی در این مقصد جلیل نمود که مانند زمانی
 آن صرب را با خلایق حمید تربیت فرمود و کعبه را از آن عموم ایرانیان را
 دعوت فرمود پس عموم اهل عالم را صلح و سلام و شتی و دوستی و تمدن و انانیت
 دلالت فرمود و چه بیانات شریفه که در این خصوص فرمود و چه تأکیدات اکیده
 که بر اجرای این مقصد عظیم نموده و چه زحمات شديده که برای بروز این نتیجه کبری تحمل
 فرمود و خلاصه مقصود اینکه عمده مقصد آن بزرگوار تمدن و ترقی و تربیت
 اهل عالم بوده و اثبات انیما طلب بعبده بنده است انشا الله برب
 وعده که روز دیگر هم شد بعضی از تعالیم و بیانات و نصایح و مواظبات و تقاضا
 و احکام آن قدوه انام را بشما عرض و القا خواهم کرد تا بخوبی از موعود
 با خبر گردید ملخص کلام اینکه آن دو نفس مبارک و خون منظر
 حضرت نقطه و تبعه و اصحاب آنجناب و دماء مقدسه هزاران نفوس
 بجهانی در این راه از برزخی ببرزخی انتقال داد
 و بجدی ترقی داده که امروزینا که تمدن شما بلند است و استیصال
 بی انصافی است که با وجود اطلاع باین مراتب معینا حقوق این جا نهایی

تحریک محبت را
 دفع فرمود

پاک را انکار کنیم و العیاذ بالله قانون ایشانرا مخالف مدنیّت
 شما ریم بلی بخت ما و شما درین بود و اختلاف ما بر این که شما فرمود
 تو اینن ملکیت و ترقیات مدنیّه و احکام یاسیّه و حدها مرتبی نوع
 بشر است و حاجت با احکام انبیا نیست بنده عرض کرد که
 با خود اینکه تمام نمرات مستنبط از کتب وحی و احکام مظاہر مقدّسه
 معیند تا مقترن بعقاید قلبی در حق مبدء و معاد و اجرایی تمام بیانات
 انبیا نشود کفایت نهد زیرا هر نفسی در مقامی واقف است
 و تربیت او بنوعی مقررات پس حفظ حقوق و تربیت نوع را
 قانونی جامع و کامل لازمست و آن بیانات مظاہر مقدّسه است
 که حاضر کل مراتب و مقامات است و اگر همه عمر کوشش کنید
 و بهر دامنمی در او یزید عاقبت قانونی جامع تر از قانون انبیا
 نخواهید یافت و مرتبی بهتر از آن محتاق قدسیّه نخواهید
 جست انصافاً بحدی مطالب است که مبدء را بخوبی ثابت میکند
 میشود که غیبی در باطن عالمست که او خدا باشد و او مبعوث گشته

افنده و ارواح انبیاء عظام است و ایشان را با قوتی ملکوتی مبعوث
 میفرماید و من در تعلیم و تعلم معلم کل بشر واقع شده در دبستان امکا
 ادیبی است و طبیعت است که تمام بشر را بطل تربیت آورده و قانون
 جامع تاسیس کرده که مجتمع جمیع مراتب ترقی و تمدن و مهورث حصول کل دنیا
 پس ظهور اینگونه قدرت از جنس انبیا و صل و عجز سایرین غلظت و اعلی است
 و وجود مبدئی بصیر در باطن این عالم کبیر پس از این مقدار که عرض شد ثابت است
 که هر چند تمدن پسندیده و مرتب بشر است و اگر چه بعضی تمدن نوعی از دست
 العمل انبیا است ولی وحدت کفایت ندهد اما اگر باینکه معجزات
 تمام حدود و کل تعالیم انبیا باشد هم اغوش شود عالم و آن را راز
 عظیم و ترقی فوق العاده پیش آید و کل آنرا بجز انانیت تربیت شوند
 و در مکه امن و امان مترج گردند و اگر بدینت صرفه کافی بود بسته از اروپا
 که محل توجه و انظار باشد و شما و کل جهان است بعد از چهار صد سال تمدن
 قانون باینکه جدال و نزاع رفع شد باشد و از آنجا سربت با ارجحات
 کرده باشد پس وضحت که این تمدن تا هم اغوش شدین نشود و این تنظیمات
 جسمانی تا منظم تعلیمات آسمانی و ترقیات روحانی نگردد تا به امال عالم

ننماید مقصود کلی حاصل نشود :

طبعی
 بنی شریه نیست در اینکه بعضی از تعالیم انبیای تمام
 آنها از برای نظم عالم و حفظ حقوق نبی آدم منقذ است کلام در اینست
 که بیانیاتی در کتب انبیا یافت میشود که عقلاء آنرا از ضرافات و موهبت
 میداند و تمام مل تمام قوت بان متمسکند و این بیانات در حصول
 و هم و ضرافات برای مردم حاصل دیگر ندارد اینست که عقلاء در دنیا
 حاصل میداند و برای ترقی و تمدن مضر و سبب استیلا جهل و گذشتن اوقات
 بیطالت میشوند و الا اگر صرف قوانین حسنه و حدود شایسته بود محل
 ایرادی نبود :

بهرائی
 بفرمایید از چه قبیل است ؟
طبعی
 مثلاً معجزاتی در کتب انبیا مذکور و ما سنان
 متمسکند که هرگز وقوع آن در عالم امکان نداشته و ندارد اینست
 که انانرا در شبهه میماند از که شاید انبیا موهومی چند را در اذهان

جاداده باشند و از اظهار بعضی پلستیکها مالک الرقاب مردم شده
 باشند مثلاً موسی مدعی شده باشد که من عصای فلکمز از دها
 میشود و کم کم این مطلب در اذنان راسخ شده و مردم ساده لوح طرانی
 باور کرده و حتی بوقوع آن قائل شده و عیسی مدعی شده
 باشد که مرده زنده میکنم و کور و ابرض اشفا را شناسم هم و شاگردان
 او این مطلب را اهمیت داده بوقوع آن قائل شده چنانچه
 در تورات و انجیل و قرآن و قواع این امور غیر مثبت است
 و لهذا ابراهیم مدعی شده باشد که نمرودیان مراد آتش خیزند
 و آتش بر من سرد و سلامت شد و همین محمد مدعی شد که آتش و مثالها
 شده و مردم از استماع این خبر باور کرده خورد خورد مردمان ساده سر بی عقل
 پذیرفته و چون خود را عاجز از اینگونه اموردیده اند آنها را از جهانی دیگر گشته
 و نفسی غیر از جنس خود تصور کرده اند و شخص عاقل میدانند که اینها تمام افشاءات
 و ابداً واقعیت ندارد و بر فرض وقوع داخلی بجهنم و ترقی و تربیت ناس
 ندارد و وقوع آن امور خدائی غیب و قوه باطنی را ثابت نمیکند
 و مزیت کسی را نمیبرسانند زیرا امور غریبه در عالم بیار و وزیر دستی و وزیرگی

و علوم غریبه بشمار است اینگونه امور را بطبیعی بخدا و نبوت و تربیت
بشر و تکمیل سعادت نبوده و نیست لهذا هر قدر بیانات رشیقه
و کلمات اینفیه و احکام مفیده و قوانین ثمره و نکات علمیه و ترویجیات
مدنیته هم در کتاب ایشان دیده شود باز از این قبیل بیانات موهومه ^{قال}
از ایمان باز میدارد و مکان بپتیک میرود :

و همچنین موهومات دیگر : از قبیل جن و شیطان و ملائکه که ذکر شد
در توریه و انجیل و قرآن موجود است و نمی توانید بگوئید که مرد
از شیطان نفس ناره و صفت شیطنت و یا مقصود از ملائکه صفا
ملکوتی باشد زیرا در بسیاری از مواضع شخصی را معین میکند هملا
در توریه و انجیل فرشته خدا آمد و چنین چنان لغت و در قرآن
مجاوزه شیطان با خدا و آدم و یا جن با سلیمان و ملائکه با خدا در
خلافت آدم با شرح آموزجی و حدیث قال یقول مبوطاً
ذکر شده و قسم دیگر از موهومات علامت قیامت است
که ایضاً در تمام کتب انبیا مذکور است در توریه از زمین
تازه و آسمان تازه و امثالها خبر میدهد و در انجیل از ظلمت

از ظلمت ارض و نور ندادن ماه و خورشید حکایت می کند
و در قرآن از تکیو بر شمس و نکدی بر نجوم و سیر جبال و امثالها روایت نماید
و بکذا مطالب غریبه از قبیل عمر نوح و مکث یونس در شکم ماهی و امثال
آن بسیار است که از منبج عقل و تمام حکما و فلاسفه و عظاما و کتب
از افسانه و و هم غیر حکمن دانسته اند و مسلم بدانند که اگر این مطالب
و ایراد و بحث آنها هم تنگ دارند بلکه معتقدین باین امور را خوشتر
پسند چنانکه خود من اگر باستی با هیود و ارامنه و یلین بر سر این مسائل بحث کنم
نمیکردم زیرا اولاً وقت را بدین مذاکرات گذرانیدن خالی از نتیجه میم
ثانیاً میدانم که جوانی بمن خواهند داد که راضی بخود کتاب و آیات
بشوم یعنی عوض اینکه موهوم مراد دفع کنند و مشکل مرا حل نمایند مرا
بموهومی عظیم و بی شکلی شدیدتر گرفتاری کنند پس مراد بر شمس
این مطالب بر شما منتهی عظمت و باید بمنمونه بشاید که از ~~شما~~
و شهر آه هم سوال نکردم بلکه نظر باینکه شما اهل ~~بصیرت~~
که موهوم تر از سایرین مطلق و نزدیکتر بتمدن و انانیت و دانش
و عقل میدانم لذا از روی حقیقت از شما سوال میکنم که عقیده در آنچه

مسائل حیات و بچ شکل حالین مسائل را بتما سید که همه عقل و درایت را
متحن بشمید و برای ترویج آن از بذل جان مال مضایقه نذارید و شب
و روز را هم اوقات خود را صرف ترویج و تشار درین مذاهب بینما

بمهالی این بحث شما یا معقول مقبول مهمترین
مباحث است لهذا بطریق اجمال جواب گفتن شایسته نیست
پس بهتر آنست که امشب را اجازه فرمائید در این بحث مرور شود

اگر جوابی بنظر رسید فردا عرض شود :

طبعی یا خوب است بنده هم کمال شده ام و لابد
مباحثه و گفتگو حالت خوشی لازم دارد :

بمهالی شب گذشته در این بحث بیارده
شد و مکشوف گشت قسم از مطالب کتب و صحیح محل شبهه
ایراد حضرت عالی شده پاره مطالب متفرقه هم فرمودید که جواب
لذا باید جواب این بحث در چهار مقاله انجام آید :

مقاله اولی در جواب معجزات اولاً عرض میشود که اگر
 جناب عالی کتاب مستطاب ایتقان را تماماً بدقت مطالعه
 فرمائید تمام این شبهات شامل شود و بقره اهل کجاست
 در امثال این مسائل اطلاع یابید و لکن چون بیانات مبارک
 در کتاب تقدس با هم در تحت آثار و حجیات و استعارات
 و کنایات که لازماً لایان و شیوه کلامی اندر بوده نازل شده و لولایکه
 حجیات غلیظه را بجای ضریق فرموده اند ولی بعضی حجیات رقیقه را
 بر روی کلمات نهاده اند که سبب دشمنی و وحشت جهال
 نشود لذا بنده بی پرده و حجاب معلومات خود را عرض میدارد
 مثلاً در کتاب مستطاب ایتقان میفرماید که حضرت کلیم با عصا
 امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهی بظا هر شد و اینکله
 مبارک که هر چند بوجه اجمال نازل شده ولی صد هزار تفصیل در این بیان
 مبارک مکنونست زیرا عصا تکمیل گاه انسانست و آلتی است
 که شبان غنم را بان تربیت میکند و چون حضرت کلیم کلمه تکمیل

گاهی جز امر الهی که بر آنحضرت نازل شده بود نبود و آن شبان حصیعی
 حضرت کلیم ^۱ که مرتبی ناسی بود و ناسی بمنزله غمام او بود و در ترتیب
 ایشان جز امر الهی چیزی در دست نداشت لذا امر آنحضرت بعضا
 تعبیر شده و چون قطیان بحال او با هم خواستند با عصای امر او متقا
 کنند یعنی بکمان خود او را از میان ببرند و مانع از نفوذ امر آنحضرت
 بایشان ^۲ و این مطلب صورت نیت بلکه بالعکس نتیجه نیت و امر
 آنجناب غالب بر آنها و مقاصد انقوم محو و معدوم شد و مقصد حضرت
 کلیم ^۳ ثابت و برقرار ماند لذا عصای آنحضرت که امر الله است شیطان
 تشبیه شده و او با هم بایرین بحال و خبث چه که امر آن مظهر مقدس که
 نکیه گاه او و آلت تربیت ناس بود مانند شیطان مبین بلعید بحال
 او با هم ناسی را و غالب شد بر ایشان و همین مطلب عجز کل را
 ثابت کرد و آنرا معجزه حضرت کلیم ^۴ استن صحیح و معقولست زیرا
 یکنفر مقاومت سلطان زمان و حجم غفیری از قطیان کند
 و کثیری از ناس را از ظلم و طغیان و اسارت انقوم جهول نجات

دهد و منع و زجر انهم جمعیت مانع از نفوذ امر آنحضرت نشود
 البته این امری عظیمست و از تبدیل عصبانیه عظیم تر است لهذا
 یافتن انقوم از ظلم فراعنه و تربیت شدن ایشان با ادب دیانت و علم
 و عرفان و انانیت و اخوت و محبت و الفت از دست کینفر شخص
 امی متمدن عاصی دولت البته معجزه است یعنی نوع بشر ایشان مثل آن

عاجزند **و هم چنین در ایقان مبارک**

میفرماید در حق حضرت خلیل^۲ که فرودیان
 نازد و بغضا برافروشد و این نیز وصحت که کینفر شخص بی پناهی مثل
 حضرت ابراهیم^۲ بدون اسباب ظاهره بایستد در مقابل فرود که سلطان
 مقتدر عسرت و او و تمام تبعه را از عبادت او شان منع کند یعنی از عبادت
 پرتشاهی مصنوعی از طلا و نقره و یا متابعت و پریش از او شان متکونه از جنس
 بشر که رؤسا و علماء قوم باشند و بعد از منع تمام انقوم جمع شوند و تش
 حد کینه برافروزند و با او اشدت کنند و تمام اسباب مانع از نفوذ امر
 باشند معذرا او بلند شود و تش حد کینه ایشان بی اثر ماند
 یقین است این از قوه بشر خارج و اعجاز بودن آن ثابت و خطاب

یا تا ز کونی بردا و سلا ما علی ابراهیم ❖ چه مقدار مقبول و پسندیده و استعاره
 صنه صمیده است چه که نفس این عمل عجز ظرف را ثابت میکند زیرا مادام که
 عاجز از مقاومت نبودند و ضدیت میکردند و ما جسمی فرو نشد پس از تفکر
 امر آن بزرگوار عدم تأثیرنا را ثابت و از عدم تأثیرنا را معجزه آن قدوه ابرار

محقق میشود ❖ کذک حضرت مسیح

وقتی مبعوث شد که از بنی اسرائیل روح علم و عرفان اخذ شده بمرض جهل و نادانی که باشد
 از کوری و بر است که قرار بودند از حقیقت بکلی غافل و بطو اهر متمک و حقیقت
 موت و بر در آنها ظاهر بود چنانکه نمونه آن امروز در دست است و شاید مفرما
 که بعد از گذشتن دو هزار سال حصول انهمیه ترقی در مدارک و مشاعر ناس باز
 این قوم یهود چه مقدار از مشرب حقیقت دور و از معین روحانیت مجبور
 و بطو اهر لا یعنی متمک و بموهومات حاصله از افکار علماء تشبیه شده
 باری در میان همچو قومی حضرت مسیح ۲ مبعوث شد و بعضی از افراد این
 جنس پرورح مریض را بصلح کامله و موا غطی سینه هدایت فرمود روحی جدید
 در کالبدشان دمید و از امراض مزمنه شفا بخشید و لوانیکه مدت حیات

آنحضرت قلیل و احیاء قلوب میتة نادر و لی مقصد جلیل آن سهر در صورت
 بست نبذی از آن در حیات خودش و مجله از آن بعد از شهادت
 آنحضرت که آن نیز منسوب بخود میسحت زیرا هر چه لازم حوائج
 احیا کردند از اثر تعلیمات و قوه کلمات و دستور العمل از روح پاک بود
 تا بدرجه که تربیت و ترقی فوق العاده در این ببلکه جلیله ظاهر شد و روز بروز
 آثار حیات در تابعین آن روز ظاهر شد و حقیقت موت در معارضین آن
 بزرگوار که طایفه پیود باشند متحقق شد و مخرجه آنحضرت از این
 ثابت است زیرا ما و شما در همه عمر اگر بخوانیم ده نفر از شما
 خود از صفات ذمیمه و با اوج حسنه تربیت نمانیم معسور
 بلکه بعد هزار حلیه و اباب تثبت میکنیم و عاقبت مقصود ما
 تمامه صورت نمی بندد اما مقصد حضرت مسیح - با وجود
 یکی و تنهایی و فقر و پریشانی صورت بست و کلمات مقدسه
 او هزار کور نفوس را از جهل و توحش نجات داده و بیدار
 و انانیت و حقیقت پرستی دلالت فرمود اینست که مخرجه

آنحضرت با حیا، ادوات و آبراء امده و ابرض تعمیر شده

و هم چنین خاتم انسا در کجوه

جاهلیت مبعوث شد و لابد بشان اهل جاهلیت را میدانید که متعلقه
از انانیت دور بودند و تا چه حد بحالت بربریت و توخس گرفتار بودند که
دختران خود را زنده بگو میگردند و این را تعصب دینی نام مینهند و بسیار
از قواعد میمیه از این قبل مبتلا بودند که کل آنها مخالف مدینت و مخرب

بنیان انانیت بوده در همچو وقتی حضرت محمد
مبعوث شد و انقوم را از جهالت و حمیت و توخس و صفات
رذیله منع فرمود و بصفات حسنه و آداب مستحبه دلالت نمود
و اگر چه امروز شاید بعضی از ان قواعد و احکام بنظر عالی مستحسن نیاید
و شنیده ام که بر پاره آذاتها ایراد وارد کرده اند ولی این ایراد از دو چیز
حاصل شده یکی ترقی زمان و مدارک مردمان و لزوم احکامی در جور
این اوان دیگر تصرف ناس در احکام الهیه و اختلاف افکار
و آراء علماء در آن و زیادتی احوط و اوئی و تکرر نقطه علم با صرف

جمل بیت در این بین قویم و الا اگر نظر را عالی و پانیده نماید و بشوینات عا
 ناظر نشوید ساینه مشهور شود که اصل بیانات الهیه و احکام فراتر از بیانی عظم
 بود از برای ستم خوش امانی از زمان و خلاصه القول اینکه تربیت اهل بیت
 بزرگترین و مهمترین امور بود و بقیمکه از انتفاع قمر مهمتر بود و چون آن
 زمان مسئله بزرگ عجمی را بشق لقب تشبیه و تصویر میکردند چنانکه قبل از ظهور
 آن بزرگوار این سخن استعاره در کار بود و در اشعار شعرا آن عصر مندرج
 بوده لذا ظهور آنحضرت و بروز این اثرات عظیمه بشق لقب شده و

(چون در آمد شمس بشق لقب)

و از برای این شق لقب تعبیرات کثیره است یکی از آنها همین است که
 عرض شد و سایر ایالات اینکلمه جامعه از امنن فیه خارج پس
 و سخت که مکنفر شخص یتیمی بی معین ظهیر در حاکمیکه تمام اکابر قریش
 و رؤسای قوم و صنادید عرب بر ضد آنحضرت قیام کردند و او را
 تربیت چنین مردم جاہلی فتور کنند و بهر باب است و لولعربانید
 بمجادله و مدافعه سقیه بوده در صورت یک تنه مقاومت
 اینقوم وحشی نماید تا بدرج ایشان را بطل دیانت الهیه که عین مد

حسنه است بگماند البته اگر چنین شخصی مدعی شوق لقمه گردد صحیح مستین و همین
 عمل او معجزه اوست که دیگران از ایشان مثل آن عاجزند و از این مقدار
 که عرض شد معلوم توان داشت که مراد از ناز نمرود و عصا موسی
 و نفس سیحانی احیای اموات و آبرآدمه و ابرض و شوق لقمه
 و امثالها نه بطریق حق است که بر محی کو تا ه نظران ظاهرین شناخته و
 تصور کرده اند بلکه عبارت از حقایق معقوله است که استعاره
 باین الفاظ و آراء شده و شبهه نیست که در او ان ظهور نه تمسک
 مطا به الهی با موز غریبه از قبل تبدیل عصا به حیة و عصای ایجاد میده
 و دو تیم کردن ماه بوده و نه مردم باین شئون ایمان بآن مطالع همین
 آورده اند که تصور شود که بیلتیک مالک رقاب ناس کشته
 و خلق را بظلم طاعت آورده باشند بلکه تصور شما در این خصوص و
 تعقل بل ظاهر در معانی این نصوص هر دو مخالف نص کتاب و احتجاج آن
 آن مطا به حضرت و با ب است و زیاده تمام کتب و مطبوع
 کنندگان معجزات ظاهره را تو بیخ و سرزنش فرموده و آیات
 و نفوذ و اثر کتاب را کافی شمرده **مثلاً در انجیل**

متی در اصحاح ۱۲ هنگامیکه فریاد انحضرت

مسج معجزه طلب کردند در جواب ایشان فرمود: **انَّ نَحْنُ الْقَائِمُونَ**
 الشَّرِّ طَلَبُ الْآيَاتِ ؛ و در اصحاح ۱۶ نیز نزدیک همین مضمونست
 و نیز در وقتی که از آنحضرت خواهش کردند که بگویند که چه خواهد فرمود
لَيْسَ بِالنَّجْرِ نَجِيٌّ الْإِنْسَانُ بَلْ كُلُّ كَلِمَةٍ تَخْرُجُ مِنْ فَمِّ ارَادَةِ اللَّهِ ؛ و جای
 دیگر در جواب طلب کتبه گان معجزات فرموده است: **لَا تَحْتَرِبُ الرَّبَّ**
الْمَكْتُوبَ ؛ و در قرآن مجید در موارد کثیره ردّ اقراح ناس فرموده
 و هر جا آیتی و معجزه طلب کرده اند باین **ان نَحْنُ الْآبَشْرُ مِثْلَكُمْ** جواب
 فرموده معارضین **وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ الرَّبُّ الْكَبِيرُ**
قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ؛ جواب کرده و باین
أَوَلَمْ يَكْفُرُوا أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ ؛ كَفَايَتِ كِتَابٍ تَوْضِيحُ فَرَمُو
وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً مِنْ رَبِّهِ الرَّبُّ الْكَبِيرُ
تَأَخَّرُوا عَنْ شَأْنِهِمْ ؛ نَوْمٌ لِرُقِيكَ حَتَّى تَأْتِنَا بِكِتَابٍ تَقْرُوهُ
هَمَّتْ بِهِمُ الرَّبُّ الْكَبِيرُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ أَعْلَمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَئِن كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَكُمُ

پاسخ فرموده و بآیه و ما منع الناس ان آمنوا اذ جاءهم الهدى
 تو بیخ نموده و در رد قراح ناس و لا اعلم الغیب فرموده
 و لا عندی خزائن الله بیان نموده و لا اقول لکم اتی بکتاب
 تصح فرموده و بمقصود در ان مقام نه بیان آیات کتب سماوی
 باشد که بفرمایید مرا اعتمادی بکتاب نیست چگونگی استدلال بکتاب
 ینمائی بلکه مراد اثبات این مطلب است که منظر مقدمه در هیچ مقام
 در حقانیت خود مستشهد با مور غریبه و معجزات ظاهر و خوارق عاده
 نده اند که شما معجزات ایشان را فانه و وهم پنداشید و در حقان
 کمان پستی یک کرده اید بلکه فقط مدعی وحی و کتاب و ارشاد و هدایت
 و تربیت عالم بشریت شده اند و این را معجزه خود شمرده اند
 و از مطالب همه خواننده و احتیاج بان فرموده اند نهایت هر
 عبارت را ادا نموده و با استعاره بی بیان فرموده اند و در حقیقت
 سلامت نفس خلیل از نار نمرود و غلبه عصای موس و اثرات
 نفس یحیی و شوق لقمه خاتم انبیاء کل متضمن یک معنی است

کما یقول محبوبی الأعلیٰ علیٰ حل و علانی المشو

کشتی آمد آن عصا در عهد نوح

هم عصا در عهد عیسی کشت روح

این عصا با نبوی کریم بود

میشا بر مومنان از کافر محمود

اکنون با دریا اشکال و توضیحا للمقال عرض میشود که اگر اعتماد بر اهل ظاهر
 در این گونه معجزات تصدیق شود گذشته از اینکه مخالف عقل و ادراک
 و مباین مذاق حکما و ریاضین است بعلاوه با احتیاج انبیایا
 و نفوذ کتاب و رد خواہش ناس معجزات ظاہرہ مباینیت
 کلی دارد ولی ہر گاہ بطریق مذکور آرزو اول مستعار دانیم
 موقوف آید چه کہ مقصد از حجیت آیات و کتاب اثر و نفوذ
 و ہدایت و خلافت و غلبہ و احاطہ انت و استعارات

عصای امر و الفاخ ایمان و تربیت در قلوب و اندوه و سایر ماذکر
 ام لم ینکر نیز همین معنی را میبخشد پس سختی که حمل انیکونه آیات
 بطوهر آن و عقاید باینکه و افعال کرده فمرد و نیم شد و یا نار
 عنصری حدیثی را بی ضلیل مؤثر نشد سقیم و از درجه اعتبار ساقط است
 و اصلاً بنای این عقیده از انبیا جلیل و سایرین پسلیان نبوده بلکه
 در احیان ظهور تمسک باین امور فرموده و در همه جا در این
 اقراحت و تصورات نموده اند و این عقیده بتدریج ایاام از جهتها
 و افکار علماء هر ملت حاصل شده و بکمان انیکه این آیات محمول بظواهر است و
 تفسیر بظواهر را دلیل عظمت انبیا است از معنی معجزه فاعل شده بعضی
 تفاسیر لایق بر آن نوشته و برخی اخبار جعلی نیز بر آن اضافه کرده ضغفلاً
 بموهوم دوچار و عقلاً و حکماً را بطریق دیانت بیزار کرده اند و الا
 اگر بظرف انصاف نظر شود بیانات مستعاره انبیا در مقام خود در کمال
 متانت و اعجاز ایشان بطور معنی و حقیقت ثابت و اصل امر در هر
 بنوعی ظاهر شده که احدی را مجال انکار نه و عاقلی را راه فرار نیست
 بشرط آنکه اختلافات حاصله و بدعتهای داخله در آنرا ناظر نشوند

و پهل امر شئون و آثار آن من حیث هو هو ناظر باشند و شاید بعضی
در اینجا ایرادی بنظر رسد که بیان اینکه نه مطالب استعاره و کنایه
و ذکر این معنیات را حکمت چه باشد و چرا بایستی انبیاء عظام باین
الفاظ ادا کرده باشند ولی این ایراد را در اینجا تعرض بجواب نمیکنم
و در طی مقاله بعد انشاء الله جواب تمیظت خواهد آمد

مقاله ثانیه
خصوص جن و شیطان ملائکه که در کتب سماویه

مذکور است پس باید دانست که در عالم دو قوه متضاده موجود می
تواند قوه قدسیه که فاعل خیر و هدایت و صلاح و صداقت است انرا
روح ملکوتی و حقیقت علویه گویند و تحقق فرشته و ملک از آن
قوه است و ثانی قوه شرعیه که فاعل شر و ضلالت و خبیث
و غداد است انرا روح شیطانی و حقیقت سفلیه گویند و تحقق
ابلیس و شیطان از آن قوه است و حکما و فلاسفه قدیم رادر
هر یک از این دو قوه مقالات و استعارات ثبوتی است
که حالتی خارج از وظیفه ماست و هر چند وجود این دو قوه
در عالم مجرود است و تفارق ذاتی آن از مادیات محقق است

ولی در ظهور افعال ~~بسیار~~ ~~بسیار~~ ~~بسیار~~ که محتاج به آیت
 ماده است یعنی هر گاه بنا شد از قوه و تشبیه افعال خیریه
 و صفات ملکوتیه بروز کند لابد است از اینکه در سبیل بشریه که بهترین
 یکی بی از مادیات و فلکیات ظاهر شود در این مقام اطلاق لفظ
 ملک بر همهچیز انسانی صحیح و در کمال تمانت است ^{و هم چنین}
 اگر قوه شریره بخواید افعال ذمیمه خود را اظهار نماید تا چاره است از
 ظاهر کند آنرا از صورت انسانی که جامع جمیع مراتب علویه
 و سفلیه است و در این هنگام اطلاق لفظ شیطان بر چنین بشر
 متین و در نهایت صحت است و اگر کسی متعمق شود در آیات
 الهیه و اسفار سماویه شواهد این مطلب را از نقش کتاب و آیات
 درک نماید و محتاج تاویل و بیان خارج نشود ^{مثلاً}
 در قرآن مجید در جواب معارضین آن عصر که بخصرت خاتم
 ایراد کرده میگفتند : **لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ** : این آیه کریمه
 نازل شد : **وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلنَّسَاءُ**
 مایلینون : و این وصحت که چون آن نفوس سخمان

میکردند که تحقق ملک و بروز افعال ملکوتی از او بصورتی غیر از صورت
 انسان معقول متصور است لهذا تبکیت لهم و دفعا لاواهم
 این آیه کریمه نازل و واضح شود که نزول ملک جز بیاثر شریعت
 معقول نباشد و قوه ملکوتی من حیث هی هی جوهری است
 مجرد و حقیقی است معقول نه محسوسه و در بروز افعال حسیه لابد
 از عراش مادیه و صور جسمانیه است همچنانکه روح الامین
 و یار روح القدس و یاجیر ایل که تقویه مله و صادر اول نفس
 ملکی عقل کل تعبیر شده در هیچ زمان بصرف تجرد و بی‌الیت
 ماده ظاهر شده و صحنه نیارده و آیه نازل نکرده بر تحقق افعال
 از عراش ظهورات که هیاهل نبیا است بوده و اگر چه در همین
 بر حنی بخیردان بجای از مقصود غافل شده و جبریل و روح الامین
 هیکی مجعول تصور کرده اند و حال آنکه آن امری است معقول
 چنانچه در قرآن مجید صریحا فرموده است : وَ نَزَّلَ عَلَی قَلْبِكَ
 رُوحَ الْاَمینِ : و این وضحت که آنچه بر قلب ~~عصا~~ نازل

حقیقی معقوله و قوه مجرده بوده و نزول و بر این قلب اطهر و ظهور او
 از این مهکل نور برای بروز فعلیت بوده از جمله اخباریکه دلالت
 بر این معنی دارد این خبر است که در تحفه الملوک و سایر کتب درج است
 که از حضرت امیر المومنین سوال
 می کنند از حیاتی ملاء اعلی و ملائکه

عالم بالا میفرماید :

صُورٌ عَالِيَةٌ عَنِ الْمَوَادِّ عَارِبَةٌ عَنِ الْقُوَّةِ وَالْأَسْتِعْدَادِ حَلِيٌّ
 لَهَا رَبُّهَا فَاشْرَقَتْ وَظَالَعَهَا فَتَلَسَّتْ وَالنَّحْيُ فِي هَوَاتِبِهَا مِثْلُهَا فَظَاهَرَ
 عَنْهَا أَفْعَالُهُ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ أَنْ زَكَّتْهَا بِالْعِلْمِ
 وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ الْأَوَائِلَ جِوَاهِرُ عَلَمِهَا فَازْدَاعْتَدَلَ فَرَأَى جِهَا
 وَفَارَقَتْ الْأَرْضَ فَقَدْ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادُ انْتَهَى

پس از اینجه که ذکرش معلوم توان داشت که جبرئیل و ملائکه و ابلیس
 شیاطین حقایق است معقوله و افعال آنها متحقق نمی شود در صورت
 انسانیة و در این مقام مثالی بنظر رسید عرض شود تا بخوبی مکتوف
 گردد **مثلاً** قوه ناکله درکات و طوطیا موجود است ولی
 در بروز فعل محتاج بآیست سیم یا آلت دیگر در هر صورت اگر هزار
 سال بل صد هزار سال بل بقای عالم کات و طوطیا یا آلتی از قبل سیم
 و غیره توأم و بهم آغوش نشود فعل آن که نقل اخبار است بر نور کند
 ولی بعد از ترکیب فعل آن ظاهر گردد در این هنگام اگر گفته شود که سیم ناقل
 اخبار است صحیح است از جهت آیت آن و اگر گفته شود کات و طوطیا
 ناقل اخبارند متین است از جهت قوه ناکله که در آن موجود است
 پس در کتب سماویة از هر جا تعریف و وصف و نعتی از ملائکه و شیاطین
 بدون اظهار فعلیت محمول بر حقایق معقوله و قوای مجرّده است و هر جا
 مقید بقول فعلیت مقصود نفوس بشریة است که آلت بروز افعال
 ازان قوی واقع شده پس هر گاه انسانی تمام صفات
 ملکوتی ظاهر شود یعنی بزور هدایت و صلاح و سداد و ترک

شہوات و روحانیت تمامہ آراستہ کرد و لفظ فرشتہ و ملک
 برا و صادق آید زیرا افعال او منبعث از قوہ قدسیہ خیریه است
 و اگر بصفت حیلہ و خدعہ و تزویر و ضلالت و شر و نعمت بروز کند
 کلمہ البیس و شیطان در حق او موافق باشد زیرا اطوار او منبعث از قوہ
 سفلیہ شرعیہ است **و اما جن نفی است کہ ایمان و کفر و خیر و شر**
 او پوشیدہ و پنهان باشد چه کہ جن در لغت بمعنی خفا و
 ناپیدائی است و کذلک شخصی کہ حسن و قبح و خیر و شر و ہدایت
 و ضلالت او ناپید باشد او را جن گویند ؛ اینست کہ میفرماید
 یروونکم من حیث لا نرونہم ؛ یعنی ایشان با ایمان و کفر شما مطلعند
 و شما از حسن و قبح ایشان غافلید ؛ و از اینست کہ گفته اند
 جن از طبقہ کفر و ایمان ہر دو موجود ؛

من استجن فی نور الایمان و نار الطغیان ؛ چہ با نفسیکہ
 ما نہار از ازل ایمان و ہدایت میدانیم و حال آنکہ از ازل کفر و ضلالت
 نند

و همچنین بالعکس پس اگر ضلالت و هدایت او ظاهر شود همان جن این
 اینست که میکونید حتی بصورت انسی در آید پس گاهی بصفت
 ملکوتی بروز میکند و همان جن یا ملائکه ملاء علی محشور میشود و گاهی
 بصفت شیاطین جلوه مینماید و همان جن شیطان خوانده میشود
 پس از این مقدار که بیان شد حقایق شیاطین جن و انس و ملائکه و کربنیا
 و روح القدس و استعارات انبیاء که در این باب مکشوف شد
 و ما عدای این معتقدات نام از قبیل او هام و اضغاث احلام و نا
 از عدم ادراک و افهام در بیانات ملک علامت و اگر مجموع ناس
 بر پیل قوم و صراط سقیم و جاده عقده ال مشی و اقیال میدا شد
 تمام بیانات مقدّر انبیاء عظام و حسن استعاره آن و ایجاز
 و اختصار و جامعیت و مناسبت آن تصدیق میشود و نفع و حیرت
 نماند و لکن با الأسف که برخی اینکلمات متقنه را منافی عقل
 و امکان شمرده مطلقاً منکر آن معادن علم و حکمت و مخازن صفا
 و بلاغت شده و برخی بطواهر غیر معقوله تشبیه بسته از معین
 دانائی محروم مانده و خود و جمعی را بدریای موهوم فکندند

مَتَىٰ يَجِيءُ السَّاعَةُ يُرْسِلُ السَّمَاءَ سَاقِطَةً أَمْثَلُ الْغُرُثِ يُصِيبُ أَعْيُنَهُمْ هُمُوزًا فَهَبْ أَعْيُنَهُمْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ فَيَنظُرُونَ كَلَّا بَلْ عِندَ رَبِّكَ قَدَرٌ مَّا تَكْفُرُونَ

مقاله شامسه

در خصوص علامه قیامت که در کتب سماویه مذکور است

پوشیده بینت که مآول بودن علامه ساعت و قیامت مسلم نزد حاجت بشرح و ربط بینت و در اینکه نفس قیامت نیز راجع بطهور بعد از نزد ارباب علم و عرفان مسلمت الا معدومی از جاهلان عالم نما که بموهومات غیر معقوله تمسک و حبه سایرین که بونی از بوستان بنا هست و دانش بشامشان رسید قیامت و علامه آنرا مخصوص ظهور بعد و حواد در آن یوم دانسته اند **مثلاً** قیامت موعود در تورات و علامه آن تحقیق یافت نزد ظهور حضرت مسیح چنانچه در موارد کثیره فرموده است اینک سپر انان خود قیامت و کتاب و حیات ابدی است و بکذا قیامت در انجیل و آثار آن قائم شد نزد ظهور انبیا **۳** چنانکه مروج صلاله الیه رومی قدس سره میفرماید :

زاده ثانی است احمد در جهان صد قیامت کشته اند روی عیان

تا آنجا که میفرماید

گرچه پرسند از قیامت ای صمیم خویش بنما که قیامت تک منم

وهم چنین قیامت مذکور در قرآن مخصوص است بطهورت انام حیوانیه
در اخبار کثیره تصریح بر این مطلب شده و این قیامت تحقق یافت

نزد قیام و طلوع و ظهور حضرت نقطه اولی

عزیزه و چون انسان بیدیده بصیرت و عین حقیقت
نظر کند می یابد که علامت قیامت در تمام اسفار الهیه و کتب سماویه یک
سختی نازل شده و کل عطاء و عرفاء و علماء و دودا و لشمندان با الاتفاق

بر این رفته اند که تمام این علامت مرموز و مستعار است مثلاً

در تورات در اصحاح ۱۳ میفرماید : **فَإِنَّ نَجْمَ التَّارَاتِ**

وَجَبَابَرْتَالَا تَبْرَزُ نُوْرًا بِأَنْظَامِ الشَّمْسِ عِنْدَ طُلُوعِهَا وَالْقَمَرِ لَا يَمْلَعُ

وَدَرِ اصْحَاحِ ۱۳ نَجْمٌ مَرْتَمٌ مِیْفَرِیْدُ : وَأَمَّا فِی تِلْكَ

الْآیَامِ بَعْدَ ذَٰلِكَ الضُّیْقُ فَالشَّمْسُ تَطْلُمُ وَالْقَمَرُ لَا یُعْطِی ضَوْءَهُ

وَدَرِ اصْحَاحِ ۲۱ یُوْحَنَّا مِیْفَرِیْدُ (دیدم آسمان نو

و زمین نور ازیرا که آسمان او را از زمین اول در گذشت
و هم چنین در قرآن میفرماید : **إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ**

وَاِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ ۖ وَجای دیگر ۖ يَوْمَ تَبَدَّلَ لَارِضٍ غَيْرَ الْاَرْضِ ۖ
 و این جمله که از کتب وحی ذکر شد تمام بنی بر یک مقصد است یعنی اشاره
 بعلائم ظهور و عبادت باین طریق که هر یک از انبیاء اخبار فرموده اند
 که چون آسمان ظهور و طلوع نشمس حقیقت فرار در سما، شریعت قبل منشق
 شود و علماء و رؤسا و آن دین بمنزله شمس و انجم آن سما بوده رو
 بظلمت نهند یعنی بعفت اغراض ذاتیه انوار علم و عرفان از ایشان غایب
 شود و دیگر اعطاء نور نکنند بلکه متمسک بایشان مورث باقی
 ماندن در ظلمت جهل و ضلالت باشد لهذا از روز بسبب این اغراض
 آسمان آن شرع منشق گردد و سما هر الله بدعا ظاهر شود و ارض حکام
 قبل بارض جدید تبدیل شود ۖ خلاصه القول نیکه از برای ارض و سما
 و شمس و نجوم و جبال و غیرها از آنچه از کتب سماوی ذکر شد تعبیر است
 بسیار است که بمناسب هر مقامی کنایه و اشاره و رمزی در آن بود
 گذشته شد و باید دانست که استعمال اینگونه الفاظ بسبب استعاره
 لغو نبوده بلکه از برای هر استعاره هزاران حکمت و مناسبت است
 مثلاً احکام شریعت بارض تشبیه شده لاجل نیکه این ارض

بسوخته ترابی قرارگاه و تکیه گاه انسانیت و قوت تمام روحی الارواح
 از آن میروید ؛ و كذلك احکام بسوخته انبیا محل تجال روحانیت است
 و قوت روحانی انسانی که ترقی و تمدن و تربیت و علم و حکمت و
 ضائل انسانی و ضائل رحمانیه و مراعات حقوق متبادله بشریه و
 کثیرین امثالها است از ارض شریعت میروید و ظاهر میشود و اگر
 اندک وقتی رو دشمن شود که سکونت در ارض شریعت از برای
 اطمینان روح و نظم عالم و حفظ اعم صدها درجه الزم است از سکونت
 در ارض ظاهر ؛ و همان قسم که در جمانیات بی وجود زمین هیچ چیز
 موجود نمی شود ؛ و زمین علت و علت بروز ظهور اشیا است ؛
 همین قسم در صفات و اخلاق و روحانیات بی ارض شریعت و
 احکام هیچ فضیلت و روحانیت و نورانیتی حاصل نگردد
 بلکه شخصی که در ارض شریعت ساکن نباشد همیشه آواره و سرگردان
 و آبی سکون و اطمینان از برایش نیست و از برای هیچ امری تکیه گاه
 و قرارگاه ندارد و توجه قلبی و یقین قطعی در امری از امور برایش نیست
 و امری را اهمیت ندهد زیرا آنرا کامل سعادت نداند ؛ اما

متفلسفین بظلال امرائے و توطن در ارض شریعت از روی حقیقت
 نه بصر لفظ و تقلید کافل تمام سعادات و حتی در امر معاش
 و تربیت جسمانی مفیده باشد ؛ و خلاصه مقصود اینست که
 استعارات و کنایات انبیا را همه هزار حکمت است و شخص
 عاقل بجز در کنگرین آیات الهیه و تمسک بعضی پرخردان بطواغیر
 معقوله خود را از فیض الهی محروم نکند و منکر بیانات حکمت آیات
 مظاهر مقدره نشود بلکه در هر مطلبی تفرس و تفحص لازم تا بحقیقت
 راهی بدست آید ؛ و چون حقیقت قیامت و علامت آن با
 بیانات و تقن کلمات ؛ در کتاب مستطاب
 ابقان و کتب استدلالیه این ضرب
 مشر و حاکم کوراست لذا در این مقام بذکر همین مختصر و اشاره موجز
 اکتفایست ؛ مقاله رابعه ؛
 در مطالب متفرقه ؛ مخفی نماناد ؛ که فضیلت هر ملت
 در کلمات الهیه و آیات سماویه اختلاف کرده اند بعضی

بر آنند که احکام و آیات کتاب آنچه بجز حکم طبیعت و عقل مقبول موافق است
باید معمول کرد و برخی بر آنند که آنچه از شارع مقدس رسیده بدون
دلیل عقلی صرف تعبد باید قبول

اما عقیده اهل کتاب

جمع یمن این دو رتبه است یعنی
شرط دیانت صحیح آنست که آیات الهیه را بقدر مقدور به ان عقل طبیعت تطبیق
کرد و در فهم آن کوشید و واضحست که بعد از تحقیق اغلب آنها
موافقت تمام دارد با عقل طبیعت الا نادری و آن نادر هم هر چند بصورت
توافق نباشد باشد و بصرف تعبد پذیرفته آید ولی در معنی میتوان
سزا زیادت آورد و حکمت اینکه بیان چه بوده زیرا با آیات کتاب
از روش خارج نیست یا حکمت یا مشابها اما محکم که خالی از مز
و کنایه محمول بظاهر است مخصوص است با احکام و آداب و قوانین
و این وضحتست که احکام و آداب و عبادات در هر شریعت بهر حال
نازنده محمول بظاهر است و ابد اما ویل و رمز می در آن مکتون نیست
و تطابق آن با عقل طبیعت در کمال وضوح است یعنی در هر
احکام الهیه تقسیمی ناز نشده که تمام عقلا اقرار بر تمامیت آن

نموده و آنرا منصلح عالم و عربی بنی آدم شمرده ؛ اما متشابیه که بیانات
 رموزه استعاره است آنهم براد و قسم است قسمی از آنرا
 وجه استعاره معلوم و حکمت تشابیه مشهود است و تطبیق این قسم
 با عقل و طبیعت سهل و آسان و باندک تفسیری مقصودست آید
 و قسمی دیگر مطلقاً رمز و کنایه است و تفسیرش معسر و توفیق آن با عقل
 و طبیعت غیر ممکن ؛ **لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** ؛
 اما قسم اول که وجه استعاره اش معلومست مطالب بار قبیل شوق
 القمر و عسای موسی و نار خلیل و علام قیامت است و شبهه نیست که
 در او ان ظهور مقصد منظور نزد کل مبصرین بوده و سراسر این کلمات بر کل
 معلوم بوده بعد بدرج اجتهاد و تصرف ناس آن را از حقیقت دور
 کرده و بطوایر معقوله تعبیر شده **مَثَلًا** در اوایل ظهور رخسار
 خاتم ص بر نزد کل مسلم بوده است که **قُرْبَتِ التَّائِعَةِ وَالشَّقِيقِ**
القَمَرِ ؛ ایست در کمال فصاحت و حسن استعاره و بیان
 از برای ظهور رخسار عظمت امر آن بزرگوار و احدار امین **مَثَلًا** در اوایل ظهور
 نبوت

که گره قمر و نیم شده باشد کم کم بمبر و آیام در این آیه کریمه چهار ذکر آمده
و بظاهر حمل نموده و اخبار و روایاتی چند بر آن اضافه کرده اند باین
درجه رسیده است که مشاهده میفرمائید نظیری در انبیا هم عرضه دارم

تا بحقیقت آن پی برید مثلا در این لوم عظیم که تمام

اهل بھاء مشاهده میفرمائید در اصول و ارکان دین

خود بقواعد عقلیه و معجزات و افضیاز قبیل تشریح شریعت و نفوذ و

خلافت و بقای آن و احاطه علمیه و قدرتی و مظاہر ظهور و امثال

آن معتقدند و بامری خارج از عقل و امکان از قبیل نطق جماد و نبی

و امثالها من الغراب متمک نیستند بلکه این امور را مرتبط بدعوی

منظرت و رسالت نمیدانند مع هذا بیاری از بیانات مبارکه

حضرت بھاء الله حل ذکره است

که اگر کسی از حقیقت مقصود سخنر باشد و از اهل عبارت نباشد گمان

میکند که در آن کلمات ادعای معجزه شده و هرگاه در این عصر

این تصور نشود لاجل موجود بودن مؤمنین معتقدین باین امر

اقدس مراتب عرفان این صریح است که بگوهر مقصود عارف و از موعوم
 برکنارند و شاید بعد از بان صد سال بعضی از ناس بسبب این کلمات
 در توهم افتند حال اگر وقتی کسی توهمی کند و کمان غیر معقولی در این
 آیات محکمات بر دآیا این نقص لعیاذ بالله بر کلمات است یا بر آن
 نفس که بطن و کمان خود یا وهم و تقلید ناس عامل شده و از مفاز و
 تحقیق و علم بی نصیب مانده این وضاحت که تصور از آن نفس است
 و عقاید و نهمیه او منات کلمه الله را نمی شنود و بهم چنین
 اگر نفسی زد هر چه را طبیعی این آیات رشیقه را ملاوت کند
 و نظریا به عبارت آنرا از قاعده عقل خارج تصور کند و انکار آن
 نماید ایضا تصور عقل و درایت و عدم تفکر و تحقیق او
 و کلمه الله بر علو و ارتفاع خود باقی است مثلا در مقامی منفرد
 قول تعالی **الان انزلنا نوری و انزلنا نوری جلوی الاذن**
 و فارت **کما اراده الله فی نوره العزیز البیت** و در کلمات
 فارسیه میفرماید **قول تعالی ای اهل فردوس برین**

اهل یقین را اخبار نماید که در فضائی قدس قرب رضوان روضه
 جدیدی ظاهر شده الی آخر و این وضاحت که در این یوم مناسبت
 نه نور مشهور ندانی کرده و نه نار غصصی نظمی نموده و نه باغ
 و بستان تازه ظاهر شده است بلکه نداء از نور الهی که حقیقه
فاره جمال قدم است بلند شد و بار افکند
 الموقده نطق نمود و بوستان امر الله ظاهر شد و کلههای
 معارف بخشید و از این قبیل بیانات بسیار است که تمام کنایه
 از حقایق معقوله است نه امور غریبه موهومه و اگر چه
در این دور مجبالی امید است
که بواسطه تربیت و تعالیم آن ذات مقدس
 اینگونه عقاید موهومه رخ نکشاید ولی از باب تذکار جاوید
 تمام مراتب کمال است از فصاحت و بلاغت و جدایت
 و عظمت و هر گاه مقاصد مذکوره بعباریت رسمی که سهل و

ساده باشد ادا شده بود مورد اراد خالی از ملاحظت بود و
 شبیه بکلام خلق بود و شبهه نیست که باید کلام حق منجس
 اجتهات ممتاز باشد و ابد او چه باشد بهی با کلام خلق در میان
 نباشد و هم چنین آیاتیکه در عبارات ظهور بعد و علامت قیامت
 نازلند و ناچار است از اینکه متشابه و مرموز و متعارف باشد تا دولت
 هر نامحریمی بذیل عصمت آن نرسد و هر تابع نفس و هوایی بر موزان
 راه نیاید غراب هوئی نتواند در آشیان عندلیب هدی نشیند
 و صعوه فنا فاد نشود که در او کار طیور بقا جای گزیند اما
 قسمی از مشابها که گفتیم وجه استعاره تا ویلش مکتوم و تا یومنا هذا
 غیر معلومست و عقول و ادراک طبیعیات را بان راهی و فقهی
 بنت مطالبی از قبیل **عسر فوح مکث**
یونس در شکم ماهی و قصه اصحاب کهف
 و امثالها است و هر چند مراد و منظور از این آیات کما هو حقّه
 مشهور و مشهور نیست ولی این مقدار محقق است که همواره

شیوه مظاہر ظهور بر این بوده که در مطالبی که محل تشکیک است
 و از اعتقاد بان ضرر و نقی عاید نیست بطور مداراست و همراه
 نطق فرموده باشند و علی‌السان قوم بیانات فرموده باشند و
 مطابق عقول و افهام نام سخن را نذر باشند؛ چنانکه از حضرت
 نبوی ص ما تورات **قوله** **بِعَشْمَاعِشْرٍ اَلْاَنْبَاءِ**
نَخَاطِبُ النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عُقُولِهِمْ؛ و ابصار صحیح بخاری فرموده است
حَدَّثُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ اَحْتِوَانِ اَنْ يَكْذِبَ اللهُ وَرَسُولُهُ؛

لذا معلومست که اینگونه بیانات محض برای مدارات فرموده
 خرق اتا را از آن ننموده و حقیقت از آن آشوف نفرموده اند که
 سب و هت و وحشت و تکذیب ایشان بکلمه الله نگردد پس از تمقید
 که ذکر شد توان دریافت که اغلب آیات سماویة و کلمات مظاہر
 الهیة در ظاهر و باطن موافق عقل و حکمت و نظم طبیعت است
 و هر چند پاره از آن کلمات مرموز و ماوول باشد و چه استعجاب
 حکمت و رمز آن بر هر عاقلی مبرهن است اما در ایازیا

که یکی اسرارش مکتوم باشد و قبول این نادراهم بصرف تعبد محض
 با منبج عقل نیست زیرا ناقد بصیر اگر نفسی را از خود و اینها
 خود در تمام مراتب اکتفا یافت و شطری از علم و حکمت و بیانات
 عاقلانه کاطلانه از او بدست آورد ناچار اگر کلمات غامضه نم نپذیرد
 که او و دو دمان او پی بآن بر ندالبته بحکم عقل اقرار بقصور خود نماید و
 عیب بر خود گذارد نه بر کلمات آن حکیم دانا و پر شک تو انا
 فغم مال فی المیشنوی المولوی علیه الرحمه

عیب بر خود نه بر آیات دین

کی رسد بچرخ دین مرغ کلین

و اینکه فرمودید که عقلا از پرستش نیکونه مطالب تنک و عار دارند
 اینمطلب سخیف است و هرگز عقلا نباید از پرستش امری عار
 داشته باشند پس هر عاقلیکه در مطلق عار داشته باشد
 دلیل بر ناتمامی و قصور اوست نه بر کمال و تمامیت او زیرا

مطالب مجهوله در عالم بیاراست و هر قدر کمالی معلوما
بجدی محدود است پس غافل کسی است که بجنس درک
نکردن مطلبی تصور اینکه شاید این مطلب از امور غیر معقوله باشد
مجرد این تصور از انکار نکند و از پرسش آن غار ندارد بلکه در
مطلبی از اهلش جو یا پویا شود و هر دانی در آویزد و با هر ضربی ا
جوید اگر مشکلی حل گشت در معلوما تش افزود سا کر شود و اگر نبود
ضرری هم غاید او ننده نهایت اینست که بر مقدار اطلاع طرف
آگاه شده و نامتامی مطلب او را از روی بصیرت و برهان شنا
ویا معلومات خود را با و تفهیم نموده و در هر صورت نتیجه فحاده
و تحقیق یا افاده است یا استفاده و اگر هیچک حاصل نشد
باز هم تحقیق زیانی ندارد و خسرتی نیارود و هنا تخم العو
ون الله تعالی ان یؤدنا و ایاکم علی التوفیق مطالب العا
و تفحص فی مراتب السامیه و
طبیعی مراجعان تصور بود که چون معجزات را

تاویل کنی بسیار دیگر کنم و بگویم اگر آنها ما اول است چه امتیاز انبیا صحت
 و چه چیز برتری خود را ثابت کرده اند ولی اکتی نوعی تاویل شد
 که آن ایراد وارد نیست را هم موهمی را بمعقول نقل کردید و هم وجه
 امتیازی در آن بیان شد و عجز ناس از اتیان بمثل آن ثابت لهذا
 در این مقام بجای نذارم ولی واقع مطلب را بفراستید که انبیا اعجاز
 هر در همین رتبه یعنی منحصراً کتاب و آیات و تشریح شریعت و اثر
 نفوذ آن در هدایت ناس و تربیت ایشان و مقاومت ملل
 معارضه و امثالها که اشاره کردید بوده یا و آراء اینها هم اعجاز
 که موجب عبرت باشد و کراماتی که بسبب حیرت گردد و آرا بوده اند
 که ناس از اتیان بمثل آن عاجز باشند از روی حقیقت عقیده خود را
 در این خصوص بیان کنید نه از روی تقیه و حکمت ❖

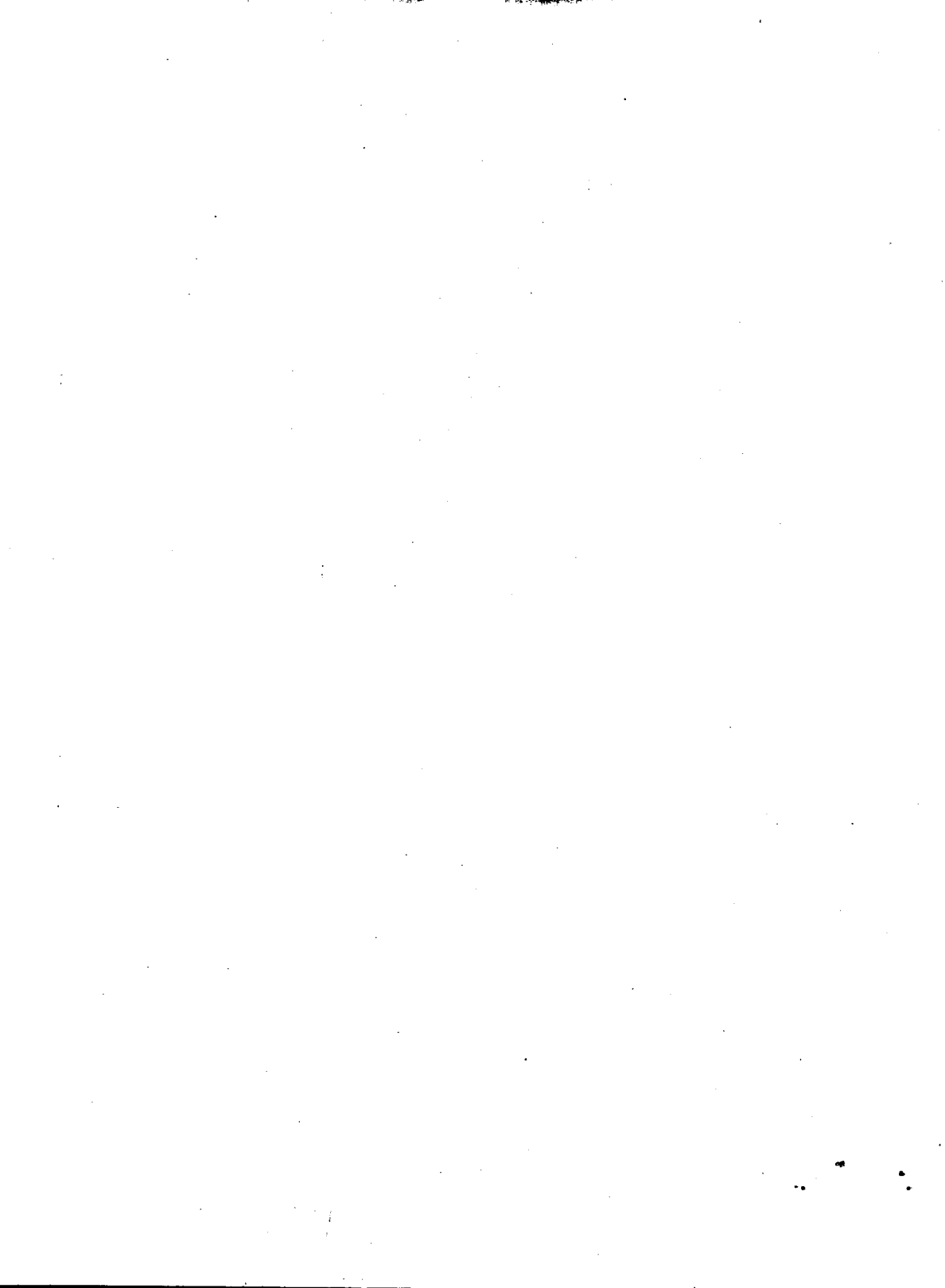
بھائی شما میدانید که مر از شما تقیه نیست و کلام بنده
 باشما از اول تاکنون از روی قنیت بوده نه بکلیت و حکمت و حق را

کواه دارم که از ذکر هیچ امری در مقام شما مضایقه ندارم و در هیچ باب
 عقیده خود را از شما نمی پوشم پس حقیقتاً واقعا اهل کجاست
عقیدت بر اعینت که ممام رفتار و گفتار و افعال
 و اقوال و حرکات و سکناات مظاهر متقدّمه معجزه است و تمام
 بشر از آیان بمثل آن عاجزند و ولی بطریق معلوم و معقول از
 سبیل موهوم و منقول پس هر چه ناشی از اطاطه علمیه و قدریه باشد
 صحیح و مستند است هر چند تمام عقلاء بر کیفیت و چگونگی آن راه
 نیابند چه انیکونه امور مربوط بمقاصد انبیا است و هر چه منتهی بر
 صورت است و تبدیل مایات آن باشد محل اعتماد نیست هر چند
 عقل بهم بان راه داشته باشد زیرا خارج از مقصد انبیا است
مثلاً انطق حجر و شجر گذشته از انیکه از منبر عقل
 مطلقا با مقصد انبیا مربوط است
 و امری موهوم است لذا بر فرض امکان بهم
 و ابد آن را دلیلیت و حجتی نیست
 میگوئیم از وظیفه انبیا خارج و بادعاوی ایشان غیر

مرتبط است اما بیان مصالح عباد و نکات علمیه و اخبار از وقایع
 بعد در ازمنه آتی لایستما بشارت بطور بعد و آثار آن و بروز مصای
 اینگونه اخبار و بشارت بعد از هزار و دو هزار سال امری مقبول
 و متین و مرتبط با مقصد آن مطالع رب العالمین است و لو نتوان
 فهمد که آن مظا هر مقدسه چه کیفیت در وجودشان بوده و بچه قسم احاطه
 بروقایع آتی یافته که از هزار و دو هزار سال بعد اخبار فرموده و آنچه را
 خبر داده اند طابقی ال باال واقع شده ولی چون انم یطلب ناشی از احاطه

علم و قدرت و مربوط بمقصد و طلب ایشان است لان آن صحیح و مجرب
 ناسک از ایشان بمثل آن محقق و مسلمت بلکه امری محسوس است و طریقه بد
 آوردن علم آن سهل و آسان است زیرا کتب انبیا موجود و تحقق
 بشارت ایشان در آن مشهود و باندک تقصی فی مقصود توان بر
 ولی لفظ حجر و شجر روایت و حکایت است و خارج از قانون
 عقل و درایت و لو تمام علم آن معتقد باشند و ضروری کل باشد
 و در میان جمیع مشهود باشد باز اطمینان از انشاید و یقین بوقوع آن

حاصل نیاید چه که رتبه مشهور غلیظ خصوصاً چپ منشا هر که ماخذ
 شهرت آن عقاید ایشان طن و قلب است چنانکه در تمام
 ملل مکتفی یافت نمی شود که خوارق عاده است که بان متمسک است
 خود دیده باشد و بر آن یقین حاصل کرده باشد بلکه تماماً از نقل قول
 و روایت و حکایت احمیده کرده و در صحت آن نیز وجدانش همواره
 در ریب و شک و تزلزل است ؛ اما معجزات کتاب من جمیع
 اشبهات معقول محسوس است و ایقان و اطمینان از آن حاصل گردد
 حال بعضی از مطاب کتب صحیحی که مصادیق آن بعد از قرنهای بسیار
 و در هر بی بیست و چهار ظاهر شده عرض میشود با بر احاطه انبیا و برتری
 و امتیاز ایشان از سایر افراد انان و معنی اعجاز در هر رتبه آگاه شوید و در
 لا اشکال بعضی ثبوتات و اخبارات خیالی واضح قناعت بینماییم که
 محتاج تبایلات بعیده نباشد تا کماکان مقصدی جز مقاصد مشهور
 از خود آیات نرود و ما و شماراد و چهار مشکلات نکند ؛ از آن
 در سفر ۷ تکوین از کتاب مقدس توراتیه خبر از حضرت رسول ۳





و دوازده وصی آتسور داده که از نسل اسمعیل بوجود میآید : آیه
 ۲۰ و در حق اسمعیل : ترا شنیدم اینک اورا بکت داده ام
 و اورا بارور گردانیده بغایت زیاد خواهم نمود و دوازده
 سرور تولید خواهد نمود و اورا امت عظیمی بهم داد انتهی
 حال اضافاً ملاحظه فرمائید یک همچو خبری با تحقق و وقوع آن
 دلیل بر اعطای انبیا و عجاایان هست یانه : و کذا عظمت
 این معجزه هزار درجه از نطق حجر و شجر برتر و بیشتر هست یانه :
 زیرا در اینکه حضرت رسول ص و عمرت آنجناب
 از خانواده اسمعیل بودند محل شبهه نیست و عظمت امت اسلام
 محسوس است و راه ایراد در این خصوص از هر جهت مدواریست حال
 آن انبیا و عظام از کجا دانسته که بعد از دو هزار سال جنین سعادت
 کدام از خانواده اسمعیل ظاهر میشوند و امت عظیمی در ظل ایشان پیدا
 میشود اگر اندک اضافی باشد آنان یقین میکنند که این خبر صادر

نده و نمیشود الا از نقطه علم الهی و القاء روح معنوی و اگر کسی را
 در این شبه باشد فلپاتی بایه من مثله و هم چنین در ارجل
 در اصحاح ۱۲ از مکاشفات یوحنا از ظهور شریعت اسلام و دوازده
 وصی خیر الانام و بقاء این شریعت تا مدت یک هزار و دو سیت و
 که سنده ظهور قائم موعود بود همه را اخبار فرموده میفرماید :
 (دو علامتی عظیم در آسمان سر زده که زنی پوشیده بود خود شنید را
 و ماه در زیر پایش و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره و آنگاه
 از درد و عذاب زائیده فریاد مینمود (تا آنجا که میفرماید) و آن
 زن گریخت بر تپه و در آنجا مکانی است که از خدا معین شده
 بود که در آنجا او را یک هزار و دو سیت و شصت روز به پروراند
 انتهی اگر چه این آیه مثل آیه اولی در حق اسمعیل مینت یعنی بصورت
 ظاهر تا آن درجه واضح مینت ولی چون اشارات این آیه
 از خود کتاب معلوم و حاجت تا اولی حاج مینت پس
 دلالت آن بر مقاصد مذکور در کمال وضوح است

اما اشارات و استعارات آن اینست که زن در کتب مقدسه
 شریعت الله تعبیر شده کتاب الله را ام الکتاب و شریعت
 ام الشرائع گفته اند و در بسیاری از موارد شریعت الله را بزبان
 تعبیر کرده اند و وجه استعاره آن نیز بغایت واضحست چه که
 تمام ادب و احکام و قوانین و کلیات یوجد فی الامکان از اعلی درجه
 تا ادنی رتبه تمام از شرایع انبیاء تولید یافته لذا اطلاق بر زن
 شریعت الله در کمال رصانت است و هم چنین روز در کتب
 مقدسه صریحاً تعیین شده که مراد سال است و امر موزان
 شده تا از تصرف غایبین محفوظ ماند ؛ لهذا خلاصه این بیان
 که از مکاشفات نقل شد اینست که از ظهور شریعت الله در
 اسلام و مزین بودن آن بدو از ده ستاره فلک نعت
 و امامت و نفوذ و رسوخ این شریعت در دو مملکت
 فرس و ترک که روم و ایران بلفظ ماه و خورشید که نشان
 و علم از برای این دو مملکت است و این شریعت از راه

یکهزار و دو سیت و شصت سال و تولید امر جدید روحانی
و فرزند بدیع رحمانی یعنی ظهور امر قائمی از آن و منتهی شدن

این به برتبه اشام که محل استقرار حضرت

بجاء الله عز و جل است

در کمال وضوح در آیت مذکوره اخبار شده و واضح از این اصلاح ^{منفرد}

(و شاهد خود را قدرت خویش بخشید که بلاس پوشیده یکهزار و دو سیت

شصت روز اخبار نمایند) و این دو شاهد نیز مراد مرکز رسالت

و مصدر ولایت است که امر ایشان در مدت یکهزار و دو سیت و

شصت سال با ظهور طلعت اعلی قائم موعود

باب الله اعظم روح ما سوا ه فیه

طول کشید و در تورات در اصحاح ۱۰ زکریا صریحا

بشارت میدهد از وجود حضرت غضن الاعظم

و اینکه هر یک از ظهور از دست آن

بزرگوار قرار خواهد گرفت و مقدمتاً باید دانست که چون حضرت
اعلی را که قائم موعود این امت بود در آذربایجان شهید کردند
و مصداق حدیث :

تتحقق یافت جد مطهر آنسرور را جناب یحیی خان که از اکابر و اعیان
وارادت کیش آن طلعت رحمن بود شبانه با همی از اجاب
از کنار خندق برده شده با صندوق و ترتیب مخصوص حمل بطهران
کردند و کعبه بر حسب دستور یکدیگر از مرکز مرسته
حضرت بهاء الله جل ذکره رسید
آن صندوق مطهر را در محل امنی و در بینه گذاشتند و در مدت
پنج سال آن صندوق طهر در ارض ای از انظار غایب ^{شد} _{مستور}
و محفوظ بود و چند دفعه با اشاره حضرت بهاء الله
و دستور العملی که از آن شطر افتاد از منازل بعیده میرسد
تغییر محل دادند و در هر تغییر اثرات غریبه ظاهر شد از کمان

بردن معرضین و محفوظ ماندن آن عرش رب العالمین

تا آنکه بعد از پنجاه سال با مبرم حضرت

غصن الله الاکرم **عظیم البیضاء** عباس ارواح

العالمین له الفداک و تحمل باراضی مقدّسه و جدی هم در آنجا

از خوف فتنه ناخسین تعرض باالی مملکت روم مخفی بود تا اول نو روزه

این سنه که سنه تحاقوی میل ترکی است و مطابق بود با ۲۸ صفر سنه

یکهزار و بیست و هفت هجری اسلامی با شرف تمام از دست

مبارک آن **عزیزه** امام یعنی حضرت غصن **عظیم** و ستر اقوم در کوه مقدّس کرمل در

مقام مبارک که موسوم بحلیره القدس است فرار و استقرار یافت

تا یوت سکینه در مدینه حیفاً بحال مرزبور مقرر و مستقر **عظیم**

باب فرح و شادی بروجه اجبا الهی کشاده شد و ایام غم و الم منتهی شد

و چون این امر از همام امور بود بدرجه که از بدو عالم تا کنون چنین امری دیده

و شنیده نشده و مظنون خاطر یمنیت که جدیر پنجاهت سال **عظیم**

و شد اعدا و شدت عداوت اباالی دو مملکت غلّی معهدا در این مدت

میدید از خطر محفوظ ماند و از مملکتی بمملکتی حمل نقل شود و سالها بمقر خود قرار
یابد لذا بشارت آن از قبل در اصحاح ۶ ذکر شده تا مذکور در هر روز بعد از
دو هزار سال مصداق آن ظاهر شد و آن بشارت که من دون تاویل کنایه

بصریح بشارت از قبل نازل شده اینست آیه ۱۲ مینفرماید و بدین مضمون
با و بگو که خداوند شکر ما چنین فرموده میگوید که این اینک شخصی که همش
شاخه است و او از جایش خواهد روئید و هیکل خداوند را بنا خواهد کرد
نمایانست ۱۳ و او هیکل خداوند را بنا خواهد ساخت و او عزت را
خواهد کشید و در تختش جلوس نموده سلطنت خواهد کرد و عهد

سلامت در میان هر دوی ایشان خواهد بود انتقی
حال ایضا فاما لحظه فرماید کلماتی بدین وضوح که مینفرماید شخصی که همش
شاخه است هیکل خداوند را بنا خواهد کرد آیا بحضرت سوامی آنچه ذکر شد
میتوان حمل کرد لا والله و یا وقوع نمطلب را بطریق آن بشارت
میتوان از تصادفات تصور کرد لا والله لا والله پس واضحست
که مراد از آن شخص که همش شاخه است حضرت

عِصْنِ اسْمِ است که شاخه بزرگ از سدره ظهور است
 منصوص مشهور بر آیات رب غفور است و منظور از شکل
 خداوند جده طهر رب اعلى و نقطه اولی است که گفته اند
 رَبُّ الْأَرْضِ مَامِ الْأَرْضِ و تمام عرفا و علماء
 سلف بیگل ربانی و عرش رحمانی را اجماد مقدسه در بعضی
 موارد افنده منیزه و قلوب صافیة ایشان را گرفته اند حال آنکه
 از کجا است که بگردانند دو هزار سال چنین امری واقع
 میشود یقین است در آنم طلب از عقول بشر خارج و غیر من علی
 الأرض از اخبار چنین امری ثابت و ظهور این علم از آیه است
 الهی و القات روح قدس مسلم

و نیز در تورات در موارد کثیره از یوم عظیم و ظهور غم خرمیده
 و میفرماید در آن روز دروازه عکاء دروازه امیدوار

خواهد شد حال اگر میفرمائید ظهورات تصادفی بوده یعنی
 نبی قبل از آنست که بعد از چندی لغسی از جنس خودش پیدا شود و ظاهر
 امر کند و لهذا بشارت بطوری داده بعد از چندی واقع شده
 پس چه میفرمائید در جزئیات آن از قبل تعیین وقت که هزار و دویست
 شصت است اخبار فرموده شبهه نیست که ظهور این اخبار از تصادف
 بجای خارج محقول انانیه از درک آن مطلقا قاصر است و اگر فرمایند
 هر نظر لاحق بشارت سابق را دیده و لهذا بر طبق آن ظاهر امر
 این ایراد هم بسیار سقیم و نامتامست زیرا در همین قرن بوده و
 دیده و مشاهده نموده اید که حضرت باب الله
 قائم موعود را با الاجبار با اذریحان
 بردند و شمشیر کردند و اجابت
 کثیره در فتنه اذریحان تحقیق یافت

حضرت بهاء الله با مردود دولت
 قومی بطریق نفی سرکون و اسیری بسجده عظم
 یعنی ارض مقدس عکاء بردند و در آنجا حضور
 کردند و بالا جبار مصدیق کتب را
 در حق آن ارض و ظهور امر در آنجا ظاهر نمودند
 و بعد حضرت نقطه اولی را اهلای ایران
 نگذاشتند موقوف کرد و لو این صرب
 خفیا دفن میکردند ناچار اراوت گیشان
 بر باریت میرفتند و بلا شبهه بعد از کشف
 مضح از معزین وارد میشد برید و قبر آنحضرت باشد از آنچه برید

و قبر مطهر حضرت سید الشهداء وارد شد و خلاصه اینکه شد
 تعرض عدایان سبک انور را با راضی تقدیر ظاهر کرد لهذا در این خصوص باب
 شبهه در بیامود است و دست کمان کوتاه است و چاره جز
 تصدیق با عاطه علمیه انبیا و اذعان بحقیقت تمام مظاهر کلیه الهیه الی
 یومنا هذا نبوده وینست ^{مثلاً} در سفر ۳۲ تورات ثنی از رطوبت
 بلکه از چهار ظهور خیر میدهد آیه اول و دعای خیر یکیه موسی مرد خدا
 قبل از وفاتش بر بنی اسرائیل کرد اینست که گفت خداوند ارنیسا
 بر آمد و از ساعیر بر ایشان تجلی کرد و از کوه فاران در شیده شد و با
 هزار هزاران مقدسان و رود نمود از دست راستش بایشان
 آتش رسید آنتهی و برابر باب طلوع پوشیده نیت که سینا
 محل ظهور حضرت موسی ۲ و ساعیر محل تجلی حضرت عیسی ۳
 و فاران که کوه مکه است محل طلوع حضرت رسول است و ظهور
 چهارم که ظهور استقل بالذات را میفهماند ظهور و جمال
 قدم است در اورشلیم که ارض قدس عکا است زیرا

(۱۲۳)

کجکد از آن ظهور میفرماید (با هزار هزاران مقدسان
ورود نموده از دست رستش با ایشان شریعتی تعیین کرد)
و هم چنین ۳۵ شعیا از لبنان و کرمل و شارون و شرافت
این ارض خبر میدهند و مصدق تمام آنها یونانها ظاهر است
آیه ۱ بیابان و زمین خشک شادمان و صحرا سرور شد
مثل کل شکوفه خواهد نمود و شوکت لبنان و زینت کرمل و شارون
بان عطا کرده خواهد شد انتهى و اغلب این آیات که در
شرافت اراضی سوریه و براء الشام و عکا و حیفا و کرمل و لبنان
ذکر شد مطابق بشارات قرآنی و اخبار اسلامی است
مثلاً در آن میفرماید یوم نیادی المناد
من مکان قریب و این واضحست که ارض عکا بسیار
بمکه قریب است و ارتفاع نداء حق از آن مکان مصدق
این آیه گزیده را ظاهر میکند چنانکه اصرح از این آیه
آیات سوره حشر است که در اغلب تفاسیر معتبره

بیاید تفسیر صافی تفسیر شده که حشر باب در بر اقسام نزد سخر بیت
 المقدس خواهد شد و اخباری که صریحاً در شرافت عکابا الاسم و التیم
 وارد است زیاده از حضرت و واضح است که این همه اخبار
 و بیانات منظر الهیه را نمی توان از روی تصادف تصور کرد
 مثلاً در آن مجید صریحاً من دون کنایه و مایل
 خبر داده است از قبایل مشرعت در مدت هزار سال
فَلْيَايُهَا **يَذُرُّ الْأَمْمَرِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ**
مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ؛ و از این آیه ثابت است که درسته
 یکبار و دویست و شصت باید آمد جدید و ظهور بدیع ظاهر شود چه
 که میفرماید مشرعت تدبیر شود و از آسمان زمین (یعنی از سماوات
 بسوی ارض مستفیضه) پس عروج میکند در روزیکه مقدار آن هزار سال
 از آنچه شما بشمارید ؛ و این واضح است که مدت تدبیر مردویت و
 سال بود که از سماوات مثبت اولیه **و حقیقت محمدیه**
 که اعلی السّموات است ؛ **اولاً از سموات**

ارادت ائمه هدی ثانیاً در این مدت بودی

اراضی قابلیات نازل و باطن و تدبیر امر شد و سال دویست و

شصت انوار علم غارب و باب نزول و تدبیر امر مدد و ایام

غیبت متحقق شد و امر اسلام بدست علماء افتاد و بنای عروج

آن بود و بعد از آن انقضاء آن مدت تدبیر و این مدت

عروج که جمعا یک هزار و دویست و شصت سالست و

بدیع بواسطه ظهور حضرت اعلی ظاهر شد و محبت

و الانصاف که از آن گفتیم که کلمات انبیاء که همان کلمه الله است

اغلب مرموز و مآول است مع هذا لیکونه آیات که ذکر شد

در کمال وضوح است و جامعیت و تمامیت و متانت و رسالت

آن بجدت است که احدی را مجال انکار نیست و علم و احاطه ایشان

و ارتباط ایشان بیکدیگر و عصمت امر از تصرف خارجه و کل مراتب

کمال را با اعلی درجه تا تصور فی الابداع ثابت میدارد و

نفس شاه فلیقبل من شاه فلیعرض ان الله غنی عن العالمین

و اگر این بد بخوایم تمام ثبوتات انبیاء سلف و مصادیق آیات کتب
 وحی از توریته و انجیل و فرقان را عرضه در این مختصر جواب
 کتابی حجیم کرده اند که بهین مختصر قناعت رفت و فی آخر القول
 از باب اینکه حقوق برادران فارسی خود را بهم منظور
 و قلوب متورده ایشان را مسرور و دلها را شادمانند
 نبوده از ثبوتات انبیای عجم برداخته این مسیحت را
 بدین ثبوتات معظمه از ان ذات معظمه ملهمه ختم
 مینمایم و از آنجمله در سائیر که از کتب معتبره فارسیان است
 و جامع پانته بیار از انبیاء عجم است بطه و حضرت
 رسول ۳۹ از اعراب ثبوتات او اخبار فرموده در نامه
 سامان تخت فرماید آیه ۵۲ چون ایرانیان چنین کارها
 کنند از زبان مردی پیدا شود که از پیروان او دهمیم و تخت

و کشور و این همه رافقه (تا آنجا که فرموده) آئین کرایا
 باشد سخن در و سخنان او در هم بخند (تا آنجا که از اختلاف
 در دین اسلام و اتفاق آن بشقوق مختلفه خبر میدهند میفرمایند)
 و از این آئین مانند خرنمک در آرد جز تا م نیامی از آن آئین و
 در آئین های انگلیخته الخ و کعبه دانراین آیت بیانات بسیاری
 که تمام شئوی آئین تازی که دین غیر عرب باشد از آن مضموم میشود
 و از خاک پرستی ایشان خبر میدهند و از اتفاق و دشمنی این ملت اخبار متغیر
 و عاقبت از این ظهور اقدس یعنی ظهور جمال
 قدم جل ذکره که از سلسله عجم و خانواده کیان
 باشند اخبار فرموده ~~پس آخر میفرمایند~~ و اگر
 مانند یکم از مهدین شرح انگیزه از کسان تو کسی در آئین آید تو
 بتور ساختم و پیغمبری و بشوایی از فرزندان تو باز نکیرم
 و ایضا در نامه ست ساتان پنجم از غلبه اعراب بر ایران

و حتی از رنگ لباس اعراب خبر میدهد یکی از بنو شیبی بنی هاشم
 و یکی از سیاه پوشی بنی امیه و نیز از شهادت حضرت سید الشهدا
 اخبار میدارد و عاقبت از فراغ دین اسلام و وقوع بدعتها در آن و از
 سخنان خردانه ایرانیان که گنایه از تبلیغات بلغیه این صرب
 بھائی است و تعرض مردم بر آن سخنان
 خردانه خبر میدهد و عاقبت از ظهور جمال
 قدم که از تخمه رود و دوده این سلسله است
 بشارت میدهد و عین عبارات آن اینست
 آیه ۲۴ اینک از بازبان پادشاهش یا بنده بردارند از بنو شیبی
 و سیویشان گشته خود و پادشاهش کران کرده ای باشند از بی و در هم
 افتاده و بدکار و آنچه بزرگان ایشان گفته نکتند بهر تو ایزرگان خود را
 کشند و نیکی و از رانش ایشان زنده بارگشتن و نماز یا بهر سوس
 گردون و تمودان نیز چیره شوند چون هزار سال تازی این را

۱ جزا و پندگان
 ۲ (صریض)
 ۳ (صدقه)
 ۴ قربانی
 ۵ امیرش
 ۶ مفضل و افضان
 ۷ غالب

گذر چنان شود آن آئین از جدیها که اگر باین گرنمایند اندیش و چنان
 ایرانیان را که سخنان خردمندانه ایشان را کسی نشنود اگر راست گویند
 آزار یابند بجای سخنان خردانی با ساز جنگ با ایشان پاسخ دهند از بدگاه
 مردمانت که چون نوشته منشی آزار ایرانیان بیرون رود ایاسان رنجها
 پیش آید تو خوشور منی اگر مردمان براه تو نیایند بدست ایشان از اینکلان براه
 تو آید و در تخمه تو همیشه سمی مماندند و مدار که انجام زوال بخشد منتی
 و در کتاب دینک صریحا فرموده است که چون یکمزار رود و دست
 و اند سال تازه آئین گذرد هموش در سمی انگیخته شود
 دبستان المذاهبت گوید : خداوند بزرگدشت خطاب فرمود :
 که من ترا میانه آفریدم همچنانکه از تو کیومرث سه هزار سالست
 از تو تا روز رستاخیز سه هزار سال خواهد بود : و در جای دیگر
 از آن کتاب میفرماید : پس از آنکه کتاب زبان ایشان به دنیا
 خداوند در ایران بزرگی از نژاد خسروان گمان بر آید تا چهار
 ازها و در باختر به زندان پستی کرد آرد :

و از همه واضح ترین بشارتست که در نامه شت و خورشید زردشت آیه
 ده میفرماید و ایشان که فرزندان یونان باشند یافته اند که
 پادشاهی فرزودجوی بخیزد و اینان را بسیار خواهد که زردشت باشد
 میخوانند که او کیت نام و نشان او بنمای این گروه بروشن دلی و
 دانش و تیکو کرداری یافته اند و آن پادشاه پورشاهی از ترشاد شهنشاه
 کتاسب باشد ؛ چون ایرانیان بدکارها کنند و پادشاه
 خود را کشند ؛ یردان او را با اینکه ایرانی است برد او پادشاه
 و بهتر مند و نیکیست باشد انجام نامه خود را با ایرانیان دهد که سخت
 دستگیرش کنند انتهى ؛

و این جمله خبر از ظهور طلعت اعلی و جمال امین
 بهیچگی جل ذکرهماست و اشاره بشهادت
 طلعت اعلی و برعون همگی نور آن حضرت
 از ایران بروم با مر اطمینان چنانکه سابقا

اشاره شد ؛ و اگر چه بعضی از دساتیر و علمای فارسیان
 این آیات را درباره اسکندر رومی تفسیر و تفسیر کرده اند ؛ ولی ابطال آن
 تفسیر در کمال وضوح است ؛ زیرا اسکندر رومی بود و در حیات خود باقی
 خود بایران آمد و کلمات او وحی منزل نبود و کتبت دساتیر نشد و ابد
 موافقت با آیات مذکوره ندارد چه در آیات بطریقیکه ^{ملاحظه فرمائید}
 خباز بدکاری ایرانیان در قتل آن سلطان امکان میدهد ^{و حکم}
 اخبار میفرماید (که یزدان او را با اینکه ایرانی است بروم برد)
 و عاقبت اشاره بکلمات مقدسه او میفرماید (که انعام نامه خود را
 بایرانیان ^{دهد} که کتبت دساتیر تر کنسند) و این کنایه از استکمال
 آن سلطان اسما و صفات وحی منزلت و مثل دساتیر است و کتبت
 دساتیر میشود ؛ پس واضح شد که آن سلطان ^{نیکه} مقبول میشود
 طلعت اعلی روح ماسواه فد است
 که از دست ایرانیان در آذربایجان ^{برده}

رفیعه شهادت رسید : و اینکه فرموده است
 یزدان او را بروم برداشاره بامر جمال
 جل ذکره است که بامر انحضرت و مبارک
 طلعت میاق روخا فدا جدمطهر انشور

صلم بروم خواهد شد : و چون شرح این مطلب باقی اشاره شد
 و بشارات ذکر آن نبی - نیز در این خصوص مندرج گشت زیاده بر این
 باسباب و اطباب نمی پردازد و احق اگر بونی از انصاف بمشام
 کسی رسیده باشد اینگونه اخبار و بشارات انکار نتواند یعنی انصاف او
 مانع از انکار باشد زیرا تحقق اینهمه اخبار خارج از تصادف است بلکه
 ناه بصیر را از ملاحظه اینکلمات یقین قطع حاصل شود که انبیاء عظام دار
 علمی دیگر بوده و احاطه و قیوتی خارج از طاق بشر داشته اند
 که از حوادث و قالیع از منته آتیه و علامات ظهور و جزئیات حالات

اهل آن عصر خبر داده اند و امروز بکس امر چندین هزار سال بعد
 آن ظاهر شده و بی هرگاه فقط از ظنوری و طلوعی اخبار فرموده
 بودند من دون تعیین محل و مکان و حالات و صفات و آثار و شیون
 احتمال میرفت که اینگونه خبر منبعت از ذکا و فطری و نه آسمانی باشد
 و یا از مل جفر و سطرلاب و نجوم و امثالها خبر گرفته و داده اند و بی
 چون ملاحظه میشود که هر یک از انبیا عظام بطریقیکه ذکر شد از خبری
 امر اخبار فرموده و مثلاً از ظهور پیغمبر
 و ذلت امت زردست از دست امت آنحضرت و سخن وری
 آن پیغمبر اکرم و قتل اولاد آنحضرت از دست امت و حتی از
 رنگهای لباس ایشان و ظهور اختلاف و نفاق در این بین مسین
 و برپاشدن اصول و آرکان این شرع قویم و ظهور امر در سلسله عجم
 بحد آنرا که شتن هزار سال تمام از تازی این و شهادت
 سلطان امر در ایران و بدون یزدان او را بروم و حتی متصرف

(۱۳۴)

امر در اراضی مقدسه عکا و حيفا و يافا را در طلوع طلعت احمدی
و کثیر من امثالها را بشارت داده و کل طابق لنعل بالنعل با الاله
واقع شده لذا از احتمالات فاسده خارج و تأیید منطالع
رت مجید بروحی قدسی و قوه معنوی ثابت و عجز تمام بشر
از تیان بمثل ما یقوم علیه الانبیاء من اعلا و ادناه تحقق است و اگر
کسی کیفیت همین امر بربیع مستخر و مطلع باشد شهادت میدهد
که ظهور این امر بربیع در ایران و بروز مصادیق بیانات طلعت
عز ذکره در بشارت طلوع شمسین **باسم**
منظیره الله و سار ما سار الیها کلاً معجزات با بهره و کرامات
ظاهره بوده و هست چه که آن طلعت همثال در بجهت خویش
ایرانیه ظهور فرمود و کجکد از ارتفاع نداء وجود افش
مورد لطامات و صدمات لاصحی واقع شد بقسمیکه نماید
صدمه و لطمه که از روسای دولت و ملت و عموم اهالی

مملکت بر آن طلعت احدیت وارد نشده باشد مع هذا هر چه صد
 بیشتر وارد نداء بلند تر و هر چه تعرض زیاد تر دعوت جلی تر شود و در
 بجهت گرفتاری و حبس و زندان از برای خود چیزی منظور نیاید بلکه
 کل را بطالع شمس بشارت فرمود و جمیع را منتظر
 اشراق آن نیر عظیم نمود و در شهرهای تاریک و چشمهای اشکبار و
 اینس قلب شربا ایش ذکر من لظلمه الله لود فخصر
 اینک کلمات تکوین و تدوین را معلوم ساخت از ذکر آن نیر عظیم و لوح
 وجود را پر کرد از تایش آن محیی عالم و بشارت ظهور حضرتش را گوش زد
 دشمن و دوست و سگانه و خوش فرمود و حتی صریحاً بنده تعقاد
 فرمود که **وَفِي سُنَّةِ التَّعَبِ كُلِّ خَيْرٍ تَدْرِكُونَ** و اگر او چنان
 معبد با آب تعمید داد و خلق عالم را برای استعداد ظهور مسیح مظلوم
 در آب کلمات تعمید فرمود عالم و امم را استعداد ظهور
 آن نیر عظیم را و عاقبت یحیی صفت جا از برای یکان در راه مجتیش
 در باخت مسیح و از فراز قرار بفرز عترت ابدیه در جوار رحمت

پروردگار وطن ساخت و کعبه را از شهادت آن طلعت
 رحمن مصابق بیانات آنحضرت ظاهر شد و ثمن جمال بی مثال حق ^{طلعت}
 گشت ؛ و ظهور من لظهور الله در محیص بهاء الله
 جلوه گر شد یعنی در سنه ۱۲۰۰ قمری بارتقه ظهورش بر حقایق
 موجوده پرتو افکند و در سنه ۱۲۰۱ قمری که واحد بیانی است بمفاد
 اینکه فرموده است وراقب بشید عدد واحد را (دعوت
 آن ذات همپا کوش زد و در اول گشت در این سنه)
 تمام اشارات و بیانات طلعت اعلی ظاهر شد ادلاء
 و شهد آیه بیان از پیل میزرایجای ازل و امثال و محجوب ماندند
 و بجای اقبال نصرت ادا بار و عداوت و ریزیدند و چون ^{نصرت}
 حق مفید نیفتاد عاقبت میان بانی و بهائی تبلی فصل شد
 و بین اصحاب یمن و اصحاب شمال امتیاز حاصل گشت و از ^{طلعت}
 اعلی اخبار فرموده بود که بس از حرف علیین و اثبات که بسجین ^{قلمنی}

راج میگردند و پس از اعلای و ادانی میشوند بسبب اعراض و نکاح
در حق بامیان بجایی مصداق بخشید و خلاصه القول اینکه

هر چه را اشاره فرموده استعاره گذشته تحقیق پذیرفت

و نیز از کلمات و آیات جمال قدم حضرت

بهاء الله جل ذکره در همین قرن اول بسی

مصداق بخشید هر چه را در الواح سلاطین و رؤساء

فرمودند بزودی مصداق آن ظاهر شد و اگر این عبد بخوابد از این قبل

مطالب را متعرض شود باید مجلدی تمام در ظهور و نشانات طلعت

اعلی روح ماسویه فداه و مجلدی تمام در بروز مصادیق کلمات

جمال قدس بجای غرض ذکره بنگار و در این موقع

ممکن نیست و چاره جز ختصار نه لذا اگر مرزید اطلاع را خواهد باید کتب

مقدسه این امر را کما هو حقّه مطالعه نموده ؛ الواح سلاطین را

زیارت کرده کتاب قدس را مطالعه نموده شأن نزول

و حصول اُمول را آگاه شده قرار بخدمت این امر قویم نمایند از آن
 جمله حادثه و آنچه در همین ایام است که
 در آن و اقصیم و چهل سینه قبل حال
 قدم جل ذکره را در اعم کتاب از
 جزئیات اخبار فرموده اند ^{قولها معایار}
 الطاء سوف تتقلب فیک الامور و یکلم علیک جمهور الناس
 الی قولها معایار سوف یأخذک الاطمینان بعد الاضطراب و از این ^{فصل}
 مطالب بیار است که قبل از حدوث و وقوع این اخبار فرموده اند بعد از
 مدتها مصادیق آن ظاهر شده و بیاری هم هنوز ظهور نکرده و
 اعصار آتیه مصادیق آن ظاهر شد و اگر احتجاج بانیکونه مطالب از
 قبل آن که کسی تعریف کند ادیب ایرینی و معلم لبیبی را که
 از بانیکو تمیز دهد و یا ترکیب بعضی حروف مهارت کلی دارد چه که

مراتب آن مظاہر مقدسه اعلیٰ تر از اینهاست که کسی در اقیانوس
ایمان از سایر افراد بشر احتیاج بانیکونه مطالب نماید و از این
که آن ذوات مقدسه در نومیوم خود التفات و اعتناء با مثال این امور
و عظم انداشته و نذارند و وجود خود را اثبات حقیقت خود داشته و آیات

عظیم دایم خویش شمرده : کما یقول : وجوده اثباته و
دلایله آیات : آفتاب آمد دلیل آفتاب :

و احی اگر دیده حق بین باشد در هر کور و دوری امر مظاہر الهیه بقسمی ظاهر شده
که نوع ظهور و بروز آن بر علمایان حجت بوده و امتیاز خود را از نادانان اثبات
فرموده مثلاً در همین قرن خجسته که ملاحظه میفرمایید کدام دلیل از این

مستین تر و کدام برهان از این قویم تر است که جمال قدم جل
و کوره یک نفر شخص امی بی معین و نصیر بدون تعلیم و تحصیل قیام بر هدایت ناس
فرمود در حالتیکه آن ذات پاک را محض دولت و ملت قلم داده و با
دو سلطان استقل در قلعه عکا که منفا می خائین است مجبوس نموده
و تمام مل بر عداوت آن ذات مقدس قیام کرده و در هر چه مالتی از

انزال آیات و اظهار بنیات و بیان مصالح کائنات فموت و فرمایید و آنچه
 خیر و صلاح عالمیانت از علم مبارکش صادر گردد نه خوف او را منع
 و نه نفسی و نه منع و زجر او را عاجز و کالشمس فی وسط السماء مشرق و چون
 اینچنین مینیزه الواح نصیحتش در ابرو جهان بارق لیل و نهار انهار علم و
 حکمت از خامه عنبرین آینه اش جاری و سرازیر میگردد و معاد از انانال قدرتش
 ساری بدیهی است که اینگونه بروزات بنفها معجزه و خارج از طاعت
 بشر است چه شخصی که منضوب و مبعوض دو دولت مستقله بل تمام دول
 وطن باشد و در حبس و زندان گرفتار اولاً بحکم عقل طبیعت باطنی
 قادر بر نطق و تکلم و تحریر و تقریر باشد خصوصاً مامل معضله مضطر که
 بیان صلاحیت دولت و مل و ترتیب سیاست و قصاص بیان
 مدینیت و اساس و احکام را جمیع ممالک است که محل اراد
 عموم و خصوصاً مکر معلوم میشود مثلاً فرض بروز قانون و اساسی
 چنین شخصی محسوس است بحکم عقل طبیعت باطنی نفسی موثر و یافتند کرد
 زیرا از تحقق منضوب دولت تمام ممالک کمرزاند حتی اقاز
 او از خوف جان خود بهر اسان پس وضاحت که قدرتی اعظم از این

و خارق عادی اتم از آن نیست که چنین وجود مبارک در حبس زندان
 همچو اساس قومی بنهد و چنین قانون عظیمی تأسیس کند و آنرا منون
 اسباب ظاهره ملکیت بقوه فایده الهیه تنفیذ فرماید تا حدی که
 جاها در راهش در بازند و ما لها در سلبش تا سازند باز هم تصور میکنیم که اگر
 این نفوذ مخصوص ملتى دون ملتى و ملتى بود اینقدر اهمیت نداشت که این امر
 مبارک در یوم خود مدعی شرق و غرب عالم بالغ شده و در تمام ملل و امم
 نافذ شده یعنی از هر ملتى جمعی را مجذوب کرده و بطل کلمه مطلقه خویش
 در آورده و این ملل غنیه متضاده نصاری و یهود و زرتشتى و
 مسلمین و سایر ملل روی زمین را باندازه با هم صلح و ایتمام
 داده انصافاً ملاحظه فرمائید که ابالی امریک اهل ایران را متوحش
 تر این اهل عالم میداند و تنگ دارند که در امری از امور اقباس از این
 کتد بلکه مطلقاً تبعه اسلام را متوحش میگردانند و ضدیت تمامه بین
 مسیحى و مسلمان بوده است خصوصاً در مملکت عثمانیه که این
 ضدیت شیوش بیشتر از بلاد شیعه است معذور این

(۱۴۲)

قرن پنجم غیر از فضلاء امریک؛ با امر مبارک حضرت
جاء الله مؤمن شده بهترین بانی در مدح و
تائیس این امر عظیم ناطق شده فوج فوج از ایشان طی مراحل بر
و بحر می نمودند بارض اقدس عتقا زیارت و ملاقات حضرت
عبد الصمد ارواحا فداه که فرغ مشعب
از آن اصل قویم است میثا بند و جریام
مبارک آن مطلع احدیت مبالغه کثیره مصارف نموده در همین
بنای ساختن مشرق الاذکار که معبد بهائی است گذشته اند
و مشرق الاذکار بهائی است که مشتمل بر چند رکن است رکنی مخصوص
مرضیخانه و رکنی دارالتعلیم و رکنی مسافرخانه و رکنی مسجد
و محل ذکر و عبادت است مختصر چنین بنای مبارکی را که
کافل سعادت روحانیه و جسمانیه است اهل امریک

بانی شدند؛ حال این بنیای عظیم سالهاست در غش و آبادی بعضی
 بلاد روستیه تأسیس شده محل تعجب نیست بلکه بشیر محل سکونت
 ارتفاع این ایالت در امریک است که تمدن ترین تمام ممالک روی زمین است
 و انشاء الله وقتی را بعضی مقالات مجبوسان امریک که در اثبات
 این امر مبارک و یا بعنوان مکاتبه بنحو اهران و برادران خود نکاشته اند
 بهمان خط انگلیسی با نغز و خارجه و پاکت مرسوله خودشان و کاپوتها لیا نیکه
 ارسال داشته اند بنحایت آراء نمیدم که ملاحظه فرمائید که بچه شیخ
 و شوروی اظهار یکانگی و یکجتهی با اجابای شرق کرده و سرور و هموزنا محمد
 از ادراک انعام محمود و ایمان بان مرکز مقصود بروز داده اند حال
 چه قدرتی عظم از اینست که شخص ایرانی سر کون مجبوس چون بکلام و
 قانون و نظام و ترتیب و حسن اخلاق و محاوره و علم و حکمت و اساطیر
 قیام کند که تمدنین غرب مجذوب او شوند و در کل مراتب خود را
 محتاج تبریت او دانند و عالم از او گیرند و راحت خود را
 فراموش کرده در ترویج هر کتاب و احکام وی بکوشند و

کدام علم و احاطه بالاتر از این که علمای قلم مملکت سرور و روز تمام کتب و کتب
 از او تعالی شأنه جو یا شوند و کلاً جواب متین بشنوند و مانع شوند
 و بهذا حکماء و فلاسفه در مسائل ریاضیه و فلک و معضلات
 طب و حکمت و سایر علوم از آن مرکز معلوم سؤال نمایند و
 و بعد از آن استماع جواب اعتراف بر بزرگواری و فضل دانش او
 کنند در حالتیکه مسلم کاست که این وجود مبارک در سه
 وارد شده و تحصیل علوم و فنون فرموده بلکه تقریباً از سن بیست
 سالگی باین طرف تمام عمر را در دو چار لطافت و محاط اصدا
 بوده و محل بکون قرار و وقت تحصیل و مجال تعلم و تعلیم شده بلکه بصبر
 موهبت الهیه و وحی سماوی و قدسیه در تمام علوم ماهر و بریح
 جمهور واقف و با اصطلاح عالم و احم قائم گشته زهی حیرت
 و حیرت بر اهل ایران که چنین ظهور مبارکی از ایران شد اولاً
 قدرند گشته کوش بستخان علماء و جاہلان عالم نما داده آن

ذات مقدّس را از ایران خارج ماضد ؛ لیس هذا اول فاروق
 کُتبت فی الاسلام ؛ همواره شأن علمای خود پرست در ملت
 قتل و طرد و فتنی انبیا و اولیا بوده و کجاند از نفی آن ذات پاک
 با زیم اهل ایران در رقده غفلت گرفتار و دیگران بیدار و هشیار گشته
 صیت عظمت این امر اقدس هند و چین و امریکار افر گرفته و ما
 اهل ایران هنوز بر فراش غفلت خفته ایم **سبحان الله**
 از مملکت عثمانی افندیان تحریر و علمای انجیل آن سید جلیل را
 شکیبیه و **بجاء الله** شهیر میخوانند و
 در مدح و ستایش حضرتش رسال مینگارند و
 قصائد میسریند ؛ و حتی اعتراف بمعجزات آن سرور میکنند
 اما علمای ایران کجاند از این همه بروزات و ظهورات
 هنوز تکفیر و تدمیر میکنند و الله جای آنست که بر بدبختی خود بگرییم
 که چه مقامی را منکر و از چه فضلی غافل شده ایم و هر روز بجای ترویج

و تنفیذ بی وسائلی در تخریب آن میکوشیم ایامی چند مصادیق آیات کتاب
 و علامت ظهور را نمیدیدیم منتظر ظهور اموری غیر معقول از قبیل مجال محمول
 و ظهور صورتی در میان خورشید و ارتفاع ندائی از آسمان و امثالها بودیم
 و لهذا ظهور را بوقت دیگر محول میداشتیم چون از این جهت حل شبهات
 باشد و تعلیمات آن معلم آسمانی ما را از موهموم نجات داد و مدارک ما را
 ترقی داد و بجای علم و ایقان ما را طیران داد تا اول کتاب و علامت
 ظهور را با القاف نمود و یقین کردیم که آنچه بان متمسک بودیم ضغنا
 اعلام بوده حایه بدهر و طبیعت متمسک حسته ایم و مطلقا خدایه
 قبول نداریم و شایع انبیا را مخالف علوم و فنون و مدنیت میشماریم
 و بعقل خود قانون جعل میکنیم و حاجتی بقانون انبیا نداریم در حایه
 عجز خود را میسنیم و تصور خود را میسازیم و سهو و خطای خود را مشاهده
 میکنیم و ناتمامی عقل را ملاحظه مینمائیم و محسوس است که با همه
 استگفتائی که در خود تصور کرده ایم در کل امور محتاج بقبول این انبیا
 بوده و هستیم حتی در امور عادی و صحتها می مجلسی لیلیا و نهار ایانا

آیات متشکک و محتاج حتی در طی مقالات خود بکلمات مستهد
 میشود مع هذا علی العمیاء میگوئیم حاجتی بقانون و کلمات شرع
 و کتاب انمظاہر مقدسه نیست ؛ آنچه اینهاک یا اولی الأَبصار ؛
 أُمُورٌ كُفِّحَتْ لِسْفَهَاءِ مُنْهَاهَا و سبکی من عواقبها اللیب

طبعی چه مقدار مخالفت و مباینت دارد تصور است
 ناس در حق این امر و میت بهائی و اعتقادات خود این طایفه زیرا
 تصورات مردم در حق شما برد و قسم است بغضی معتدین و
 تشترعین با چنین تصور است که هر کس تنزل و کمال در احکام دین میشود
 و میخواهد از زیر بار دین خدا و رسول فرار کند بانی میشود و بانی را
 هم با بهائی یکی میدانند و حال آنکه امروز معلوم شد که مخالفت
 کلی بین بانی و بهائی است و طایفه دیگر که سلسله عقلا و متممین
 باشند تصور دارند که بهائی هم مثل سایر ملل بطوایر و قسوی
 چند متممکنند و این نشان مخالف تمدن و عقل طبیعت

و ترقی عالم بشریت است و حال آنکه این هر دو ~~مطلب~~ ~~مطلب~~ است زیرا
 مسأله شما حرب بهائی تمام قوت معتقد بمبدء و معادید و در ترویج
 دیانت از بذل جان و مال مضایقه نداشتید و نیز متمسک ببعضی ظواهر
 غیر معقوله نیستید از قبیل اینکه نماز جعفر طیار را موجب ادای دین و لعن
 چهار ضرب امورث قضای جوانج و غلبه بر دشمنانید بلکه از این
 مباحثات آنچه را بیقین دانستم اینست که بیک لطیفه و جوهری
 معتقدید که الحق قابل انکار نیست و از روی حقیقت عرض میکنم که
 عقیده من در حق اینطایفه خیلی تفاوت کرده و اگر چه بتجا مذهب
 بار دیانت نخورم هم رفت ولی حقیقت هزار درجه بهائی را بر سایر مل
 ترجیح میدهم پس خوب است که بعضی از قوانین و احکام این امر را
 بیان کنید تا بخوبی از این امر آگاه شویم و اگر
 در محض فکر می شد از روی بصیرت

و واقعیت صحبت بدام

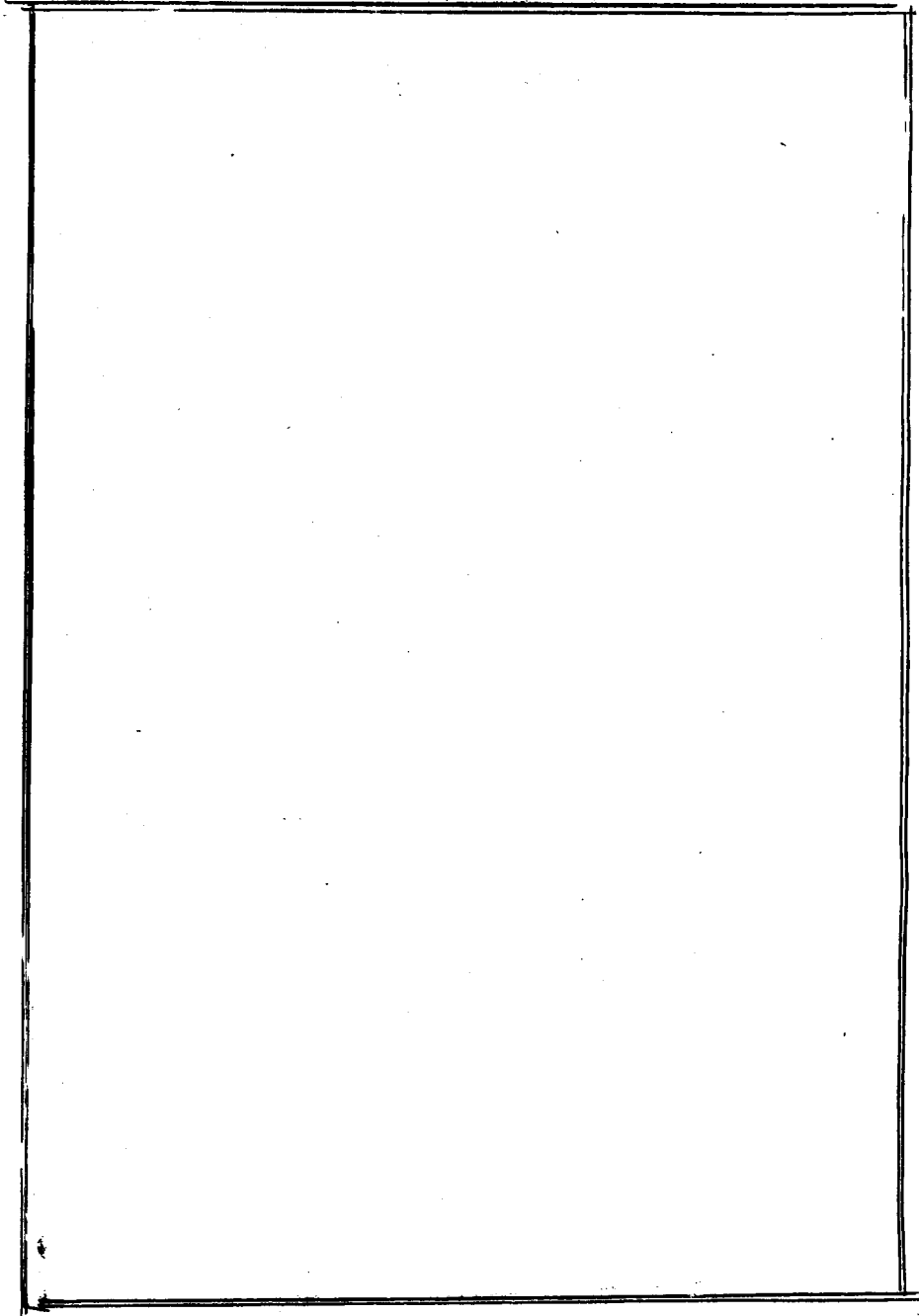
و افلا شتاب بعضی

رقعا رادع نمایم

بھالی

پوشہ نماںد کہ احکام انبیاء و سر دور و کور برد و قسم
 قسمی روحانیہ و قسمی جسمانیہ و مدنیہ و اگر بخوایم احکامی
 کہ از برای ہر یک از این دو رتبہ در این قرن فخریم از سماء مشیت
 نازل شدہ عرضہ دارم غیر ممکن است زیرا کلمات مقدرہ
 و قوانین متفقہ خارج از احصاء عباد است لذا استخوان
 بتمام موکول بزبارت و مطالعہ تمام کتب مقدرہ و الواح
 منترہ از سماء مشیت جمال قدم جل ذکرہ است ولی درین
 رسالہ نوزدہ فقرہ از آیات و احکام و قوانینیکہ در تمدن مفید
 و مورث ترقی و تربیت اہل عالم عمومأ و اہل ایران خصوصأ
 میباشند ذکر میکنم تا از این جزئی بکل برید و برینا
 این امر قویم اطلاع یابید

(182)



۱	در تأسیس بیت العدل آیات را جمع بیان
۲	در صلاح اکبر و اتباع او امر سلاطین و مراء و نهی از فساد و عملات عرب
۳	در کتاب و تفران و علم و صنعت
۴	نهی از فساد و نفاق و امثالها
۵	امر بنظافت و نهی از کثافت
۶	در حرمت و نهی از شرب افیون و حشیش و امثال آن
۷	در امانت و صدق
۸	در کفایت کردن بزرگسازان و عمر مبارکان
۹	در تربیت اطفال
۱۰	در تعلیم زبان
۱۱	در نهی از ارتقاغ بر منابر و اظهار کبر و غرور و تقدیم مردم بر سبب علوم هر
۱۲	در ترک تصوف و ریاضات شاقه و شمار آن
۱۳	در اختیار ناس زمانه و کج و بیاسی او حلیت رباء
۱۴	در نهی از اذکار و استغفار و ترهیز زبان
۱۵	در الفت و معاشرت با تمام ادیان و ترک معاشرت از ایشان
۱۶	در نهی از شررها و ارتحال با مانگن بعبده بر این نیکت قبور و معاشرت بکفر
۱۷	در اجراء قصه و دیات جرب مصاح که ناس
۱۸	در احکام نکاح
۱۹	در نهی از حریت و اطلاق در کفر موارد و بیان مفاسد آن

و قبل از بیان کلمات مقدسه بر سبیل مقدمه معروض میدارد
 که بر مرزی بصری معلومست که مظهر مقدسه الهیه در هر دو رو کوی
 حکیمان حادث روحانی و طیبیان مابهر آسمانی بوده است و از بزرگ
 شفای امراض عباد و بلاد از تو مالک ایجاد ظاهر شده و میشوند
 و لهذا در هر قرن ظهورشان در بجهت خوش و در نسبت ترین بلاد
 بوده و احکامشان بمقتضای حال و بر وفق مصلحت و برای
 تربیت الهی آن زمان بوده و از عظمت ایشان همین بس که
 در عصر در میان متوحش ترین ناس ظاهر شده و بتعالیم آسمانی
 و قوای روحانی آن خلق را با علی مراتبی فلاح رسانیده و آن
 دیار را رشک بلاد سایر کرده پس صحبت که ظهور این امر
 اعظم نیز در این قرن مکرم از ائمه ایران بزرگترین فضیلت است
 عند الله مر الهی این مملکت و چون نبض عباد و بلاد در دست
 آن پادشاه داناست لهذا احکام و قواعد و قوانین و
 انتظاماتی صادر و نازل و بعبارة اخری شریعت جامع

(۱۵۳)

کامله تائیس و تشریح فرموده و امر مبارکی تدبیر و تکمیل نموده که
امراض مزمنه این دور را علاج و چاره جز باین احکام و قوا
معقول و متصور نبوده و نیت بلکه هر کله از کلمات

حضرت بجا الله در بیان عظم و دوا می

بر الساعه است از برای امراض این عصر

پس باید دانست که کجاست علتی که تمام ملل را

عارض شده خصوصاً ملت ایران را دو چاره رحمت کرده خود سری علمای ملت
چه در صورتیکه حکم درست بکنفر باشد هر کسی خود را عالم و حاکم و مالک قاف
ناس شده و باین حکمت بندگان در جان و مال ملت تصرف نماید چاره

مناسب کثیره بر آن مترتب شود لهذا در این عصر خجسته این ترتیب

بکلی محو و امور ملت را راجع به بیت العدل فرموده اند

تا لغتی نتواند با ستبدارای خویش در

مال شرعیه و امور ریه تصرف

و دخالت نماید

(في كتابه الاقدس وخطابه المقدس)

قد كتب على كل مدينة بان يجلوا فيها بيت العدل ويجمع فيه المصنفين
 عدد البهائم وان ازداد الالباس ويرون كما يتم يدخلون محضر الله العلي
 ويرون من لا يرى وينبغي لهم ان يكونوا المناء الرحمن بين اهل الامكان
 ووكلاء لمن على الارض كلها ويشاء ورون في مصالح العباد لوجه الله
 كما يشاء ورون في امورهم ويتجاوزون ما هو المشاكر كذلك امر ربك

العزيز الغفار * وجاهي ديكر شرح ابن مطلب ميغرايد
 قوله تعالى جمال قدم مخاطبا الى الامم ميغرايد در هر مدينة ازدا

ارض باسم عدل ستمي بنا کنند ودر ان بيت على عدد الامم
 الاظم از نفوس زكوة مطمئنة جميع شوند و بايد ان نفوس
 حضور چنان ملاحظه کنند که پند مي آيد حاضر ميشوند
 چه که اينک محکم از قلم قدم جاري شده و كما ظاهرا بان مجمع متوجه

و کعبه را نزد او رود بایده و کالت علی نفس العباد در امور و مصالح کل
تکلم نمایند مثلاً در تبلیغ امر الله اولاً چه که این امر است
امور است تا کل کفیس واحده در سراق احدیه وارد شوند و
همچنین در آداب نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و التیاسیه
الهی حکایات الهیاً للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه کنند و تبلیغ
امر الله نظر بحال اوقات و عصاره ملاحظه شود که چگونه مصلحت است
و همچنین سایر امور و آنرا محرمی دارند و لکن ملتفت بوده که مخالف
آنچه در آیات الهی در این ظهور غرضی نازل شده شود چه که حق جل
آنچه مقرر فرموده همان مصلحت عباد است آنرا هم بکلمه متکراته لهو
العلیم نخب و اگر نفوس مذکوره بشرط مقرره عال شوند البته بغایا
غیبیه مویذ میشوند این امری است که خیرش کل راجع میشود و بسیاری
از امور است که اگر اعتنا نشود ضایع و باطل خواهد ماند چه بسیار
از اطفال که در ارض بی آب و امّ مشاهده میشوند اگر توجهی در تعلیم
و کتاب ایشان نشود بی ثمر خواهند ماند و نفس بی ثمر موش از

حج از حیات او بوده همچنین در انقیاد و غزه که بعلت ضعف و پیری
 و یا امر آخر فقر و ذلت مبتلا شده اند باید در کل این امور و امورات
 دیگر که متعلق بارض است این نفوس ته تفکر و تدبیر نمایند و انحصار است
 اجرا دارند اگر عباد بطرف خود ناظر شوند یقین میدادند که آنچه
 از مصدر امر نازل شده محض خیر است از برای من علی الارض کل یا میباید
 جناح باشند از برای یکدیگر فخر انسان در حکمت و عقل و خلاق ^{بوده} حسنه
 نه در صیغ زخارف و کبر و غرور و کل از تراب مخلوق و با و راجع
 ای اهل بها زینت انسان با باب دنیا نبوده بلکه بعرفان
 حق عزت و عزازه و علوم و صنایع و آداب بوده شما که لسانی بجز
 احدیاید در لولو ملاحظه کنید که صفا و عزت او بنفس او
 بوده اگر او را در صحرای بیارطیف بگذارند آن صحرای مانع
 ظهور طراوت و لطافت او خواهد شد زینت او بنفس
 اوست کسب این زینت ننمائید و از عدم اباب ^{ظاهر}

مخزون نباشید ای شجار رضوان

خود را از اریح ریح عنایت الهیه منع مکنید و از لغات

کلمات حکمیه ربانیه محروم ننمایید عنایت بمقامی است

که مع غفلت کل و این بلیه کبری در سخن از قلم ابھی جاری فرمود

آنچه که خیر عباد او بوده آنه هو الغفور الرحیم انتهى

و در لوح بشارت میفرماید ^{قوله} بشارت نیز در هم ^{اموات}

متعلقست بر حال بیت عدل اطی ایشانند امنا الله بن عباده و

مطالع فی بلادہ یا ضرب الله عربی عالم عدلت چه که دارای

دورکن است مجازات و مکافات و این دورکن دو جسمه ابر

حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر صین را حکمی مقتضی لهذا

امور بوزاری بیک عدل راجع تا آنچه مصلحت وقت دانند معمول دارند

نعمتی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان طمعت بالهانا

غیبی آبی بر کل طاعت لازم امور ایستایل کل راجع است

به بیت ^{العدل} و عبادات بما ارزله الله فی الکتاب انتهى

و در لوح عالم منفر باید یا ضرب الله بشنوید آنچه را که ^{صفا}
 آن سبب آزادی و راحت و علو و سمو گشت از برای ایران
 قانون و اصولی لازم و واجب و لکن شایسته آنکه حسب الاراده
 حضرت سلطان ائمه الله و حضرت علمای اعلام و ^{عظام} امرای
 واقع شود باید باطلاع ایشان مقرری معین گردد و حضرت ^{دیران}
 مقرر جمع شوند و بحال مشورت تمسک نمایند و آنچه را که سبب
 و علو امنیت و نعمت و ثروت و طمئین عباد است معین
 فرمایند و اجراء دارند چه اگر بغير از این ترتیب واقع شود علت
 اختلاف و ضوضا گردد در اصول احکام که از قبل در کتاب
 قدس و سایر الواح نازل مور راجع ببلایین و روسای عادل
 و امنای پست عدل شده و منصفین متبصرین بعد از تفکر مشرق
 نیز عدل را بعین ظاهر و باطن در آنچه ذکر شده مشاهده نمایند
 دوم علتی که ایران را خصصا و بیا

مالک را عموماً طاری شده مخالفت و طغیان از دولت و عدم اتباع
 قوانین مملکت و جدال و نزاع بین دول عالم است و در یاقین هموم و
 درمان این امراض در الواح و آیات آلهیه نازل و از آن جمله در لوح
 بشارت میفرماید **قوله تعالی** این عزیز در مملکت هر دولتی
 ساکن شوند باید با مانت و صدق و صفای با آن دولت رفتار نمایند
 هذا ما نزل من لدن آمر قدیم بر اهل عالم طراً واجب و لازم است
 اعانت این امر عظیم که از سما دارد و مالک قدم نازل گشته شاید نابر
 بغضاً که از صد و بعضی از احزاب مشتعلت بآب حکمت الهی و نصیحت
 و مواعظ ربانی ساکن شود و نور اتحاد و اتفاق آفاق روشن و منور نماید
 امید آنکه از توجهات مظاهر قدرت حق جل جلاله سلاح عالم با صلاح
 تبدیل شود و فساد و جدال از مابین عباد مرتفع گردد و **انها** در بشارت
 میفرماید **بشارت ششم** صلح اکبر است که شرح آن از قبل از قلم
 اعلی نازل **نیما لمن تسکت به عمل** بجا می آید **من لدی الله علیه و آله**
 و در لوح عالم میفرماید **قوله تعالی** اس **اسم** که بار آورده خلق

مربوط و منوط آنکه اول باید وزرای بیت عدل صلح اکبر را اجراء نمایند
 تا عالم از مصاریف باهظ فارغ و آزاد شود این فقره لازم و واجب
 چه که محاربه است و ثقت است و ایضا در شراقات
 میفرماید **قولہ تعالیٰ** جمیع راجع الیک که سبب عظمت از برای حفظ
 بشر امر نمودیم سلاطین آفاق باید با اتفاق باین امر که سبب را
 عالم متکلف فرمایند و در کتاب عهد میفرماید **قولہ تعالیٰ**
 یا اولیاء اللہ و امنائہ ملوک مظاہر قدرت و مطالع عزت
 و ثروت حقند در باره ایشان عانمائید حکومت ارض بآن نفوس
 عنایت شد و قلوب را برای خود مقتر داشت تراغ و جدل را نهی
 فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب و در لوح دیگر میفرماید **قولہ تعالیٰ**
 معلوم بوده که حق جل جلاله مقدر است از دنیا و آنچه در او است
 و مقصود از نصرت این نبوده که نفسی بنفسی مجادله نماید سلطان لعیان
 ملکوت اشیاء را از بر و بجز بید ملوک گذاشته و ایشانند مظاہر

قدرت الهیته علی قدر مرتبهم اگر در ظل حق وارد شوند از حق و الا ان
 ربک العظیم پسر و در لوح فریج مینفرماید **قوله تعالی**
 ایداد امور دنیا و تعلق بها و رؤسا ظاهره آن تکلم جایزه حق جل
 جلاله حکمت ظاهره را بملوک غایت فرموده بر احدی جایزه که ارتکا
 نماید امری که مخالف رای رؤسا حکمت باشد و در کتاب
 اقدس در اصول احکام مطلقا حمل آت صرب را جز در محل ضرورت
 حرام فرموده **قوله تعالی** حرم علیکم الالات صرب الا صین
 الضرورة و الکم لبس صرب قد رفع الله لکم حکم الالحاد فی اللباس و اللحمی
 الآیه و از این جمله توان ادراک نمود که مقصود از حمل غیر از این یکید
 اصلاح عالم و راحت اعم بوده که دول را بصلاح اکبر و عموم ناس
 با تباع او امر دولت متبوعه خود و رؤسا و وزرای کامل و حدود
 و قوانین ساخته امروز افاد و فن و حمل الالات صرب بی ضرورت
 نبی فرموده **علت سوم** که هیچکس از ان را بیکلی
 از حسن و حرکت انداخته و هزاران مفده بر این غلت مترتب شده

(١٤٢)

بطالت وکالت و بیکاری و تنبلی اهل ایران است و بی علم و بی مهربانی
ایشان و در این خصوص تأکید تا کرده و امر متقنه نازل که از برای
این مرض مزمن شفا بی عمل است **تخلوا عما فی کتابة الاقدس**
یا اهل البهائم قد وجب علی کل واحد منکم الاستغفار با مری من الامور
من الصنایع و الاقارف و امثالها و جعلنا استغفارکم بها نفس العبادۃ
لله الحق تغفروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و شراق
لا تضیعوا و اوقاتکم بالبطالة و الکسالة ان استغلوا بما ینتفع به نفسکم و ان
غیرکم كذلك قصی الامر فی هذا اللوح الذی لاحت من افقه شمسه
الحکمة و ایضا ان بعض الناس عند الله من یقعد و یطلب تمسکوا بحبل الانبیا
تمسکوا علی الله مسبب الاسباب **ایضاً فی الاقدس**
لا یحل السؤل من صرتم علیه العطاء قد کتب علی کل ان یکب
الذی عجز فلولو کلاً و الاغنیاء ان یعیثوا له ما یحقیه ان اعلموا حدود الله
و سنه ثم یحفظوها کما تحفظون علیکم و لا تكونن من الخاسرین

و در لوح حکمت میفرماید **قوله تعالی** ان اجتنبوا التكامل والتكامل تمكلا

باین معنی به عالم من الصغیر و الکبیر و تشیخ و الأراذل و در لوح
بشارت میفرماید **قوله تعالی** هر نفسی بصنعتی یا کسبی مشغول شود و

عمل نماید آن عمل نفس عبادت عند الله محسوب آن بذا الامن فضله
العظیم العظیم و در کلمات رومن میفرماید و رأس التوکل هو

أقراف العبد و کتابه فی الدنيا و عتصامه بالله و انحصار فی فضل
مولاه اذا الیه مرجع امور العبد فی منقلبته و مثواه و در تجلیات

میفرماید **قوله تعالی** تجلی سوم علوم و فنون و صنایع است
علم تمبر که جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود و تحلیش

بر کل لازم و لکن علوم میکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علوم میکه بحرف
ابتدا شود و بحرف نتهی گردد صاحبان علوم و صنایع را حق

عظیم است بر اهل عالم **یهدم البیان فی المآب نعیم اللتای**
و در کلمات مکنونه میفرماید **قوله تعالی**

(۱۶۴)

ای سزگان من شما اشجار رضوان منید باید با شمار
بدیعه منیعۀ ظاهر شود تا خود و دیگران از شما منتفع شوند از بر کل لازم
که بصنایع و کتاب مشغول گردند اینست اباب غنایا اولی الا
باب وان الامور معلقه بابا بها و اشجار بی شمار

لا یق تار بوده و خواهد بود ای سزده من پست ترین
ناس نفوس می باشد که بی شمار در ارض ظاهرند و فی الحقیقه از اموات
محسوبند بلکه اموات از ان نفوس معطله حمله ارجح عند الله مذکور

ای سزده من بهترین ناس آنانند که با و آف تحصیل کنند

و صرف خود و ذوی القربی نمایند جبارت العالمین
و در طرازات میفرماید قول خدا

دانی از نعمتهای بزرگ الهیت تحصیل آن بر کل لازم این صنایع مشهوره
و اباب موجوده از صنایع علم و حکمت اوست که از قلم علی
زبر و الواح نازل شد قلم آن علم اقلی است که لمالی حکمت و بیان

و صنایع ممکن از خزانه او ظاهر و هویدا امروزه سر اراضی امامان
 موجود و مشهود و اوراق اخبار طیار روزنامه و تحقیق مرآت
 جهان است اعمال و اقوال اضراب مختلفه را بنمایند بهم بنمایند و بهم
 می شنوند مرآت است که صاحب سمع و بصر و لسان است و
 ظهور است عجیب و امری است بزرگ و کهن نگارنده را سیر او را
 از غرض نفس و هوی معشوقان باشد و بطراز عدل و انصاف مزین
 و در امور بقدر مقدور و تحقیق نماید تا بحقیقت آن آگاه شود ~~و~~
 استی : و در لوح دیگر میفرماید ~~فلا تعابو مناسبت~~
 محتاجند به صاحبان پس باین امر خطیر توجه نمایند گلهای گلستان جهان
 از دوشتراب میاشامند و تربت میشوند دلمانی و پنهانی اگر نفسی
 باین دو فائر نشود صاحب وجود نبوده و نیست
 و از این جمله توان استنباط کرد که مراد رب ایجاد ارتفاع مقامات عباد
 بوده و نجات ایشان از ظلمت بطایف و بی علمی و صعود بمرتبه صنعت
 و تمدن علت چهارم فاد و نفاق

ابالی است که امروزه بدو ضایعی رسیده است امیدوارم وقت
 بهران آن فرار رسیده باشد و باری در این مقام بقدری تاکید
 از حضرت رب مجید رسیده که شبهه آن در شرایع قلبیه یافت نمی شود و
 هر منصفی شهادت میدهد که تا یومنا هذا هر کس نطق علیکم علمیم در آمده از این
 مرض هلاک تا در جبهات یافته تا بحدیکه خیر خواهی و اصلاح جو
 سلامت نفس این ضرب و بی غرض در امور مسلم کلت یعنی
 کل منصفین متبصرین و باری جمال قدم جل ذکره
 مطلقا منفذین را از خود ندانسته و تبری فاحش از ایشان فرموده
 و لو خود را با مر مبارک او جل و عزت به بندند **قوله تعالی** و
 فی کتابه الاقدس و اما کم ان تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها من
 انه لیس مثا و نحن برآء منه کذلک کان الامر من سماء الو باحق تسمیر ولا
 جای دیگر از قدس است و **قوله تعالی** قد منعم فی کتاب من اجل
 و النزاع و الضرب و امثالها عما تحزن به الائمة و القلوب
 و در لوح حکمت میفرماید **قوله تعالی** قل ایاکم ان تزرعوا زوا

انحصرتی بین البریه و شول الشوک فی القلوب تصانیف
 در یکی از الواح مبارکه میفرماید : **قولہ دعا** : نصرت حق تنصیح
 سنه و مواظبا حکمیہ بوده نه میازعه و مجادله **شود**
نصیح قلم علی را و از حکم الله تجاوز نماید در این ظهور فساد
 بالمره نمی شده و مقصود اصلاح ارض و اتحاد اهل آن بوده و خواهد بود
 قسم با ثواب ائمه تقدیس که اگر احبایم کشته شوند محبوب تر است
 نزد این عبد از سفک دم نفسی **بگواید و ستان**
بضر حیوان راضی شوید تا چه رسد بانسان **لا زال حق تا خیر**
 ناس بوده فرموده و بان حکم نموده اگر هبدایه الله اقبال
 نمودن این خیر را جمع بان نفوس مقبله خواهد شد **والا ان ربک**
لغنی عن العالمین و در شرافات میفرماید **قولہ دعا**
 دین الله و مذہب الله مخرجاته و اتفاق اهل عالم از سما آسمان
 مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا علت اختلاف
 و نفاق گنبد سبب اعظم و علت کبری از برای ظهور و شرافت

نیز اتحاد و دین الهی شریعت ربانی بوده و نمو عالم و تربیت آدم طینیان
 عباد راحت منج البلاد از اصول احکام الهیت اوست سبب
 عظم از برای این عظمت کبری و در لوح عالم میفرماید
 قوله عزیزانه : **ای اهل عالم** فضل این ظهور عظیم اینکه
 اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محمودیم و آنچه علت
 الفت و اتحاد و اتفاق است ثبت فرمودیم نعوذ للعالمین
 مکرر وصیت نموده و بنماییم دوستانه که از آنچه را نخواستیم
 میشود اجتناب نمایند بل فرار اختیار کنند عالم منقلب است
 و افکار عباد مختلف نسل آید بان تریزیم بنور عدله و بفرهم مایه
 فی کل الاحوال نه هو الغنی المتعال : و در کتاب عهد اولها تعالی
 مقصود بنمیطوم ارجل شد و بلا یا و انزال آیات و اظهار نیات
 اخلاص و ارضعینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم بنور
 منور گردد و با سایش حقیقی فائز و از اقی لوح الهی شیرین پان لایح
 و مشرق باید کل آن ناظر باشند **ای اهل عالم** شمار وصیت

مینمایم آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست بتقوی الله تمسک
 نماید و بذیل معروف تثبیت کنید برستی میگویم لان
 از برای ذکر خیر است اورا بکھار رشت مالا لید عفی الله عما سلف
 از بعد باید کل با نیغی تکلم نمایند از لعن طعن و مایتکه ربه الان ان اجتناب
 ایضا در لوح عهدت : **ای اهل عالم** نهیب آئی از برای
 محبت و اتحاد است اورا سبب عداوت و اختلاف نمایند نزد صاحبان
 بصیر و منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علت راحت و آسایش عباد است
 از قلم اعلی نازل و کن جهان را چون مرئی نفس و هو کنند از حکمتها با لغه
 حکیم حقیقی غافلند و بطون و او با هم ناطق و عامل : و در لوح دیگر میفرماید
ای اهل عالم همه با یک درید و بر یک شاخار بکمال محبت
 و اتحاد و موودت و اتفاق سلوک نماید **و تم با قباب حقیقت**
نور اتفاق آفاق را روشن و متور سازد است :
علت پنجم که ایران و بعضی ممالک دیگر را از رفتی

باز داشته و امراض جمالی نیز در آن بلا که این علت حاصلت عمو
 یافته کثافت صورتی و فقدان نظافت و تمیزی است و
 وضحت که تا وجود انسانی لطیف نظیف نباشد صحت نیابد
 و تا صحت حق یقین در جسم نباشد درک مراتب عالیه و علوم و فنون
 و معارف نتواند ؛ لهذا در اصول احکام و قوانین این عظم
 آیات کثیره در این باب نازل و تاکیدات و فیه متواصل است
 در کتاب اقدس میفرماید : **قوله تعالى** : **ایاکم ان یدرکم فی تصحان**
والصحان خذوا ما یکون اقرب الی اللطافه انه اراد ان یریکم علی اذیان
اهل الرضوان فی ملکوتهم لمتنع اشیع تمسکوا باللطافه فی کل لئلا
تقع العیون علی تاکریه لغنکم و اهل الفردوس و الذی تجاورونها
یحبط عملهم فی الحین و ان کان له غدر یغف الله عنه انه لاهو العزیز الکریم ؛
 و جای دیگر از همان کتاب مستطاب است : **قوله** **بهر ربانه** ؛
تمسکوا بحبل اللطافه علی شأن الایری من ثیابکم اما را الاو سار
؛ اما حکم به من کان لطف من کل لطیف ؛ ایضا

در این باب در اقدس نازل

و حکم بالاطاؤ الکبری

و غیر ما تغیر بالغبار و کیف الاوساخ المنجمه و دونها اتقوا الله
و کونوا من المطهرین و الذی یری کساءه و رخائه لا یصعد دعائه

الی الله و یجتنب عنه اهل ملأ العالمون ؛ **ایضا در جا**

دیگر میفرماید ؛ قد کتب علیکم تعلیم الاطفال و الدخول فی

ماء یحیط بهیا کلکم فی کل اسبوع تنظیف ابدکم بما استعلمتموه من

قبل ایاکم ان تمنعکم الغفلة عما حرّم به من لدن عزیز عظیم ؛ و دخلوا ماء

کبرا و لم یستعمل منه لا یجوز الدخول فیہ ایاکم ان تقرؤا حضان حمانا

العجم من قصدها و جدر احمها المنتنته قبل و هو د فیها تجتنبوا یا قوم

ولا تلکون من الصاغرین اذ یثب بالصید و تغیلن ان انتم

من العارفین و كذلك حیاضکم المنتنته ان اترکوها و کونوا

من المقدسین انا اردنا ان تریکم مظاہر الفردوس فی الارض
لیتزوج ما یفرح به اهله المقربین و الذی یصیب علیه الماء

و یغسل بیده خیر له و یخفی عن الدخول انه اراد ان یسئل علیکم الامور فضلاً
من عندہ لکن من ثاکرین : جای دیگر میفرماید **قولہ تعالیٰ**
طهروا کل مکروه بالماء الذی لم یتغیر بالثلث ایاکم ان تتعلموا
ماء الذی تغیر بالهواء او بشئی آخر کونوا عنصر اللطافه من

البریه هذا ما اراد لکم مولیکم العزیز الحکیم انتقی
علت ششم شرب فیون حبش

و خمر و امثالها است که ساری از این
ولا یتماها الی ایران را چهار هزار کونه زحمت و مشقت و مرض و ابتلا و فقر و بیچارگی

و سرفت و ذنات و بطالت و کالت و بیکاری و پجالی کرده است
و تا یومنا هذا هنوز احد باین فکر نیفتاده که این بلا می عقلی را از جان غلق

دور کند : و آن پدر آسمانی و صاحب عاطفت رحمانی چهل
سال قبل بنی ازین امر فرموده و هر کس از روی حقیقت بامر اقدس
تعالی شانه ایمان آورد از ابتلا می یاتکونه امورا :

قولہ تعالیٰ فی کتابه الاقدس : صم علیکم المید و الا فیون حبتبوا

یا معسر الخلق ولا تلونن من المتجاوزین ؛ اما کم ان تستعملوا ما حکم الله به من کلکم
ویضرب اذنکم انما ارادناکم الا ما ینفعکم لیسید بذاک کل الا یا اولادکم تموتون

الضاد ان سفر قوم میفرماید **قوله عز انما ارادناکم**
قد قرم علیکم شرب الافیون انما نهناکم عن ذلک نهیا علیما فی الکتاب
والذی کثر ب انه لیس منی اتقوا الله یا اولی الابنا **ایضا**

در آن کتاب مبین است ؛ لیس للعاقل ان شرب باید مب
به العقل و له ان یعمل بما ینبغی للانسان لا بما یرتکبه کل غافل مرید

در این باب از خامه مبارک مرکز مذاق
و تیر افاق **مربین کتاب** ایجهی

حضرت عبدلها، ارواحنا فذاه بقدری نهی و منع و تاکید
رسیده که از وصف خارج است ؛ از آنجمله در لوح جناب

ملا یوسف قاضی این عبارات مندرج است **قوله** بهر بر بانه
و خصوصاً فیون مرقوم نمودید **شارب و شاری و بایع کل**

(۱۷۴)

محرّم افضل و غایت الهی هستند و بصریح نصّ الهی حرام است
شارب الخمر صند سزا درجه تفضیل بر شراب افیون دارد

انتها و در لوح عمومی مسفر ماید

اما سئله افیون کیف ملعون نعوذ بالله من عذاب الله بصریح
کتاب اقدس محرم و مذموم و شربش عقلاً جزئی از جنون و تخریب مرتب
آن یکی از عالم انسانی محرم پناه نخبه میبرم از کتاب چنین وضعی که
بادم بنیان انسانیت سبب خسران ابدی جان انسان را بگرد
و بدان ببرد شعور زائل شود ادراک بجا هر زنده را مرده نماید
صارت طبیعت را فسرده کند دیگر نتوان مضرتی عظیم از آن تصوّر
خوشا حال تشبیه که نام تریاک بر زبان نراند تا چه رسد
باستعمال آن امی یاران جیره و غنم و زهر و قهر
در این وره الهی مذموم ولی در منع از شرب افیون باید بهر تریاک
تثبث نمود بلکه از این آفت عظیمی نفع انانین خلاصی و نجات

والآءا و بلا على كل من يفرط في جنب الله انتهى

علت مهمه : خيانت و كذب و سوء رفتار كه قسمي بر ايمان

فرا گرفته كه نفسى از نفسى مطمئن نيست و باين سبب امورات مخمل و

و پريشاني رخ داده است لذا حق صلوة عز است اسباب اين امر

اقدس امانت و صدق قرار داده و از براي رفع اين مرض مهلك

مؤكدا در اصول احكام در كتاب مستطاب اقدس نازل فرموده

يا ايها الناس اتقوا الله انتم و اولادكم و انفسكم و ما رزقناكم من

الانعام انتم و اولادكم و انفسكم و ما رزقناكم من الله لعلكم تتقون

الانسان لو انتم من المتبصرين : و در طرايات مي فرمايد : **قل هي تعيا**

طرز رابع : انى الامانة انها با الاطمينان لمن فى الامكان و اية العزة

من لدى الرحمن من فاز بها فاز بكنوز الثروة و الغناء : امانت باب

اعظم است از براي راحت و اطمينان قوام هر امرى از امور با و منوط بود

و هست عوامل **ثروت** و رفعت و ثروت بنوران روشن و منير

تا آنجا که میفرماید **یا اهل البصر** ای آنها حسن طراز الیهام ^{کلمه}
 و ابی کلیل لرؤکم خذوہا امر من لدن آخر پر : و در لوح دیگر میفرماید
قُلْ لَعَنَ اللّٰہُ اگر امر و نفسی بطراز امانت فائز شود عند اللہ است
 از عمل نفسی که پیاده بشطرافس توجه نماید و بلیغای حضرت معبود در مقام
 محمود فائز گردد امانت از برای مدینہ انانیت بمشاهرت و
 از برای پیکل انانی بمنبر لعین اگر نفسی از او محروم ماند در راحت عرش
 ناپیدا مذکور و مسطور است اگر چه در حدت بصیرمانند از فاء یامه با
 و در لوح دیگر میفرماید : ہر نفسی الیوم از کو شحیوان آشامید باقی
 اعلیٰ توجه نمود باید این عباد بشانی منشی نماید کہ جمیع بتقدیر قنریہ
 شہادت دهند طراز انانی امانت و دیات بوده مخصوص
 نفسیکہ بحق منسوب استہا و آنچہ ہم متعلقست باوان
 انانیت و اخلاق حسنه و صفات متحکمہ خارج از احصا
 خوب است نظری از آن در طی بعین مادہ عرض شود :
قُلْ لَعَنَ اللّٰہُ فی الاقدس المقدس : طوبی لمن تریں بطراز الاداب

والاخلاق انه ممن نصرته بالعمل الواضح المبين عمرو ابار الله
 وبلاده ثم اذكره فيها بربوات لمقرنين ودر طرازات
 قوله عز ذكره : طراز سوم في الخلق : انه حسن طراز الخلق من
 من لدی سخن زین الله بهیماکل ولبیاء لعسری نوره یفوق نور
 الشمس وشرقتها : الضماد اقدس است لا رضین احد مالا
 ترضونه لانفسکم اتقوا الله ولا تكونن من المتکبرین کلمه خلف من الماء
 ورجعون الی التراب تفکروا فی عواقبکم ولا تكونن من الظالمین
 جای دیگر از این کتاب است : ومن اعراض علیکم فابواب فی
 والذی زجرکم لا ترجعوه دعوه بنف و توکلوا علی الله ینتقم العادل
 الصیر : ودر یکی از الواح منظره ماضی
 بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب اعمام
 اصلاح عالم از اعمال طیبه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده
 و از تمام جامع ترین کلمات محکمات است که در لوح حکمت نازل شد

قولها **انا نتصح العباد في هذه الايام التي فيها تغرب وجه العدل انا**
وجنة اجهل و هتك شر لعقل و فاض الراحة و الوفاء و فاض المحبة و البلا
و فيها انقضت العهود و نكثت العهود لا يدري نفس ما يبصره و يعييه
و ما يضلّه و يهديه قبا قوم دعوا الرذائل و خذوا الفضائل كونا و قد
حسنته بين الناس و صحيفته تذكّر بها الناس من قام بخدمة الامر
لان يصدع بالحكمة و يعي في ازاله اجهل عن بين البرية قل ان اتخذوا
في كلمتكم و اتفقوا في رأيكم و اجعلوا اشراقكم فضل من عشتكم و غدم
حسن من امكم فضل لان ان في اخذتمه و الكمال لان الرزية
و الثروة و المال اجعلوا اقوالكم مقدسة عن الزبغ و الهوى
واعمالكم منزهة عن الرب و الريا قل لا تصرفوا نفوسكم و عظام
النفسية و لا تقصروا الامور على منافعكم اشخصتة انفقوا اذا
وجدتم و صبروا اذا فقدتم ان بعد كل شدة رخاء و مع كل
كدر صفاء حبتوا التكامل و الكمال تسكوا بان يتفجع به العالم من الصغير

والكبير وشيوخ والارامل قل يا كرم ان ترز عواز وآن انصومته
 بين البرية وشوك الشوك في القلوب الصافية المنيحة
 قل يا احباء الله لا تعلموا ما تكدر بصاني سلسيل المحبة وينقطع به
 عرف المودة لعمرى فخلقتم للوداد اللضعفة والعماد
 ليس الفخر بحكم انفسكم بل بحب ابنا جنسكم وليس الفضل لمن يحب الوطن
 بل لمن يحب العالم كونه في الطرف عفيفا وفي اليد مينا وفي اللسان
 صادقا وفي القلب متذكرا لا تسقط امرته العلماء وفي لهما
 ولا تصغروا قدر من يعيد ينكم من الامراء اجندكم العدل و
 سلاحكم لعقل وسيمكم العضو والفضل واما الفرح فبده لمقرميلي
 كذب بقدرى بايات متقنة از اثر خامه حق و مركز پيمان او
 عز ازها صادر و نارل كه از حد حصر خارج است
 مثلا در يكى از الواح كه از اثر خامه مركز يثاق است صادر
 كه راست بگو و كفر بگو بهتر از آنست كه دروغ بگوئى و
 كلمه ايمان بر زبان برانى و هم چنین در كتاب

مفروضات میفرماید قوله عزّ و جلّ عزازده ملاحظه نمایند که بدین
صفات که از اساس جمیع شروت است دروغ است
از این بدتر و مذموم تر صفتی در وجود تصور نگردد و هادم جمیع
کمالات انسانیت و سبب رذائل نامتناهی از این صفت
بدتر صفتی نیست اساس جمیع قبائح است انتهى
اگر بخواهد این عبد بیانات مبارکه و مواعظ مقدسه آن ذات پاک را دریا
مختصر بکنند ممکن بلکه باید مجلدات کبیره بنکارد زیرا الواح و
بیانات مبارکه از برای هر مقامی خارج از احصای عباد است
پس اگر زیاده بر این بخواهید کسب اطلاع نمایند باید بکتب مقدسه
از قبیل **اشرفیات و اقدس مسین و سایر**
منزولات آن ذات اقدس که جمیع و یالیف و طبع شده و
الواح مبارکه متشکلت و بی طبع و یالیف مانده رجوع
فرمائید و زیارت کنید و احاطه حق را بر امور و حالات
عباد و امراض ایشان و مصالح و درمیشان همید

و در لوح عالم میفرماید: **یا حزن** الله شمار
 بادب و صیت ینمایم و اوست در مقام اول سید خلق
 طوبی از برای نفی که بنور ادب منور و بطراز راستی مزین گشت
 دارای ادب دارای مقام بزرگست امیدانکه انمظلوم و
 کلان فایز و بان متمسک و بان متشبث و بان ناظر بشیم
 و این لوح مختصر جامع تمام مقاصد حق است **والله اعلم**

بسمه الاحسن

مقصود از کتبا بهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان یا و اتی بر پست
 شوند که سبب راحت خود و بندگان شود بهرامی که قلب را
 راحت نماید و بزرگی انان بفرزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد
 بود مقام انان بلند است اگر با ناسبت عزتین باشد
 و الا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود؛ بگو ای دوستان

امروز را غنیمت شمردید و خود را از فیوضات بحر معانی محروم ننمائید
 از حق میطلبیم جمیع ابطار از عمل پاک و خالص در این یوم مبارک عزیز فرمایید
 آنکه لهو و کالم الخمار است و در لوح محمد صغیر نماید
 مقام انسان بزرگ است اگر بحق و راستی تمتک نماید و بر امر
 ثابت و راسخ باشد انسان حقیقی بمثابه آسمان لیدی الرحمن
 مشهور و شمس و سمر سمع و بصیر و انجم او اخلاق منیره منطیه
 مقامش اعلی المقام و آثارش مرتبی امکان :

و در لوح ذبیح فرموده است
 ای ذبیح ضرایم مظلوم از سجن و تاراج و سیری و شهادت
 و ذلت ظاهره نبوده و نیت بلکه ضرایم اعمالی است که احبای حق
 بان عالمند و آنرا نسبت بحق میدهند هذا ضری و نفسیه
 المیسر علی العالمین و در موارد کثیره فرموده است لیس بلستی
 سبحنی و ما ورد من اعدائی بل عمل اجبائی الذین یسبون نفسی یریبون

اللَّهُ

مانح به قلبی و قلمی ؛ و در اشراقات میفرماید یا صاحب
 زینوا هیا کلکم بطراز الامانة والريانة ثم انصروا ربکم بحیوۃ الاعمال
 و الاخلاق اما منکما کم عن الفساد و السجدة فی کتبی و صحنی اوز بری و الوالی
 و ما اردنا الا علمکم و سلمکم الی **قوله تعالی** انا مننا العباد بالمعشر
 و هم عملوا ما اناح به قلبی و قلمی سمع ما نزل من سما و شیتة ملکوت
 ارادتی لیس عزنی سجنی و ما ورد علی اعدائی بل من الذین نیسوا انفسهم الی
 نفسی و یرتکبون بالتصعید به زفراتی و تنزل غیراتی قد نصحا بهم بعبارات
 شیئی نسل الله ان یوقیم و یقر بهم و یؤیدهم علی ما ظنن به القلوب
 و تشریح به النفوس ؛ و در حدیث **سفر ما ید**
 ضارین مظلوم زنجیر و کند ارض طایفوه و همچنین ظلم عالمهای
 ارض میمینه بلکه از نفوسی است که دعوی محبت اینها یند و جور
از اهل بحس ایشمند و لکن مطیع نفس و هوسی باشد
 میگردند ؛ امروز باید اولیاء بنور تقوی متور باشند و بنار العطا
 مشغول نیست و صیت حق جل جلاله برستی میگویم از هر نفسی

اهل و شهوت ظاهر شود و از حق نبوده و نیت باید دوستان
 بطراز انقطاع و تقوی و امانت و دیانت مریز باشند انتهى
 و در یکی از الواح که از اثر خامیه مقدس مرکز ثباتی صادر شده میفرماید
 امروزه دو چیز از لوازم اجابای الهی است : اول تحسین اخلاق
 و نورانیت صفات و رحمانیت اطوار ؛ ثانیا
 زشرفیات و ترویج حیات و از خصائل تعدیل خلاق صفت
 و وفا و امانت و تقوی است ؛ البتة در این دو امر عظیم تنها
 بهمت راجحی دارید ؛ فوالله الذی لا اله الا هو الیوم خدمتی
 بامر الله عظمی الخلق باخلاق الله مینت و مضرتی بدین الله عظم
 از صفات قبیحه ؛ البتة نفسی ضربتی بیکل عبدی
 زندگوارتر است که علمی از او صد ورنماید که مخالف
 منقبت عالم انانی باشد زیرا این زخم را مهم و این ضرر
 التیام میسر اما صرح عظیم را التیامی نه وان

دریاقی بنیت است در انجالت که بیان بیانات
 مبارکه حق مبتین منصوص و تعالی شانها العیز استشهد شد
 حالتی پیش آمد و رفتی دست داد که وجدان دلالت میکند
 بر اینکه از برای خود و برادران و همکیشان خود بدرگاه الهی

کند و با سوز قلب لاد و بزار دور جا کند

که امی پدر آسمانی و امی معلم روحانی تائیدی

بخش و توفیقی عطا کن که این بندگان

ضعیف بتعالیم مقدسه تو عال شوم

و آنچه سبب ارتفاع مقامات

تمسک نمائیم شون

فراموش کنیم و با اهل ملکوت همراز گردیم از نفس و هوئی

بگذریم و از آرایش دنیا چشم پوشیم زحمات اولیای ترا بدرندیم
 و مشقات اصغیاری بی شکر نگذاریم و ما مقدسه شهدار ابائمال
 خود پامال نکنیم و سلاسل اغلال انقیار آمایه حصول مال ناریم بلکه با همستی
 عالی فطرتی متعالی قیام بر شرفحات نماییم و با طاعت و اعلاء
 کلمات پردازیم نضایح حسنه و مواظب متقنه الرضیب العین قرار
 دهیم و آتی از آن غفلت نورزیم آنکانت المحیب و آنک

انتا لنعوذ الرحیم
 و دیگر از است تعالیم حضرت عبدالبهاء ارواحنا فده این بیانات
 مبارکه است که در لوح شرق و غرب مندرج است
 قوله العزیز ای یاران روحانی این جهان فانی ترا بقا و قرار
 و این حیات دنیوی ثبات و استقامتی نیست
 من علیها فان و یقی رتیک ذوالجلال و الاکرام لهذا دروا
 بلاصا بر باشید و در اشد ابتلا ساکن و ساکت در فکر کن بای

که عالم انانی نوزانی گردد و بغض و عداوت ملن با یکدیگر محبت
 و مهر بانی تمبدل گردد اگر در هر دمی صد هزار جفای بنید آزرده
 مشوید دل شکسته مگر دید بخیر خواهی پردازید و بدخواهانرا
 نوازش ننمائید بیکه خیارا مانند وقتا تلقی نمائید و اهل عدوانرا
 محبت بی پایان کنسید اگر زخمی زنتدمر هم دانید تا چه رسد
 بخیر خواه دشمن را دورت شمارید تا چه رسد بیار و قواد

وصایا و مضاج حضرت بجا است

باید بهائیان رحمت عالمیان باشند و خیر خواه
 جهانیان اگر در مردم هفت هزار سهم گردند شکوه نمایند آزرده نشوند
 شکرانه کنند که آنچه تیر خوردند و شهید و شیر دادند حضرت دیدند
 رحمت نمودند معرض نفمت شدند خوان لعنت کسزدن طعن
 و لعن شنیدند مدح و ستایش نمودند اینست وصایا بجمال بهی
 روحی لا جبانة الفداء ~~بنیالمن کل~~ بنده الوصایا الی
 تنور بها الافاق ای یاران روحانی از هیچ بلا

ملال نیارید و کلال مجوسید بلکه شب و روز در نورانیت عالم انسانی
 بکوشید که بلکه انشاء الله خلق از عالم ظلمانی برهند و در جهان
 نورانی در آیند از درندگی نجات یابند و فضائل نکلوتی یابند تیرنگی
 نهند و برستی و دوستی بخیرند انتقی
 و در لوح دیگر میفرماید بهائی رهبر راه دوستی و راستی بود
 و با عالمیان در صلح و دوستی حتی اعدای خویش را اجناسمرد و بخواند
 خیر خواه گردد جمال مبارک در بعضی الواح در
 عراق صادر بصریح عبارت میفرماید
 اگر مخالف شرعیت الله نبود البته قاتل خویش را وارث خود بنموم
 اینست ملک اهل بهاء خدمت باخلاق کنند و ترویج حاصل
 و فضائل عالم انسانی نمایند خادم عمومند و جانفشان خصوص
 این نفس را پروازی دیگر است و آوازی دیگر از جهان
 دیگر دم زنند و بعالم دیگر بخوانند و در لوح دیگر میفرماید ❖

البته فرصت از دست ندهید و این وقت پر موهبت را غنیمت
 شمارید همی بنمایید که آن اقلیم حبت النعمیم گردد و آن کس شود منور شود
 با خلق آمیزش کنید و روش و سلوک فرمایید و نهایت خیر خواهی
 و دوستی و راستی با جمیع نوع انسانی مجری دارید اغیار را یار
 کور را پنا بتصور آرید کور را شنو اما رید مرده رازنده گویند دشمن را
 دوست دانید مبعض را محبت شمرید بهیچ ظلم و تعدی از کسی مخزون
 و مکر نشوید عیانت کنید الفت فرمایید ~~بعضی~~ ~~کنند~~ ~~شاید~~
 عبرت گیر و متنبه شود دشمنان گردد و بجلقه خیر خواهان در آید
 دیگر در این ماده بسیار کلام بطول انجامید و حال آنکه قسم
 بموجب ابھی که آنچه ذکر شد بشنمی از دریای تضایح الهیه است
 و بقدری مواغحاسته و قوانین متقنه از اثر خانه

حق متین منصوص او موجود است که نمود
 اجباب از جمع وضبط ان عاجزند
 تا چه رسد باین ذباب بمقدار

یکدم جو اسم بهنای فلک تا بلکویتم شرح آن را یک بیک
 ولی اگر آذان و اغیه یافت و کلمه از آنچه ذکر شد تمام عالم و عالمیا
 و الا تمام کتب اولین و آخرین کفایت و قاعته نیاورد
 و لویاتیم بآیه لن یؤمنوا بها

علت هشتم کفایت ناست در کل امور بذكر لسان
 و این وضحت که اگر بعضی در هر مقامی که واقفت و بهر جا
 که معتقد است بذكر لسان کفایت نکند و بتکلیف خود عال کرد
 هیچ مفده حال شود مثلاً اهل دانت بموجب تعالیم
 مقدسه انبیا که کفایت عین بدنیست عال باشند و شیخها
 دیگر هم که خود را نوع پرست و حافظ حقوق اهل تربت و دوست
 انبیا و وطن می شمارند بذكر لسان قاعته نکند فی الحقیقه راحت
 جنس و ترقی نوع خود را بخواهند بموجبات آن عمل کنند البته

وحدت حقیقتیه رخ کشاید و عالم و اهل آن را راحت عظیم پیش آید و
 نکاح نص بکلی رفع گردد و لی چون تمام ناس مصدق است
 ایقولون بالسنهم مالیش قلوبهم بشندا ؛ مقاصد خیریه مفقود
 و مفاسد بدین برتیه موجود آید پس دریاتی در این روز عظم از این
 امر مبارک نیست که قوانین و احکام آن برخلاف سایر ملل افضل و
 عمل دلالت میفرماید نه بقول صرف **قوله تعالی فی کتابه الا قد**
زیتموا انفسکم بطر الاعمال و الذی فاز با العمل فی رضائه ایه من اهل بها
قد کان لدی العرش مذکوراً ؛
 و ایضا بقول لعاشانه فی اول الخطاب و فاتحه کتاب بعد البسمیه ؛
ان اول ما کتب الله علی العباد عرفان مشرق و حیه و مطلع منزلها
کان مقام نفسیه عالم الامر و اخلق من فاز به قد فاز بكل شجر و الذی
منع ایه من اهل الضلال و لو یاتی بكل الاعمال اذا فرغ من هذا المقام الا
و الا فقی الاعلی ینبغی لكل نفس ان یتبع ما امر به من لدی المتصولات
معا لا یقبل احدهما دون الاخر هذا ما حکم به مطلع الالهام ؛

و در رؤس کلمات میفرماید رأس الایمان هو التعلق بالقول
 و التکثر فی العمل و من کان قواله ازید من اعماله فاعلموا عدمه خیر من وجوده و فانه
 احسن من تقایه و در کلمات مکنونه عربیه میفرماید یا ابن الروح
 ایقن بان الذی یا امرنا بسبل العدل و یرکب الفحشاء فی نفسه انه لیس منکم ولو کان
 علی اسمی یا ابن الوجود لا تنب الی النفس الا تحب لنعفکم و ما تعلق بالمال
 تفعل به امری علیک فاعمله انت

و در یکی از الواح فارسیه میفرماید قولها کما اگر جمیع صرفها
 بقول ختم شود و در تمام امور مذکور لسان کفایت رود هرگز امر الله
 واضح و مبهرن نگردد و صبح هدا طالع نیاید و ظلمت ضلالت زایل نشود
 انتهی و در یکی از الواح عربیه میفرماید ان الذین انظروا منهم
 منهم انا را سنی و امره اولک ان یصدق علیهم حکم الایقان و لکن اکثرهم
 اکتبوا عن امر الله و كانوا من قوم سوء خسرین و قل یا قوم ان یغنی لاه
 ان ینسب نفسه الی الرتبة الرحمن و یرکب فی نفسه ما یرکبه شیطان لا فو

طلعت سبحان لو نتم من العاين قد سوا فلوكم عن حب الدنيا ثم
 الكسح عن ذكر ما سواه ثم اركانكم عن كل ما يمنعكم عن الله و تعيركم الى ما
 يأمركم به الهوى اتقوا الله يا قوم او كونوا من المتقين قلوب قوم اتق
 ان تقولوا اما لا تفعلوا فما الفرق بينكم وبين الذين هم قالوا الله ربنا فلا
 جاءهم على ظلم الا قدسوا ذكروا وكانوا من المنكرين

وتمام اين لوح مبارك كه از مخزن قلم ابهى جل و علا صادر شده از همت
 قلم نضاح و مر باعمال صالحه و عدم طاعت باقوالست تا باين ايا

قل الله تعا قلوب قوم اتقوا الله ولا تسفكوا الدماء ولا تسعرضوا
 مع نفس و كونوا من المحسنين اياكم ان لا تفسدوا في الارض بعد صلاحها ولا
 تتبعوا سبل الغافلين و منكم من اراد ان يبلغ امر مولاة فليبخش له بان
 يبلغ اولادهم يبلغ الناس ليحب قوله قلوب السامعين و من
 دون ذلك لن يؤثر قوله في افئدة الظالمين اياكم يا قوم لا تكونن
 من الذين ياؤرون الناس بالبر و تنسون انفسكم اولئك يكذبهم

کل ما ینخرج من افواههم ثم حایق الاشیاء و ثم ملائکه المصطفین وان یوشرو
 قول هؤلاء فی احد هذا المکی من هم بل بما قدر فی الکلمات من لدن مقصد
 حکیم و مشهم عند الله کمثل الشرح یتضح منه العباد و هو تحقیر
 فی نفسه و یکون من المحترقین ۞

و در یکی از الواح مبارکه خطاب یکی از اجاب فارسی میفرماید **قولها** تقال
 امی بنده یزدان روز کردار آمد وقت کفشار نیت یضاً ۞
 در یکی از الواح فارسیان میفرماید تنهای شما مانند نهالها
 باغخاست که از بی آبی نزدیک بخشکی است پس آب آسمانی که از
 بخشش یزدانی روانست تازه نماید کفشار را کردار باید که
 کفشار را پذیرد مرد کردار است و گرنه مرد از بهتر از اوست
 جای دیگر میفرماید یک عمل پاک عالم خال را جنت ابھی
 نماید و یکی از الواح مبارکه که در بدین آیات رب العالمین
 از اثر کلام و نشین مبین کتاب مبین روح خا و روح العالمین
 فذاه صادر شده این لوح مبارک است

ای جنود حیات شرق و غرب پریش نجوم آفلک نمایند و عباد
 آفاق مظلمه از اسس اساس شریع مقدسه الهیه غافل و از
 و از فضائل کمالات دین الله ذوال عادات و رسومی چند را
 ارکان شریعت الله شده اند و بهیچ گمان کردند که با علی
 مراقب فلاح و نجاح رسیده اند و حال آنکه در اول اجل نشین
 و بکلی از مواهب الهیه محروم و بی نصیب گشته و سبب این امر
 آنکه با اساس اصلی نبی نبردند و در ترقی در عوالم روحانی و مقامات
 سامیه رحمانی تکوشیدند اساس دین الله کتاب کمالات
 و استفاضه از فیوضات مقصد از ایمان و ایقان ترمین
 حقائق انسانی بفیض کمالات ربانی است اگر این حصول نیاید

حقیقت هر مانست و عذاب نیران :

پس **کجایان** باید نظر باین امر دقیق نمایند که مانند
 سایر ادیان بعربده و های و هوئی و لفظا بمعنی کفایت نمایند
 بلکه بجمع شئون از فضائل و فضائل رحمانی در روش و رفتار

(۱۹۶)

ربانی قیام کنند و ثابت نمایند که **بجائی**
حقیقی هست نه لفظاً بمعنی **و بجائی ایزت**
که شب و روز بکوشند تا در مراتب وجود ترقی و صعود نمایند و
نهایت آرزوی هر یک این باشد که نوعی روش و حرکت نماید
که جمیع بشر از آن مستفیض و منور گردند و نقطه نظرگاهش همواره
خلق و خوی حق باشد و روش و سلوکش سبب ترقیات نامتناهی
گردد بقدر قوه صحت عالمیان شود و بقدر استعداد مویبت
عالم آنان گردد چون باین مواهب موفق شود میتوان
گفت که **بجائی است** و الا در این
دور مبارک که فخر اعصار و قرون است ایمان عبارت از آوار
بودنیت الهیه بلکه قیام جمیع شئون کمالات ایمان است

وَكُلِّبِدْعِي وَصَلَّابِلِي وَبَلِي لَأَقْرَلَهُمْ بِنَاكَا
إِذَا سَأَلَ الدُّمُوعُ عَلَى الْخُدُودِ تَبَّيَّنَ مِنْ بِنَاكَا مِنْ تَبَاكَا

در وقت امتحان معلوم گردد و آن روش سلوک است حضرت
 اغلی روحی له الفداء و جمال بھی کیس نوئی القدرم احبائه الفداء
 جمیع ما ہمارا روش سلوک دلالت و بجائفتائی ہدایت فرمودند کہ چگونه
 باید از راحت و آسائش و خوشی و خوشی خویش سزا گردیم و بجهت
 فوز و فلاح دیگران جان نثار کنیم آن ذات مقصدتس با وجود
 علو ذات و سمو حقیقت خویش بجهت ہدایت ما تحمل غل و نجر
 نمود و در مدت زندگانی در این جان فانی آنی نیا سود و وقیعت
 راحت نفرمود و سر ببالین سنگون و آرام ننہاد و در جمیع
 ایام در محن و آلام بود حال چگونه سزاوار است کہ ما قیام ہم
 البتہ انصاف چندین اقتضائما مید کہ این تخم پاک افشاندہ را ایبار
 کنیم و آن نہالہا مغرورہ باغبانی نماسیم بجلی خود را
 فدای عالم انسانی نماسیم تا روی زمین بہشت برین گرد
 و وجہ غیبت اجبت ابھی شود و الا عاقبت حرمان عظیم است
 و سران میں و علیکم التحیۃ و الثناء

الطهي الطهي

قد شئت بقدرتك خلقاً جديداً وخلقته وبدئت وهدت
 واحدتها كوراً سديداً وخلقته السماء وزينتها بمصابيح الهدى
 وهدت ارضاً بيضاء وبعثت مباركة النوراء وطرزتها بحجرات
 غلباء وموجت البحار وهدت الأنهار ومطرت السحاب
 وانقت الرياض وانبثت العصف والريجان فبت من كل
 فاكهة زوجان وارسلت الرياح بشرات برحمتك الكبرى شرفت
 الأرض بنور مؤبوتك لعظم حشرت الخلق الجدي في هذا العصف المحيد
 وتجلت عليهم بانوار فيضك الابدى الاشرق وهدت الى منجى الوفاق
 حتى تنور بهم الافاق في يوم الميثاق رب اشد اذورهم
 وقوظهم وكل سرورهم وتمم نورهم وشرح صدورهم
 بتوفيقك الصمدية حتى يكونوا انجوا نورانية في الافاق الظلمانية
 انك انت القوى المقدر العزيز الكريم وانك انت الرحمن الرحيم ع

علت مختصم

بی سوادی و بی تربیتی اطفال و بزایا قد بصیر روشن است که تا جمیع اطفال بشر محتاج بتعلیم و تحصیل و تربیت بوده است. اگر طفلی در بیابانی بحالت طبیعت واکذارند هیچ کالی حاصل نکند بلکه از درجه انانیت خارج شود و وحشی صرف شود. و این معلومست که سالها دراز است که اطفال ایران خود سربو بی تربیت بزرگ شده و باین سبب بی علم و بی هنر بار آمده نتایج خیمه و مفاسد عظیمه از بی علم و بی هنری ایشان بروز کرده و تاکنون کسی اقدام باین عمل مبرور نکرده که نظم و تربیتی قرار دهد که بالا جبار این اطفال بحت آن نظم و قانون تربیت شوند و بشمره وجود فائر گردند. بدیهی است که هرگاه قانون کتاب مستطاب اقدس که آن پدر روحانی و مرتبی انانی و ادیب آسمانی در تربیت اطفال عموم تأسیس فرموده و مجری کرده تمام نقائص مندرفع گردد و جاهل و نادانی بعلم و دانائی مبتدل گردد. ❖

قوله تعالى

(۲۰۰)
فی کتابه الاقدس

کتب علی کل اب تربیت ابنه و بنه با العلم و سخا و دونها تمامه حد فی اللوح و الذی
ترک ما امر به فللا مئنا ان یاخذ و امنه ما یکون لازما ل تربیتها ان کان غیبا
و الا یرجع الی بیت العدل انما جعلناه ما وی الفقراء و المساکین ان الذی
ربی ابنه او ابنا من الانبیا کانه ربی احد بنائی علیه بحائی و عنایتی و رحمتی
سبقت العالمین انتی

و در لوح عالم میفرماید **قوله العزیز** جمیع رجال و نساء آنچه
که از اقرب و زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند جزئی از آنرا از برای
تربیت و تعلیم اطفال نزد ائمتی و دینیه گذارند و باطلاع امنای بیت
عدل صرف تربیت ایشان شود و در شرفا میفرماید
فلا علی کل اب و بیت میفرماید بتعلیم و تربیت اطفال الی اخرین الا
و در لوح بیت عدل که سابقا ذکر شد میفرماید
چه بسیار از اطفال که در ارض بی اب و ام مشاهده میشوند اگر لوی
در تعلیم و کتاب ایشان نشود بی شمر خواهند ماند و نفس بی شمر

موتش ارجح از حیات او بوده است

حال ملاحظه فرمائید خیر خواه نوزادان این عالم امکان
 کیت نفس مبارکی که راضی شده است یک طفل در عالم بی هو
 ولی هنر و بی تربیت بماند و قانونی برای تربیت اطفال گذاشته
 که امناییت عدل تمام اطفال را بموجب آن قانون در تحت
 تربیت آورند و از برای معلم بموجب نص کتاب مستطاب
 اقدس میراث قرار فرموده و تمام وسائل ترقی و تمدن را در کتاب
 نازل فرموده چنین شخصی را مربی و حافظ و خیر خواه دوستدار نوع توایم
 شمرد یا کسانیکه راضی نمی شوند یک مدرس صحیح در ایران تأسیس
 شود که مبادا مدارک اطفال ترقی کند و از قید تقلید ایشان بیرون
 و یا کسانیکه مروج ترقی و تربیت باشد ولی بعضی دون بعضی
 یعنی مدیر اغنیاء گردند لاجل منافع و فصر را بخود ننگ دارند انصافاً
 کدام از اینها را خیر خواه عالم انانیت توان شمرد و افسوس

(۲۰۲)

می بینیم و انکار میکنیم بغیر ضی حق و استحکام احکام او را مشاهده
نمیکنیم و رفاقت و ناتمامی سایرین را ملاحظه نمیکنیم معنی
از حق کزیرانیم و بذیل دیگران آویزان و از جمله
الوا حیلہ از خامہ بین منصوص این
باب صادر و کل را تربیت اطفال
امر است این لوح مبارک است

بِوَاللّٰهِ

ای اجبای آطهی و اما، رحمن جمهور عقلاء بر آنند که تفاوت
عقول و آراء، از تفاوت تربیت و تعلیم آداب است یعنی
عقول در اصل متساویست ولی تربیت و تعلیم آداب سبب
گردد که عقول متفاوت شود و ادراکات تباین این تفاوت
و فطرت نیست بلکه در تربیت و تعلیم است و امتیاز ذاتی از برای
نفسی نیست لهذا نوع بشر عموماً استعداد وصول با علی

(۲۰۳)

المقامات دارند و برهان بر این قائم نمایند که اهلای حکمتی نظیر افریقا جمیع
مانند و حوش ضاریه و حیوانات بریه عقلی معقول دارند و دانشند و کل متوس
یک نفس و انا و تمدن در ما بین آنان موجودند و بعکس آن ملاحظه نماید
که ممالک تمدنه جمیع اهلای در نهایت آداب و حسن اطوار و تعاون
و تعاضد و وحدت ادراک و عقل سلیم همیشداً مبدء و قلیل پس
معلوم و محقق شد که علو و دو تو عقول و ادراک از تربیت و تعلیم و عدم
انت شاخ کج تربیت راست شود و میوه بزرگی جنگلی مثر
بستانی شود و شخص نادان بتعلیم دانا گردد و عالم تو حش بیفرض مرتبی
دانا جهان تمدن گردد علیل بطبابت شفا یابد و فقیر بتعلیم رفیق
تجارت غنی شود و تابع بسبب کمالات متبوع عظیم گردد
و شخص ذلیل بتربیت مرتبی از خنثی ضمول باوج رفیع رسد
اینست بر این آنان : انبیان نیز تصدیق این
رای را میفرمایند که تربیت نهایت

تأثیر در لشکر دارد ؛ ولی میفرمایند عقول و ادراکات
 در اصل و در فطرت نیز متفاوت است و این امر بدیهی است
 قابل انکار نه چنانکه ملاحظه نمائیم اطفال هم سن و هم وطن
 و هم جنس بلکه از یک خاندان در تحت تربیت یک شخص پرورش
 یابند با وجود این عقول و ادراکاتشان متفاوت یکی تری
 سریع نماید که تو تعلیم بطنی کرد و یکی در نهایت درجه تندی ماند ضعیف
 هر چه تربیت شود دل و لگو لنگلا نگرود و سنگ سیاه گوهر جبار
 نشود و جنظل و زقوم بتعلیم تربیت شجره ما که نگرود یعنی تربیت
 گوهر انسانی است و لنگلا نگرند و لکن تعلیم بقوه نافذ
 آنچه در حقیقت انسان را مملات و استعداد مند مج و مند
 بعرضه ظهور آرد تربیت دهقان حبه را ضرر کند و
 همت باغبان دانه را درخت کهن نماید لطف ادب
 اطفال دبستان را با وج رفیع رساند و غنایت مرئی گوید
 حقیر را بر سیر ایشتر شاند پس واضح گردید که عقول در اصل

فطرت متفاوت است و تربیت را نیز حکم عظیم و تأثیر
 شدید اگر مرتبی نباشد جمیع نفوس و حوش مانند اگر
 معلم نباشد اطفال کل مانند حشرات کردند اینست که در کتاب
 الهی در این دو در بدیع تعلیم و تربیت امر اجباریست نه اختیار
 یعنی بر پدر و مادر فرض عین است که دختر و پسر را بنهایت
 تعلیم و تربیت نمایند و از بتان عرفان شیر دهند و در آغوش
 علوم و معارف پرورش بخشند و اگر در انحصار تصور کنند
 در نزد تربیت غمناخ و ذوموم و مدحورند و این کناهست
 غیر مغفوره زیرا آن طفل بچاره را آواره صحرائی جهالت کنند
 و بدبخت و گرفتار و معذب نمایند مادام بحیات طفل سیر جبل
 و غرور و نادان می شعور ماند و البته اگر در گسستن کودکی از این
 جهان رحلت نمایند بهتر و خوشتر است در این مقام موت
 بهتر از حیات و هلاکت بهتر از نجات و عدم خوشتر از وجود

و قبر بهتر از قصر و تنگنای کوز مطبوع بهتر از بیت مهر در زیر آرزوی خلق
 خوار و ذلیل و در نزد خلق سقیم و غلیل و در محافل خجل شرمسار
 و در میدان امتحان مغلوب و مذموم صغار و کبار این چه بدبختی
 و این چه ذلت ابدی است پس باید اجابای الهی

و اما رحمان بجان و دل اطهار اتر بیت نمایند و در دستان
 فضل و کمال تعلیم فرمایند در این خصوص بد افتخورت کنند و تصور
 ننهند طفل را اگر بکشند بهتر از اینست که جاهل بگذارند
 زیرا طفل مصوم گرفتار تقاضی کوناگون گردد در نزد حق موافق و
 مسؤل و در نزد خلق مذموم و مردود این چه کنا هست
 و این چه اشتباه اول تکلیف یاران الهی و اما رحمان
 آنست که بای و وجه کان در بیت و تعلیم اطفال از ذکر و
 انات کوشند و دختران مانند پسرانند ابدافرقی نیست
 چهل مرد و مذموم و نادانی هر دو نوع مبعوض :
 و هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ :

در حق هر دو قسم مرجموتم اگر بیدیه حقیقت نظر گردد تربیت و
 تعلیم دختران لازم تر از پسرانست زیرا این بنات وقتی آید
 که مادر گردند و اولاد پرورشوند و اول مرتی طفل مادر است
 زیرا طفل مانند شاه بزرگتر هر طور تربیت شود نشود و ناماناید اگر تربیت را
 گردد راست شود و اگر کج کج شود و تا نهایت عمر بر آن منج سلوک
 نماید پس ثابت و مبین شد که دختری تعلیم و تربیت چون مادر
 گردد سبب محرومی و جهل و نادانی و عدم تربیت افعال کثیر
 شود؛ اسی بیاران آهی و اما در همان تعلیم و تعلم
 بنص قاطع جمال مبارک فرماید هر کس قصور نماید از تربیت
 کبری محروم ماند ز هزار زنه را اگر فتور نماید البته بجان بکوشد
 که اطفال خویش را علی الخصوص دختران را تعلیم و تربیت نماید
 و هیچ عذری در این مقام مقبول نیست تا عزت ابدیه و علویت
 سرمدیه در انجمن اهل بها مانند شمس ضحی جلوه و طلوع نماید و

و قلب عبد الجبار مسرور و ممنون شود و علیکم البها، الاشع

عَلَّتْ هَمَّ

فی اطلاعی اهل ایران بلغات خارجه و کم اطلاعی سایرین از لغات
 یکدیگر زیر شبهه نیست که ابالی هر مملکت بمملکت دیگر محتاج
 و استغای من جمیع اجتهات متصور نیست و لو در آلات زندگانی
 محتاج بهم دیگر باشند در معارف و فنون و خصال و رسوم
 یکدیگر محتاج و در رقی و تمدن الفت و اتحاد لازم و عظم وسیله
 اتحاد و مراد و اطلاع بلغات یکدیگر است و چون حق جل
 جلاله در این کور عظیم مقصد جلیل بر این بوده که من شرق و غرب
 و شمال و جنوب را و قطعات خسته عالم التیام بخشید و عالم را
 قطع واحد فرماید لذا در این باب دو حکم نازل گوی اجازت
 تحصیل الفحلفه و لغات متعدده بعلی باره ملل که تحصیل سن
 سایر را جایز ندانند و آنرا موجب ضلالت شمرند و دیگر

اینچشم محکم است که عظیم و سیده اتحاد اهل عالم است یعنی تائیس
 ایکسان و یک خط و تحصیل آن در مدرس عالم
 كما يقول جل شأنه في اصول احكامه الا قدس

يا اهل المجالس البلاد ان احاروا لغة من اللغات يتكلم بها
 من على الارض وكذلك من الخلو ط ان الله يبين لكم ما تفعلون
 يغنيكم عن دونكم انه هو الفضال العليم الخبير هذا سبب الاتحاليون
 تعلمون والعلة الكبرى للاتفاق والتعاون لو انتم تشعرون
 ودر لوح بشارت ميفرمايد **قوله تعالى** اذ قبل از قلم اعلى ان حكم
 جارى حضرت ملوك آيد هم الله ويا وزراى ارض مشورت نمايند
 و يك لسان از لسان موجوده ويا لسان جديدى مقرر دارند و در
 مدارس عالم اطفال را با آن تعليم دهند و هم چنين خط در انصورت
 جميع ارض قطعاً و اعهده مشاهده شود طوبى لمن سمع النداء

و عمل به امر به من لدی الله رب العرش العظیم و در لوح
 عالم میفرماید باید لغات منحصراً لغات واحد گردد و در
 مدارس عالم بآن تعلیم دهند و در لوح کلمات میفرماید
 از قبل فرمودیم تکلم به و مقدر شده باید جهد شود تا یکی غرضی
 گردد و هم چنین خطوط عالم هم برای معلوم در تحصیل السن
 مختلفه ضایع نشود و باطل نرود و جمیع ارض مدینه واحده و
 واحده مشاهده شود انتهى و در اشکات میفرماید
 قول الله تعالی لا زال با تفاق آفاق عالم بنور منور و سبب غظم
 در تن خطا و کفایت یکدیگر است از قبل در الواح فرمودیم اینها
 بیت عدل یکسان از السن موجوده و یا السانی بدیع و یک خط
 از خطوط اختیار نمایند و در مدارس عالم اطفال را بآن تعلیم دهند تا عالم
 یکوطن و یک قطعه مشاهده شود ؛ ابھی شجره دانش اینکمه علیا است
 همه بار یکدارید و بر یک کیشا خار ؛ لیس القهر لمن یحب الوطن ؛
 بل لمن یحب العالم ؛ از قبل در این مقام نازل شده آنچه که سبب عمار

عالم و اتحاد امر است طوبی للفائزین و طوبی للعالین انتی
 و در لوح هفتک شمع که با فتخاریخی از ورقات امریکائیة مسماة
 مس هویت از اثر خامه پین منصوص حضرت عبدالبهاء
 ارواح الکائنات فداه صادر شده میفرماید ای محترمه در عالم
 وجود نظر کن اجتماع و الفت سبب حیات است و تفریق و اختلاف
 سبب ممات چون در سبع کائنات نظر نمائی ملاحظه کنی که هر کائی
 از کائنات از اجتماع و متراج عناصری متعددہ تحقق یافته
 و چون بین اجتماع عناصر تفریق شود و ایلاف با اختلاف منقلب
 گردد آن کائن موجود محو و نابود شود و ای محترمه در
 دورهای سابق هر چند ایلاف حاصل گشت ولی بکلی ایلاف
 من علی الارض غیر قابل زیر و اسأل و و یاط اتحاد مفعود و در
 میان قطعات ضم عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه درین
 امر یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معور لهذا اجتماع جمیع
 طوائف عالم در یک نقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار

ممنوع و محال اما حال و سأل اتصال بسیار فی الحقیقه قطعاً
 ضم عالم علم یک قطعه یافته و از برای هر فردی از افراد حیات
 در جمیع بلاد و اخلاط و تبادل افکار با جمیع عباد در نهایت سهولت
 میسر تقسیمی که هر نفسی بواسطه نشیأت مقتدر بر اطلاع احوال
 و ادیان و افکار جمیع مل و همچنین قطعات عالم یعنی مل و دول
 و مدن و قری و محتاج بیکدیگر و از برای ایچک استغنائی از دیگری
 نه زیرا روابط سیاسی بین کل موجود و ارتباط تجارت و صنایع
 و زراعت و معارف در نهایت محکم می شود لہذا اتفاق کل و اتحاد
 عموم ممکن الحصول و این اسباب از معجزات این عصر محمد و قرن عظمت
 و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن قرن نوار عالمی دیگر و قوتی دیگر
 و نورانی دیگر دارد اینست که ملاحظه مینمائی در هر روزی معجزه جدیدی
 مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی برافروزد و مانند
 بارقه صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته
 شمع اول وحدت یاسی است و جزئی اثری در آن

ظاهر گردیده **شمع و قوم** وحدت آراء در امور عظیم است

آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد **شمع و قوم** وحدت

آزادی است آن نیز قطعاً حاصل گردد **شمع چهارم**

وحدت دینی است شاید این وحدت در انجمن عالم تقویت

آهسته جلوه نماید **شمع پنجم** وحدت وطن است در این

قرن این اتحاد و یگانگی نیز نهایت قوت ظاهر شود **شمع**

همه عالم عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و **شمع ششم**

وحدت جنسی است جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند

و **شمع هفتم** وحدت لسانت یعنی لسانی ایجاد گردد

که عموم خلق تحصیل آن نمایند و با یکدیگر مکالمه کنند

این امور که ذکر شد جمیعاً قطعی محسوس است

زیر قوتی ملکوتیه مویذیان

استهرا

علت یازدهم

تمتک و اعتماد ناس بعد از سوء و ارتقای ایشان بر منابر و تکلم با هو
 و اختلاف افکندن در میان ناس و اگر چه مطلب تاکنون در نظر با
 کوچک آمده و اهمیت داده نشده و لی اگر بدقت نظر کنیم تمام
 خرابیهای مملکت ما از اینجهت حاصل شده و وقتی حکم جهاد و هتو
 با پای معارض مقابل نشده فرار کردند ابر جزیرل نیز جزیرل است
 دادند و هفده شهر قفقاز و دریای مازندران را و ناموس ملت
 ایران را با جانب سپردند و می قنوا می قتل بابی دادند و رور
 قدم بعرضه میدان بهائی نهادند و قتی یهود را خانه نشین در بر
 کردند و گهی خون مجوس را هر نمودند و روزی دوستانه از عالم
 و غدار خواندند و گهی ندادن مالیات مباح و حلال شمر دند ~~نفس~~
 برای آبادی نکشیدند و دقیقه براعات رحمت نکوشیدند و این
 و اضمحنت که چون مردم زمام امور خود را مطلقاً بدست ایشان

دادند و سر تسلیم پیش قدم ایشان نهادند هر صبح بتغییل کشتی
 کوشیدند و هر شام از ورشان دویدند خود را در حجر
 مذلت معمور کردند و آنرا اسیر نخوت و کبر و غرور نمودند
 و معموره ایران را تا باین درجه مطرور ساختند و هنوز هم
 از دور تعظیم کنند و عمام ایشان را قه نور عظیم پندارند و گویا
 خیالشان اینست که باین نیم جان خود را در قدمش تسلیم نکنند از تسلیم و کبریم

اِذَا كَانَ الطَّبَاعُ طِبَاعُ سُوءٍ فَلَا يُغْنِيكَ تَأْدِيبُ الْاَدَابِ

باری درین دور بهائی این اعمال کجی ممنوع و منفور و احکام حق تصریحاً
 برهنی از بسیدن دست و ارتقا بر منابر و ظهار کبر و غرور و افتخار برین
 ولو منجر در علم باشد نازل و مطلقاً تقلید منهنی و تحقیق تحصیل برای همه

کس امر حتمی و رقاب از قید اسارت این جنس

بکلی ازاد است تا بهمت اهل بها چه کند
 و حسن این عمل در نظریارین چگونه

جلوه نماید

قال الله تعالى لقد أنزلنا كتابنا بالقرآن

قد صرتم عليكم لتقبلوا لا ما دفعي الكتاب هذا ما نهيتم عنه من لدن ربكم الخير
 وأيضا قولها تعالى قد منعتم عن الارتقاء على المنابر الآية أيضا
 ليس لأحد على أن يتفخر على الله كل آفة له وادلاء على أنه لا آله الا هو الآية
 وفي مقام آخر يقول لكاشانه من الناس عن غيرة العلوم
 وبها منع عن اسم القيوم واذا سمع صوت النعال من خلفه يرى
 نفسه كبر من محمود قل ان هو يا ايها المردود تآذنه لفي ال كحجم
 وفي مقام آخر من الناس من تعبد صف النعال طلبا لصدرا الجلال
 قل من انت يا ايها النعال الغرار وفي مقام آخر قولها تعالى
 يا طوبى لعالم لن يتفخر على دونه بعلمه ويا حبهذا لمن لستيز وبعين عصى
 الآية وايضا في الاقدس يا معسر العلماء اياكم ان تكونوا
 الاختلاف في الاطراف كما كنتم علتة الاعراض في الامر وايضا
 اما فرقنا الاحجاب اياكم ان تحجبوا الناس بحجابات اخر كسروا

سلاسل لا و با هم با هم مالک الأنام ولا تكون من النجاة عین و ایضاً
 اذا قبلتم الى الله و دخلتم هذا الامر لاقوه و افيہ و لا تقاسوا کتاب الله
 باهواکم الآیة و در لوح حاجی محمد کریم کرمانی که کتابی مبین
 و سفری مطین است اگر وقتی آرزای زیارت کردید شهادت
 میدهد که حق در علوم ظاهر نیز در تمام قرون ممتاز از ما دون
 بوده است و در آن لوح میفرماید و همچنین در علوم ظاهر
 اقتحار نما و فوق کل ذی علم علیهم فاعلم لكل صادم کلال
 و لكل فرح ملال و لكل عزیز ذلة و لكل عالم ذلة تقوی کا پیش کن
 و دبستان علم الهی وارد شو و اتقوا الله یعلمکم الله قلباً
 از اشارات قوم مقدس ناما تجلیات اسما و صفات
 الهی منور شود تا آنجا که میفرماید و دع العلوم لانها
 عن سلطان المعلوم و اثر من ینکرک علیک و قدمه علی نفسک لو تمشی بلا
 حذام و نام بلا و طاء و تنوح فی العراء نخیرک من ان تخزن من
 امن

و هذا ما ايتها المهترض لا تعجل على الاعراض ولا تكن كالرقم للضلائع من عجل
 في اللطم سقط في النزم هك اللسان والقلم عن رذائل القدم لا
 تجعل نفسك مستحقاً للنقم سوف تعجل الى ملك الامم وتسل عما كتبت
 في الحيوة الباطلة في تنقلب فيه القلوب والابصار من سطوة الله
 المقدر القهار الى اخر بيان الاحكام ودر لوح عالم منفر يد
 بگو اهرمیان و کیمین کا ہاں ایستادہ اندا گاہ بشید و بروشا فی نام پنا
 از تیرہ کہ ما خود را آزاد نماید عالم پن بشید نہ خود پن اهرمیان
 نفوسی ہست کہ حال و مانعہ ما پن عباد و ارتفاع و ارتقای متعانت
 امر و زبر کل لازم و واجب است تمک نمایند با آنچه کہ سبب تمہ و علو
 دولت عادلہ و ملتہ استحق ایضاً در لوح عالمت
 بگو ای قوم بقوت مملکتی برصرت خود قیام نماید کہ شاید ارض از صنایع
 طنون و اوہام کہ فی تحقیقہ سبب و علت خسارت و ذلت عباد و تجارت
 ماک و طاہر گرد این صنام حائلند و خلق از علو و صعود مانع امید
 اینکه یاد اقدار مدد فرماید و ناس را از ذلت کبری برہاند
 و در همان لوح مسہبیت امریکائیہ کہ شطری از آن ذکر شد

مرکز ثبات میفرماید ای محترمه تعالیم الهیه در این دور لورا
چنین است که نباید نفوس تو بهین نمود و بجهالت نسبت داد که تو ندانی
و من دانم بلکه باید بحسب نفوس بنظر احترام نظر کرد و در بیان و دلالت
بطرز تحریری حقیقت نمانیم و بهینم چگونه و چنان است مبلغ نیاید
خوش دانا و دیگران رانادان شکر و این فکر سبب تکبر گردد و سبب
سبب عدم تأثیر بلکه امتیاز باید در خود نه بیند و با دیگران بهنایت
مهربانی و خضوع خشوع صحبت بهار دانستی

علت دوازدهم

متابعت در اویش و ریاضت کشیدن و ترک دنیا کردن که عظمی مرتب
عالم انسانیت و مخالف تمدن و تربیت و سبب استیلائی است
و کالت است و وضاحت که اینگونه اشخاص از اهل نه تدین
محبوبند و نه از اهل تمدن الا اینکه دیانت را بتعبیرات خیلی رکیک
بر خود بسته و باینصورت جلوه کرده و حال آنکه اینجالت منافی تمام

بیانات انبیاء و مباین تمام شرایع است و پوشیده نیست
 که این نمره نفوس در تمام ملل بهم موجودند نهایت در مرتقی با هم
 موسوم و بموهوم مخصوص متمسکند در ملت حضرت مسیح بخوبی
 و تارک دنیا و امثالها و در هند و تان بر ناض و در اسلام
 بصوفی و شراقی موصوفند شیوع این جنس در اسلام بیشتر است
 در سنن یعنوانی و در شیخ بعنوان دیگر و خلاصه اینکه تمام
 شقوق و شعوب را حق جل جلاله در این کور عظیم نبی و منع فرموده
 و بحکب و صنعت و ترویج امر نموده و عادات کل را بهم صرف
 خوانده و لو اب و بو اطنشان فسر مطلق بیان فرموده و مشهور است
 که رفع این موهوم از این نفوس و رتن ایشان از این خیالات و آسودگی
 از حشیش و افیون و منہیات و دخل کردن ایشان در ظل شریعت حکایت
 و مدنیّت انانیه عظیم موهبت است چنانچه تاکنون بلیا
 از آن جنس هم از ایران و هم از روم
 تربیت یافته و بظلال اعتدال شافیه و با سکن انانیت

پوشیده اند و گلیه نیز عمومت این متوهمین بسنه از قبل با قبل
 که اول طلوع این امر مبارک بود تخفیف کلی پذیرفته است ؛ زیرا باقی
 جان بود که اوزنک سلطنت خانقاه مراشد گشته ؛ و ارک
 حکومت کلبه در اویش شده بود ؛ از نوم ظهور این امر تا کنون
 از اثر کلمات و بیانات مبارک مدارک ناسرتی کرد و این ا
 رو با خطاط ؛ خلاصه در کتاب قدس میفرماید **قوله**
کم عین عجززل فی جوارر لهند و منع عن نغمة احد الله و صل التریضا
و المشقات و لم یدکر عند الله منزل الآیات لا تجعلوا الأعمال شرک
الآمال ؛ و دلوح کلمات فردوس میفرماید ؛ یا اهل ارض ؛
انزوا و ریاضات شاقه بعز قبول فائز نه صاحبان بصیر و خرد ؛
ناظرند با بایک سبب روح و ریحانت امثال این امور از صلب
طنون و بطن او با مظاهر متولد لایق اصحاب دانش نبوده و نیست
بعضی از عباد از قبل و بعد در مغارها کجبال ساکن و بعضی دریایی
متوجه ؛ بکوب شنوید لضح منطلومرا از ما عند کم بگذرید و با پنجه

ناصح این میفرماید که جوئید لا تحررنا انفسکم عما خلقکم
 اتفاق عند الله محبوب و مقبول از سید اعمال مذکور است
 و ایضاً در همان لوح است **قوله** باری اختلاف
 اضراب سبب و علت ضعف شده هر ضربی راهی اخذ نموده و بجای
 تمسک بسته مع کوری و نادانی خود در صاحب بصیر و علم میداند
از جمله عرفای ملت اسلام بعضی از آن
 نفوس تشبثند با آنچه سبب کالت و انزواست **لعمرو الله**
 از مقام بجا بدو برغور و بر بغیر از انسان باید شمری پدید آید انسان
 نبی شمر بغیر مودت حضرت روح بمشابه شجر نبی شمر است و شجر نبی شمر لا
 ناز آن نفوس در مقامات توحید ذکر نموده اند آنچه را که سبب
 اعظم است از برای ظهور کالت و او با هم عباد فی الحقیقه فرقا
 برداشته اند و خود را حق ندانسته حتی مقدسات از کل
 و در لوح بشارات میفرماید **قوله العزیز** اعمال حضرت
 رهب و خوریهای ملت حضرت روح علیه سلام الله

و بجهت عند الله مذکور و لکن اليوم باید از آن تروا قصد ضاعتنا
 و بما یففعهم و ینفع به العباد مشغول گردند و کل را از این ترویج
 عنایت فرمودیم لیظهر منهم من یدکر الله رب یاری و مالیک
 و رب الکرتی الرفیع ۛ و در یکی از الواح میفرماید ۛ
 قوله جل ذکره از قبل بعضی نفوس که خود را اهل طریقت نامیدند
 چنانچه آثار آن نفوس حال در ارض موجود است طوائف مختلفه هر
 یک طریقی اخذ کرده اند اسلام از آن نفوس متفرق شد و از
 بحر عظم خلیجها خارج نمودند تا آنکه بالآخره بر دین وارد شد سلام
 با آن قوت عظیمه از اعمال افعال منتسبین او بکمال ضعف مبدل شد
 چنانچه مشاهده نموده و نیمایند ۛ بعضی از نفوس که خود را در اویش
 مینامند جمیع احکام و اوامر الهیه تا اول نموده و نیمایند اگر
 گفته شود صلوة از احکام محکم الهیه است میگویند صلوة دعا است
 و ما در حین تولد بد عالمه ایم و صلوة حقیقی را عمل نموده ایم و این
 پچاره از ظاهر محروم است تا چه رسد بیاطن او با مات نفوس

غافل از آنکه از حد حساب بوده و هست باری از تنبلی و کسالت
 جمیع او امر الهی را که مباح است محکمت از برای خطا عالم و منیت آن
 تاویل نمودند و در تکالیف از زواج و جبر خورد و خواب اشغال اختیار

نموده اند انتقی

علت سیزدهم

بعضی حد و که زاده اجتهاد و ناس است و خود را با آن مقید و سیر کرده
 از احکام شرع تصور کرده اند و حال آنکه مطلقاً در هیچ یک از شرایع
 این حد و نبوده و یا بعضی از آن مقتضای آن زمان حکمی در آن نازل
 و مرز جرای آن حکم مقتضی نیست و ناس خود را با آن مقید کرده لغت
 از تفسیق نمایند مثلاً در تراشیدن سر و نه تراشیدن
 ریش و بنوشیدن البه خارجه و حرام بستن نعمات
 و ربا معلومست که تا حد عدل ایران مقید بوده و اگر چه
 امروز مدارک را ترتیبی حاصل شده و این حد و دوقیودت مخفف
 یافته و لکن در طلوع این امر و صحت که این عادات بکمال

استحکام در میان ناس جاری ؛ لذا از قلم اعلی در کتاب
 اقدس نازل شد **فَلَا تَلْعَبُوا بِاللَّحْيَةِ** لا تلحقوا رؤسكم قدزيهما
 بالشعر وفي ذلك آيات لمن نظر الى مقتضيات الطبيعة
 من لدن ملك البرية انه لهو الغرير الحكيم اياكم ان تجاوز عن حد الاذان ؛
 الآيه وجای دیگر قدر فرغ الله عنكم علم اتحد في اللباس والفضلا
 من عنده انه لهو الامر العليم اعلموا انكم العقول المستقيمة ولا
 تجعلوا انفسكم لمعب الجاهلين ؛ ودر بشارات هفتم ميفرمايد
 زمام البه و تربيت كحي واصلاح ان در قبضه اختيار عباد و كذا
 شده ؛ ولكن يا قوم ان تجعلوا انفسكم لمعب الجاهلين ؛ ودر مقام
 ديگر ميفرمايد ؛ لا يبطل الشعر صلواتكم ولا ما منع عن الروح مثل لظام
 وغيره بالبهو السمو كما تلبسون الخمر والسجاب وما دونها
 انه ما نهى في الفرقان ولكن اشبه العلماء انه لهو العير العلام
 ودر صيت اصوات و لغات ميفرمايد

انا حللنا لكم اصغاء الاصوات و التغمات آياكم ان يخرجكم الاصغاء
 عن شأن الادب والورقار : قولها **عالم** انا جعلناه مرقاة العرو
 الارواح الى الاقوال **عالم** لا تجعلوا اجاح لنفوس الهوى : و در حلیت
 ربا میفرماید **عالم** اکثری از ناس محتاج باین بقره شایسته
 چه الر ربی در میان نباشد امور معطل معوق خواهد ماند **عالم**
 لذا فضلا علی العباد در بارا مثل معاملات دیگر که با این ناس متداول
 قرار فرمودیم : **عالم** الی قولها **عالم** علمای ایران اکثری بصند
 حیل و خدعه با کمال ربا مشغول بودند و لکن ظاهر از ابلهان خود
 بطراز حلیت آراسته تمیز دهند : یلیعوبوا و امر الله و حکموا لا تشعرو

عَلَّتْ چهاردهم

انتہی

اظهار قدس و ذکر تنفیذ در منا برد اسواق است که آنرا
 از حقیقت دور و از انانیت مجور و اعمال را عاقل نفس را

خود بین میکند لذا برای این علت روحانی دوائی آسمانی
 ظاهر **قولها** لیس لاحد ان یحک لنا نه امام الناس همیشه
 فی الطرق و الأسواق بل منعی لمن اراد الذکر ان یذکر قیام نبی ل ذکر الله
 او فی بیته هذا قرب با اخلوس و التقوی و در مقام دیگر
 لیس لاحد ان یتغفر عند احد تو بوالی الله لقاء الفیتم انه لهو الغافر
المعطى العیزة التواب و در شارت **نهم** میفرماید
 باید عاصی در حالتیکه از غیر الله خود را فارغ و آزاد مشاهده نماید
 طلب مغفرت و آمرزش کند نزد عباد اظهار خطایا و معاصی جایز
 نه چه که سبب و علت آمرزش و عفو الهی نبوده و نیست و همچنین
 این اقرار نزد خلق حقارت و ذلت است و حق جل جلاله ذلت عباد
 خود را دوست ندارد انه هو الشفیق الکریم انتها

علت پانزدهم

صل میت بمکانهای بعیده و مسافت با مشقت تمام برای
 زیارت قبور و مضاجع پوشیده نیست که این عبادت

سالهای بسیار است که در ایران جاریست که اموات خود بکرا و
 یا عظام ریمیه آن اموات را بمشاهده مشرفه صل می کنند و هر چه
 مصارف بیحد وارد و صدقات لاصدا حاصل میشود و تمام ملل حتی
 اهل تشن با اینکه در ظل اسلامند طعن و سخرو استهزا می کنند و
 چه بسیار اجساد را سوزانیده و ضرب شتم بر جا ملین وارد آورده
 باز دست از این عادت سخیفه بر نمیدارند و یا کسی از اهل ولایت
 دیگر در ولایت دیگر در گذشته او را با بعد مکان صل بوطن خودش
 کرده در راه چه صدقات وارد و چه مراض حاصل شده یا از عصبیت
 یا از شدت توهم که این میت اگر در فلان زمین باشد راحت است
 همواره باین اعمال شنیعه عامل و با اینکه انگونه امور منتهی کل شریعت و قبا
 عقلاً معلوم مع هذا الفسی از علماء اعلام و رؤساء عظام مملکت
 نهنی نکرده و مناسب از این عادات باز نداشته و عجب در آنست
 که با وجود این که می بیند چه اموال با هبطه که در زیارات و صل
 اموات مصروف و چه احکام متقنه فرقانیه که در این راه
 متروک و چه بعرضیهایی فاحش که در این سبیل حاصل میشود

مع ذلک اگر نفسی منع کند و بگوید زیارت روحانی عظم از
جسمانی است و یا میت را اعمال خودش رفیق است
با وفا و بسویت دستگیر با کمال وفاق بهر کجا روی آید
و هرگز از تو نکسد و بزرگان هم گفته اند :

گفت پیغمبر با صحاب طریق با وفا عمل نبود رفیق

گر بود نیکو آید زیارت شود گر بود بد در کجارت شود

عوام که سهلست فلما هم تکفیر کنند و باخبار ضعیفه متمسک ^{شوند}
که فلان سزال در خواب دید که فلان میت گفت من از عذاب ^{لرزه}
نجات یافتهم بسبب ورود در ارض کربلا : و اگر چه العباد با ^{لله}
انکار فضل آن اراضی مقدره و مشاهده مشرفه نکنیم :

بلکه جمال قدم حضرت بهاء السدجل
ذکره الامم و شرافت تربت مقدس

حضرت سیدالشهدا ربانی فرموده عاقبت میفرماید بیانی که
 حاصلش اینست که اگر پیش از این وصف کنم هرینه مردم تراب را
 رب الارباب داشته ؛ و زیارت نامه که در حق حضرت
 غامس آل عبا از خارج حق صادر شده عقل عقلا با دراک آن نمیرسد از
 کلمات و سموپانات ؛ ولی کلام در عادت ناس است که درون
 معرفت بمقصود و دارائی موجوده را صرف کرده خود و بستگان خود را
 در فقر گذاشته هزاران حکم التمهیر مخالف و ززیده ناموس خود را حمل کرده
 خطرات افکنده در نظر اجانب خود و عیال خود را مورد استهزاء و نظرن
 اذاخته و یامیت پچاره را حمل کرده هزاران خطر و مرض و مشقت بر جا
 خود و مردم پچاره گذاشته ثروت ایران را بخارج برده برای عمل
 کردن مستحبی در حالتیکه هزاران واجبات دین با الاجبار متروک میماند
 باری زیاده بر این اگر بنگارم فریاد هالبلند شود و اشرفیآسمان
 رود و اسفاه که آن جان پاک در ارض طف جان خود را برای
 نجات خلق از موهموم و تو جهشان بنور معلوم و راحت عباد

و اجرای احکام الهی و حفظ حقوق بشر در باخت و این خالق جلال
 از اصل مقصود غافل و تقویات مندوبه عامل گشته اند باری
 مقصود اینکه در این امر مبارک اینگونه اعمال بجای ترک و نهی شده ❖
 قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْأَقْدَسِ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ نَقْلَ الْمَيْتِ مِنْ مَتْنِهِ
 ساعة من المديته ان ادفنوه بالروح والريحان في مكان قريب ❖
 و در اشارات میفرماید شد حال مخصوص زیارت
 اهل قبور لازم نه مخارج آن را اگر صاحبان قدرت و وسعت
 به بیت عدل برسانند عند الله مقبول محبوب نعيم للعالمين انتهى
 و حتی در عمل حج که از قبل و بعد از احکام متفقہ کتاب بوده است
 یعنی تمام مل را زیارت بیت و حج مقام که طلعت موعود در آنجا
 ظاهر شده واجب بوده و در این امر مبارک هم حکم بر وجوب
 آن است مع هذا از نساء بجای حکم مرتفع است انحصار
 کتاب مستطاب اقدس و نیز بهر کس

(۲۳۲)

به پست شیراز که محل طلوع طلعت اعلی است نزدیکتر است آنجا را
باید محل حج قرار دهد و هر کس که به بعد از آنکه محل شرق
شمس بهاء است اقرب باشد آن محل را باید طواف کند

عِلَّتِ شَاوِزِ دَهْمِ

تجسس مل و عدم معاشرت با ایشانست که غلظت عقلت و اتوی از
و مهلک ترین سمهاست از برای هیکل عالم و خصوصاً ایران
و نزد اهل فواد مشهور است و پیغمبر محمود ص نیز بنفس
خود بازاری و یهود محشور و با کمال الفت با ایشان معاشر
و مراعات اهل کتاب را در همه جا منظور فرموده و ولی اهل اسلام
ایه کرمیه انما المشركون نجس را مصدر قرار داده تمام حراب
عالم را مصداق این شمرده باب معاشرت و الفت
ناکس را مورد کرده حتی پین خود اهل اسلام موافقت
و در میان شقوق و شعوب که از ساج حبت جاه و ریاست

خودپنی و اختلاف مشارب و مدارک حاصل شده خلاف کلی
 و در هر صورت اعظم از اینکه حکم تجسین مصلحت وقت در سر
 فرقان سیده باشد یا از سیداه باشد علی ای نحو کان
 امروز شخص عاقل می بیند که موقع برای انجمن و حکم عقل قانون الفت و
 معاشرت که بدعا از قلم مبارک مصدر امر رسیده مطلوب و سبب
 حصول ترقی و تمدن و بانی راحت و آسایش است
 لهذا در این باب بقدری تأکید از رب مجید صادر و بتوسط قلم اعلی و خاتم
 ابجدی بدرجه سفارش در معاشرت و الفت نازل که هر عاقلی شهادت
 دهد که اینست فوز مبین و اینست فیض عظیم و اینست سبب شکار
 دارین و اینست مقناطیس عظیم در خراین قرن مکرم قولها تقا
 فی الاقدس : عاشر و ایا قوم مع الادیان کلها بالروح و الریحان لیجدوا
 منکم عرف الرحمن ایاکم ان یاخذکم بحیة الجاهلیة من البریة کل من الله و
 یعود الیه انه لمبدع الخلق و مرجع العالمین : و ایضا یقول فی اصول
 احکامه الاقدس : و کذا یرفع حکم دون الطهارة عن کل الاشیاء
 و عن طلال ضرری موهبتة من الله انه لهو الغفور الکریم : الی قوله جل شانہ

هذا من فضلي الذي احاط العالمين لتعاشروا مع الاديان وتبلغوا
 ربكم الرحمن هذا الاكليل الاعمال لو انتم من العارفين : و در کلي از
 الواح مینعه که در کتاب اقتدار است میفرماید **قوله تعالى**
 عاشر و ايا احبا بالروح والريحان كل الاديان يا كرم ان تجعلوا كلمة
 غلة لا تحلوا فكم و اوسيا لانهار البغضاء ينكم قل القوا الله ما لاء
 و لا تكونوا من الغافلين انه يا كرم بما تجدون منه عرف الروح
 لو انتم من العارفين : و در اشارات میفرماید
قوله تعالى بثبت دوم : اذن داده شد احزاب عالم
 با یکدیگر بروح و ریحان معاشرت نمایند : عاشر و ایا قوم
 مع الاديان كلها بالروح والريحان كذلك اشرق نير الازن
 و الارادة من افق سماء عز الله رب العالمين :
 و در اشراقات میفرماید **قوله تعالى** تعاشر
 دين الله و مذهب الله محض تحا و اتفاق اهل عالم از سما

مثیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده آنرا علت
 اختلاف و نفاق بکنید سبب عظم و علت کبری از برای
 ظهور و شراق نیر اتحاد دین الهی و شریعت ربانی بوده
 و ممتو عالم و تربیت احم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد
 از اصول و احکام الهیت اوست سبب عظم از برای این
 عطیه کبری است و در لوح عالم میفرماید اولی
 قلم اعلی در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده
 قلنا و قولنا الحق ؛ عاشر و امع الادیان کلها بالروح و الریحان
 از این سان آنچه سبب اجتناب و علت اختلاف و تفریق بود از میان برخواست
 و در ارتقا، وجود ارتفاع نفس نازل شد که باب عظم است از برای تربیت
 اهل عالم ؛ و در جامی دیگر در لوح عالم میفرماید ؛ قوله العیز
 این نار محبت اضراب مختلفه را در یک بساط جمع نماید و نار غضب
 و علت تفریق و جدال است ؛ نسل الله ان یحفظ عباده من شر أعدائهم

ان شاء الله کل شیء قدير ❖ و در طراوت شانی میفرماید ❖ معاشرت
 با ادیان است بروح و ریجان و اظهار مالاتی به مکمل انطور و انصاف
 در امور اصحاب صفا و وفا باید با جمیع اهل عالم بروح و ریجان معاشرت
 نماید چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده است و اتفاق
 سبب نظام عالم و حیات اعم است طوبی از برای نفسیکمیل و شفقت
 و رفیت متمکنند و از بنا ضغینه و بغضا فارغ و آزاد استی ❖
 و در لوح عهد که در ایام آخرین از قلم اعلی نازل شده و در آن سفر عظیم مکرر شایق
 مبین کتاب تعیین شده و کل مأمور با طاعت و توجیه آن ذات اقدس
 یعنی حضرت غصن اکرم ارواح الکاثره فدا شده اند در آنجا میفرماید ❖
 قوله جل ذکره ❖ بگوی عباد ابا نظر را سبب بر شانی منماید و علت
 اتحاد را علت اختلاف مازید ❖ امید آنکه اهل بهاء بکلمه مبارکه قل
 کل من عند الله ناظر باشند و اینکمه علیا میباشد آب است از برای اطفال
 ضغینه و بغضا که در قلوب و صدور مکنون و مخزون است اضراب مختلفه
 از اینکمه و احده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند ❖ یقول الحق و یهدی السبل

و هو المقدر العزيز الجليل انتهى و در لوح هفت شمع امریکائی
 که از اثر خامه رستین منصوص است و شرطی از آن سابقاً ذکر شد
 میفرماید: قوله العیز ملاحظه نما که در ایران اجناس مختلفه و مذاهب
 قباغضه و آراء مختلفه بدرجه بود که بدتر از جمیع جهان بود حال بنفحات
 قدس چنان ارتباط و التامی حاصل شده که این مل مختلفه و مذاهب متضاد
 و اجناس متباغضه ظلم یک شخص پیدا نموده اند ملاحظه میشود که در
 نهایت محبت و الفت و یگانگی با یک دیگر معاشر و مجالس میباشند
 و در محافل عظیمه مسیحی و موسوی و زردشتی و مسلمان در نهایت
 الفت و یگانگی و محبت و آزادی سهو و فرح با هم مجتمع و میباشند
 و مجاسند و ابداً فرقی در میان نه ملاحظه نما که قوه اعظم چه نموده است

عِلَّتْ هَذَا هُمُ

تطیل حکم قصاص و دیانت است چه که قصاص و دیانت و مکافات
 و مجازات اعظم سبب نظم عالم و حفظ احوال است ^{قوله تعالی} ^{عالم}
 اشراق سوم اجرای حدود است چه که سبب اول است از برای جوامع

آسمان حکمت الهی بدو تیر روشن و شیر
 مشرب و شفقت
 خمینه نظم عالم بدو ستون قائم و بر پا
 مجازات و مکافات
 استی و وضاحت که حاکم در این مقام باید بعد از علم کند و در حق عموم
 علی حدّ الهی مجازات و در بعضی باره علمای این عصر که شما میشناسید
 و میدانید که مساوات و تعدیل در قصاص عموم ملل مجری نمیدارند ؛
 بعلاوه در ملت اسلام هم که راه عذری برایشان نیست چنانچه اعتدالها
 و انعامها که شده و میشود و چه بسیار نفوس را که از بی اعتدالی خود جری
 بر قتل سرقت کردند و بسبب قرابت یا بستگی و یا رشوه دادن
 بعضی از علماء خود پرست از قصاص و مکافات محفوظ ماندند
 و این سبب تجزئی دیگران شده و میشود ؛ باری در این قرن
 بجهانی تفاوت و تباینی نیست ؛ هر کس قتل نفسی کند از
 هر ملت من دون اثنا حکمش قصاص بقتل و یا حبس ابدی ؛
 و هر کس خانه را بسوزاند حکمش حراق اوست و یا حبس
 ابدی و یا هر کس سرقت کند در دفعه ثالث داغ

و علامت حسین است تا معلوم و نشان باشد و کسی از او مطمئن
 و جانی او را راه بندد تا با بن تدر با الاجبار ترک سیرت
 شود و مهیت پیش آید ~~فوق العاد~~ فی الاقداس
 من اصرق بیتاً متعمداً فاحرقوه ؛ و من قتل نفساً عامداً فاقطعوه
 غداً و اسن بیا دی القدرة و الاقدار ؛ ثم اتركوا سن الجاهلین ؛
 و ان تحکمو الهما حباً ابدیاً لالباس علیکم فی کتاب ؛ و ایضاً فی حکم التار
 قد کتب علی التارق الحبس و النقی و فی الثالث فاجلوا فی جبینہ علامتہ
 یعرف بہا للثلاث قبلہ مدن الله و ديارہ ایام ان تاخذکم الرافعة فی دین الله
 ان اعلموا ما مرتم بہ من لدن مشفق الرحیم انتہی
 و در نہی از قتل و زنا و امثالها بقدری تأکید شده کہ از وصف خارج است
 جانی میفرماید ؛ حرم علیکم القتل و الزنا ثم الغیبة و الافراء ؛
 و در جای دیگر میفرماید ؛ لا یعرض احد احداً و لا یقتل نفساً ہذا
 ما نہتم عنہ فی کتاب کان فی سر ادق العزم ستورا ؛
 و جای دیگر میفرماید ؛ ان تقتلوا فی رضاہ خیر لکم من ان تقتلوا ؛

و در جای دیگر میفرماید : قسم با قیاب افق تقدیس که اگر احکامی
شوند نزد این عبد از سفک دم نفسی است

و در لوح سلطان ایران میفرماید : والدین فیء فی الارض و
یفکون الدماء و یا کلون اموال الناس بالباطل نحن برآء منهم
نیلان باحییع پنا و منیم لانی الدنیا و لانی الآخرة الا ان یتوبوا
الی الله هو ارحم الراحمین است

دیگر احکام قصاص و دیات چون لاجع به بیت العدل است
و در اینجا بذکر همین چند آیه کفایت است و بیش از این از محل و مستشفا
و طیفه این عباد خارج است :

علت همی عدم

اختلاف و انحراف بعضی احکام از قبیل احکام نکاح و طلاق
و امثالهاست : پوشیده ننماید : که هر چند حکام
زواج بمقتضی وقت در اسلام بکمال استحکام نازل شده

(۲۴۱)

ولی خورد خورد تصرف ناس در آن و تحریف اصول و ارکان آنرا
از درجه اعتبار انداخته و این حکم محکم که سبب نظام عالمیت
تفرقاتی پیدا کرده که مورث فاد شده مثلاً در فرقا
شنی و ثلاث و رباع منصوص ولی شرط آن عدالت بود
چون عدالت معمول نشد ناچار حدوث اختلاف و مفاسد کثیر
متلزم آنت و یا نکاح نبات را در نه سالگی آنهم فقط
بازن خودشان جایز دانسته اند و واضحست که طفل نه ساله
متمیز خیر و شرعی نیست و بسی در این زمان از نبات امیران
که معقوده اراذلین قوم واقع شدند و خود و سلسله خود را در عذاب
وزحمت انداختند و یا اشخاص بی رحم زوجات
خود را من دون نفقه و طلاق گذاشته بیلاذبعبیده ماسوخ
کرده ده سال و بیست سال مراجعت نکردند باز آنها
محرّمه که مادام العمر بی شوهر و نفقه نشسته زیر احکام قطعی

در این باب نبود ؛ اما در این قرن نورانی که سلطان ^{قرن}
 و اعصار دوره بلوغ عالمست تمام احکام کمال استحکام
 نازل چیزی فرو گذار شده و نفسی را در زحمت و مشقت نیندازند
 ایقاع عقد و نکاح را موکول بر رضای شش نفر فرموده اند زوج
 و زوجه و ابو بهما تا دیگر معضی در این باب ظاهر نشود و قبل از
 بلوغ به پانزده را ذکر نکاح جایز ندانسته اند تا بنات از بعضی
 امراض و خطرات مصون باشند ؛ کفایت بیک عیال را حسن
 شمرده اند ؛ و تجاوز از دو را جایز ندانسته اند تا بغض و کبر و عداوت
 و فساد تخفیف یابد ؛ و از برای مسافر حد و می معین فرموده اند
 تا زنی در عسرت و محنت نماند ؛ و این جمله که ذکر شد احکام
 کتاب است **قوله** ؛ **قد کتب علیکم النکاح** ایلم ان
 تجاوزوا عن الاثین و الله قبیح بواحدة من الاماآء راحت نفس
 و نفسها ؛ **ایضا** **انا لما اردنا لمحجة** و الوداد و اتحاد العبا

لذا علمناه باذن الابوين بعدهما لئلا تقع منهن كضغينة والبغضاء
ولنا فيه آية اخرى : وفي مقام قوله تعالى : وقتت الله
لكل عبد ارادة اخروج من وطنه ان يجعل مليقاتا لصاحبه اى يذرة
اراد ان اتي وفي بالوعد ان تبع امر موبوء كان من المحسنين من فلم الامر
مكتوبا : والا ان عتذر بعذر حقيقي فله ان يخير قرينة ويكون في
غاية الجهد للرجوع اليها وان فات الامر ان فلها برئيس تسعة شهر
معدودات وبعد كما لها الالباس عليها في اختيار الفرح وان صبرت
انه يجب الصابرات والصابرين : ودر حکم طلاق نازل :
وان حدث بينهما كدورة او كره ليس له ان يكسب سنة كاملة تعلل
تطعن منها راحة المحبة وان كملت وما فاحت فلا باس في الطلاق
انه على كل شيء حكيم : ودر نهى از تحليل محلل : قد نهى الله
علمته بعد طلاق ثلث فضلا عن عنده لتكون من الشاكرين في اللوح
مذكورا والذي طلق له الاختيار في الرجوع بعد انقضاء كل شهر
بالمودة والرضا ما لم تتحصن واذا استحصنت تحقق الفصل

(۲۴۴)

بوصول آفر و قضی الامر الا بعد مرئین ؛ و جای دیگر در حکم مطلقه
منکر ؛ و اللّٰتی طلقت با ثبت علیها منکر لا نفقه لها الا یام تزویجها
کذاک کان الامر من العدل مشهوراً انتهى

علت نوزوم

میل منفرد بعضی است بحریت ؛ و اگر جاریک نباشد عرض میکانکه در نوزوم
افری هر چند شمارا شکر کنی نیست ؛ ولی در این علت اخیره جانباغالی هم
شکست دارید ؛ اما اگر این علت و مرض ز شما دفع شود استحقاق وجود
شما صحیح و متین است ؛ زیرا در فرق موهوم و طلب معلوم و خیر خواهی
عموم و پیش نوع با اهل بصا، شکست دارید ؛ فقط
اگر عنوان حریت و طلاق را ترک فرمائید و در ظل دیانت بهتان
که امروزه عظم دریا و است از برای اهل عالم و امر و شرعی است
در نهایت اعتدال وارد شوید دیگر نقضی نمی ماند و نهیم بجزئی تدبیر
حاصل گردد ؛ یعنی چون اندک دقتی فرمائید میباید که اگر انوار

دیانت فارغ شود و خشیتة اللہ از قلوب کاسته شود
 چنان خوش پیش آید که از وصف خارج باشد پس حتی ندارد
 که فانی و احکامی بدین استحکام و تمامیت ترک شود بخمال اینکه
 شاید توان قانونی بقل خود جعل کنیم و یا بتصور اینکه شاید صریحت
 بهتر اباحت باشد و حال آنکه هر ذلیغوری شهادت میدهد که
 قانون انبیاء در عصر و لایما قانون و احکام این امر مبارک در این عصر
 مکرم برای نظم عالم مفید و سایر قوانین ناقص و ناتمام است و این
 بدیهی است که حریت خوب است و هیچ عاقلی منکر حریت
 نیست ولی در بعضی مراتب دون بعضی **مثلاً**
 حریت در ادیان خوب است **مثلاً** یعنی تمام ادیان از ادیان
 در تحقیق دین و شریعت دیگر و خود را مقید بتقلید علماء و
 عقاید خود ندارند و از آداب باشند در الفت و معاشرت
 و ترویج و سایر مراتب بسیار مفید است و لهذا آزاد
 باشند در تحصیل علوم و فنون و انجمنیه و تمسک

بصنایع مفیده و امثالها نه انکه از قداطاعت او امر الله
 خود را آزاد کنند زیرا او امر الهیه کافل سعادت نظامات
 و انتظامات عالم انسانیه است نه سایر قوانین عالم شریعت
 جامع تمام مراتب انجاح و فلاح و سلم و صلاح است و موفوف
 پین قلوب و مجتمع منیت بشریه است نه سایر بطل طرق و با این
 حالت تو خوش که در عالم بشر مشاهده منفر ما بید حکومت ممکن است
 که بقواعد قوم و قوانین بشریه ناس از این تو خوش رهائی یابند
 و خیر خواه یکدیگر باشند ؛
 باری در ان مقام بیانا از منظر حق و مبد فیض مطلق عرض شود
 و کلام را در این مقام ختم داریم ؛ دیگر تا که از این بحر سیران
 قسمت برد و اضاف لیل نظر که اقتضا نماید قولها
 فی کتابه لافس ؛ اناری بعضا ناس ارادوا کفریه و غیره
 بها اولک فی جهل مبین ؛ ان کفریه تنقی عواقبها الی النقتة

التي لا تخمد نارها كذلك يخبركم لمصلحة العلمين : فاعلموا ان مطالع
 الحرة ومظاهرها باهي الحيوان والانسان تينتهي ان يكون تحت
 سنن تحفظه عن جهل نفسه وضرر الماكين : ان الحرة تخرج الانسان
 عن شئون الادب والوقار وتجعله من اللذنين فانظر ~~سلك~~ انغام
 لا بد لها من راع ليحفظها ان هذا الحق يقين انا تصدقها في بعض المقام
 دون الاخر انا كنا عالمين :

ودلوح كلمات است : قولها لعا : كلمة الله در ورق
 دوّم از فردوس اعلى : قلم اعلى در اين صين مظاهير قدرت و شاق
 اقتدار يعنى ملوك وسلاطين و كروا و علماء را نصيحت ميفرمايد و
 بدين و بتمتلك بان وصيت مينمايد اوست سبب بزرگ
 از برای نظم جهان و پيمان من الامكان : سستی ارکان دين
 سبب قوت جهال و جرات و جارت شده : بر استی
 ميگويم آنچه از مقام بلند دين گاست بر غفلت شرار افزود
 و نيجه بالافره صرح و مرج است : سمعوا يا اولي الالبصا

ثم عتبروا یا اولی الاقطار : الی قولہ تعالیٰ : کلمۃ در ورق پنجم از
 از مردوس علی : عطیۃ کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد
 بوده و هست : اوست حافظ وجود و معین و ناصر و خرد
 پیک رحمن است و منظر علم علام با و مقام انسان ظاهر
 و مشهود : اوست دانا و معلم اول در دبستان وجود و او
 راه نما و دارا رتبه علیا از زمین تربیت او عنصر خاک دارای کوه
 پاک شد و از افلاک گذشت : اوست خطیب اول در مدینه
 عدل و در سال نبی جهان را بشارت ظهور متور نمود اوست
 دانای یکتا که در اول دنیا بمرقات معانی ارتقا جست و چون
 بار اده رحمانی بر سر بیان مستوی بد و صرف لفظ فرمود
 از اول بشارت و عد ظاہر : و از ثانی خوف و وعید
 بیم و امید با هر : و باین دو اساس نظم عالم محکم قرار
 تعالی الحکیم : ذوالفضل العظیم : کلمۃ اللہ در ورق ششم

(۲۴۹)

از فردوس علی : سراج عباد داد است او را بیاد های مخالف
ظلم و اعتناق خاموش نمائید : و مقصود از آن ظهور اتحاد است
پن عباد و در این کلمه علیا بحر حکمت الهی موج دفاتر عالم تفسیر آنرا
کفایت نماید : اگر عالم باین طراز مزین گردد شمس کلمه یوم یعنی اختر
کلام من سعت از افق سما، دنیا طالع مشرق مشاهده شود مقام این
بیان را بشناسید چه که از علیا ثمره شجره قلم اعلی است
نیکوست حال نفسیکه شنید و فایز شد : بر آستی میگویم آنچه از شماست
الهی نازل آن سبب نظم عالم و علت اتحاد و اتفاق اهل آنت :
کذک نطق لسان المظلوم فی سجنه العظیم :

کلمه الله در ورق هفتم از فردوس علی : ای دلیان احم از بیگانگی
چشم بردارید و بیگانگی ناظر باشید و با سایبیکه سبب راحت و آسایش
عموم اهل عالم است تمسک جوئید : این یک بشر عالم کیون
و یک مقام است : از آنجا که سبب اختلاف است
بگذرید و آنچه علت اتفاق است توجه نمائید : نزد

اهل بهاء افتخار بعلم و عمل و اخلاق و دانش است نه بوطن و مقام
 ای اهل زمین قدر اینکلمه آسمانی را بدانید ؛ چه که بمنزله کشتی است
 از برای دریای دانائی ؛ و بمنزله آفتاب است از برای
 جهان بنیائی ؛

کلمه الله در ورق هشتم از فردوس عالی ؛ دارالتعلیم باید
 در ابتدا ، باید اولاد را بشرط این تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور
 در کتب الهی ایشانرا از مناسی منع نماید و بطراز او امر فرزند
 و لکن بقدریکه تقصیر و صمیمیت جاهلیت منجر و نشتی نگردد ؛
 آنچه از حد و ذات در کتاب بحسب نظر هر نازل شده باید
 امنای بیت العدل مشورت نمایند آنچه پسندیدند
 محیی دارند ؛ انه با حکمت تمام و هو المذبح العظیم ؛
 از قبل من مودیم تکلم بد و لسان مقرر شده باید هر کس
 شود تا بیک من استرگردد ؛ و همچنین خطوط عالم

تا عمرهای مردم در تحصیل السن مختلفه ضایع نشود و پلنگردد
 و جمیع ارض مدینه واحده و قطعاً واحد شاهده شود ؛
 کلمه الله در ورق نهم از فردوس علی ؛ برستی میگویم هر
 امری از امور اعدا شکل محبوب ؛ چون تجاوزه نماید سبب
 ضرر گردد ؛ در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایند که سبب اضطراب
 و وحشت اهل عالم شده ؛ آلات جهنمی بمیان آمده و در قتل
 وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آنرا چشم عالم و آذان
 امم ندیده و شنیده ؛ اصلاح این مفاصله قویه بقوه
 قاهره ممکن گمراختجا و احزاب عالم در امور و یاد در مذبحی از مذاب
 بشنودند ای مظلوم را و بصلح اکبر تمکک اسباب عجز غریبه
 در ارض موجود و لکن از افنده و عقول مستور و آن آیت
 که قادر است بر تبدیل هوای ارض کلهها و سمیت آن سبب
 بلاکت ؛ سبحان الله امر عجیبی شاهد گشت برق

و یا مثل آن مطیع قانداست و با مراد حرکت مینماید چنانچه
 القادر الذی نظر ما اراد و بامرہ المحکم المتین ؛
 یا اهل بها او امر مترکه بهر یک حسنکی است محکم از برای وجود
 ان المظلوم ما اراد الا اخطکم و ارتقاکم ؛ رجال بیت العدل
 و سیت مینمائیم و بصیانت و حفظ عباد و امان و طفل امر
 میفرمائیم ؛ یاید در جمیع احوال مصباح عباد ناظر باشند
 طوبی لایین اخذید الاسیر و لغتی توجبه الی الفقیر و لعاد
 حق المظلوم من الظالم و لا میسر عمل با امر من لدن آمر قدیم انہی
 و از این جمله که ذکر شد توان دریافت کہ مقصود حق جل جلالہ ما
 تین و تمدن و عدل در امور است با جمیع ناس اعصمت
 و حیثت فارغ شوند و معاشرت و الفت و تبادل افکار
 آزاد باشند و بجز ہر مقصود بر خوردند فضل خدای قدیم را
 انکار نکنند و بحسن قوانین و انتظامات مظاہر مقدسہ

(۲۵۳)

برخوردار گردند ؛ و عالم انسان را دوست یار باشند
و مفاسد را ترک کنند و با آنچه سبب راحت و آسایش
نوع است تمسک جویند ؛ و چون این مراتب حاصل شود و
که صریح حقیقه جلوه گرو آزادی واقعی حاصل نموده و مقاصد
تمام عقلاء، بروز کرده و تمدن حق یقین ظاهراً هر شده و ما عدا
این او هام است و سبب هلاکت امام ؛ و بهترین بیا

که در این باب از قلم النور حضرت عبداللہ آمین

منصوص صادر شده لوح دوندست

که در اینجا درج منیائیم و آنرا خاتمه

این رساله قرار میدهم

و السلام علی

من اشجع بہد

(۲۵۴)

به‌والله

ای اهل ملکوت ابھی دوندای فلاح و نجات از اوج سعادت
عالم انسانی بلند است خفقان بیدار کند کوران
بینا نماید غافلان بهوشیافرماید کران شنوای نماید
گنگان کویا کند مردگان زنده نماید ؛ یکی ندای تدریس
و ترقیات عالم طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت
دارد و مروج اساس ترقیات جسمانی و مرنی کمالا
صوری نوع انسان است و آن قوانین و نظامات علوم
و معارف مابہ الترقی عالم بشر است که منبعث از افکار عالیہ
و نتائج عقول سلیمہ است کہ بہمت حکما و فضلاء سلف
و خلف در عرصہ وجود جلوه نموده است ؛ و مروج و قوه
نافذہ آن حکومت عادلہ است ؛ و ندای دیگر
ندای جانفرازی الہییت و تعالیم مقدرہ روحانی

که کافل عزت ابدی و سعادت سرمدی و نورانیت
 عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و
 حیات جاودانی است و اس اساس آن تعالیم و وصایا
 ربّانی و نضایح و انجذابات و جداسینت که تعلق به عالم
 اخلاق دارد و مانند سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانی است
 روشن و منور فرماید **و قوه نافذه اش کلمه الله است**
 و لی ترقیات مدنی و کمالات جسمانی فضائل بشری تا منضم
 بکمالات روحانی و صفات و اخلاق رحمانی نشود مگر
 و نتیجه نخبند و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است
 حاصل نگردد زیرا از ترقیات مدنی و زمین عالم جسمانی هر چند
 از جهت سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری
 نماید **از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدید**

و بلا یای مبرم نیز خال گردد لهذا چون نظر در ~~مقام~~ ممالک و مدن و فر
 و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت
 سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و
 مشروعات جیمه و اکتشافات علمیّه و آفتیه نمائی کوفی که مدیّت سبب
 سعادت و ترقی عالم بشری است و چون نظر در اختراعات آلات
 هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع
 ریشه حیات است نمائی واضح مشهود گردد که مدیّت با توخس توأم
 و همغان است مگر آنکه مدیّت جسمانیّه مؤید بهدایت ربانیّه و
 سنووات رحمانیه و اخلاق آئینه گردد و منضم بشوئات
 روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود حال ملا خطه
 می کنسید که متهم و معمورترین ممالک عالم محازن مواجیهی گردید
 و اقالیم جهان شکر گاه حرب شدید شده و احم عالم ملل مسلح گردید
 و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب
 شدید افتاده پس بایان مدیّت و ترقی جسمانی را منضم
 بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات

ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات روحانی تا عالم انسانی
 در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن کرد
 و در غایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزت
 ابدیه چهره کشاید ؛ الحمد لله قرون و عصاره متوالیه است که نذی
 مدینت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقی یافت
 و معموریت جهان بفرزود و کمالات صوری از دیا دست تا آنکه
 عالم وجود انسانی استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی
 یافت **مثلاً** طفل ضعیف تدریج در مراتب جسمانی نمود و نشود
 نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات
 معنویّه و فضائل عقلیه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش
 و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد ؛ همچنین در عالم امکان
 نوع انسان ترقیات جسمانی نمود و تدریج در مدارج مدینت کرد و
 بدایع و فضائل و مواهب بشری را در اتم صورت حاصل نمود
 تا آنکه استعداد ظهور جلوه و کمالات روحانی الهیه حاصل کرد

و قابلیت استماع ند آئی الہی یافت پس ند ای ملکوت بلند شد
 و فضائل کمالات روحانیہ جلوه نمود شمس حقیقت شراق کرد
 انوار صلح عظیم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت
 امید داریم کہ شراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویہ
 جلوه بیشتر کند تا نتیجہ کلیہ عالم انسانی ظهور یابد و بزکینت لیل بر محبت اللہ
 در نہایت ملاحظت و صباحت شاہد انجمن گردد : ای اجابای الہی
 بدانید کہ سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نفع بشر است و تقریباً
 جسمانی و روحانی ہر دو مشروط و منوط با لفت و محبت عمومی بدین افراد
 انسانی : ملاحظہ در کائنات فی روح نماید یعنی حیوان جنبندہ
 و چرندہ و پرندہ و درندہ کہ ہر نوع درندہ فی از اینا و افراد جنس و نوع خویش
 جدا و تنہائی زندگی نمایند و با ہم در نہایت ضدیت و کلفند و چون
 یکدیگر رسند فوراً بجنگ و جمل پردازند و ہر زندگی چنگ بازو ندان
 تیز کنند مانند سیاح ضاریہ و گرگان خونخوار کہ حیوانات منقرض اند

که جمیع تنهایی زندگانی نمایند و تحریری معیشت خویش نکنند اما
 حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و پرنده
 در نهایت محبت بایکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعا زندگانی کنند
 و با کمال مسرت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور
 شکور که بدانند فی چند قناعت کنند و بایکدیگر با نهایت سرور و الفت
 نمایند و در دشت و صحن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و
 و همچنین حیوان پرنده مانند اغنام و آهوی و خجیر در غایت الفت و همدمی در
 صحن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند و ولی کلاب
 و ذئاب و پلنگ و کفتار و خنخوار و سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزاری
 و بی تنهایی سیر و شکار کنند حتی پرنده و پرنده چون باشان و مغازه
 یکدیگر آسید تعرض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند
 بعکس دیگران که هر یک بمغازه و ماوای دیگری اگر تقرب جوید بدریدن
 همدیگر پردازند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید
 و اگر ممکن شود معدوم نماید پس واضح معلوم شد که الفت و محبت
 در عالم حیوان نیز از ساج سیرت خوش و طینت پاک و صافی

فطرت است و اختلاف جهت ناب از خصائص درندگان بیابان است
 حضرت کبریا در انان خپک و دندان سباع درنده خلق ننموده بلکه
 وجود انانی با حسن التقویم و بنهایت کمالات وجودی ترکیب و
 ترتیب شده لهذا سزاوار که امت این خلقت و برآزندگی این خلعت
 اینست که بالفت و محبت نوع خویش پردازد بلکه بکافه حیوانات بعدل
 و انصاف معامله نماید و هم چنین ملاحظه نماید که اسباب رفاهیت
 و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انان الفت و یگانگی است نزع
 و جدال عظم اباب غسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی ولی هزار
 افسوس که بشر غافل و ذلیل از این امور و هر روز بصفت حیوان حشی میشود
 و مسموخ میشود و می بلنک درنده گردد و وقتی مار و ثعبان حبسبند
 ولی علویت انان در خصائل و فضائلی است که از خصائص طائفه ملاء
 اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انان صادر
 شود شخصی است آسمانی و فرشته است ملکوتی و حقیقی ربانی و جلوه
 جانی و چون نزع و جدال و خونخواری نماید مشا به بارذل حیوان

درنده گرد تا بد رجئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی کوفندی بدرد او
 در یک شب صد سزار اغنام در میدان حرب افتاده خاک
 و آلوده خون نماید ؛ اما انسان دو جنبه دارد یکی علویت
 فطریه و کمالات عقلیه ؛ و دیگری سفلیت حیوانیه و نقائص
 شهواتیه اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نماید از جهتی آثار خراب
 و دمار مشاهده کنید و از جهتی آثار مدنیّت و عمار ملاحظه فرمایید
 اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتال است ؛ ولی عمار و آبادی
 نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق ؛ اگر کسی در صحرائی اواسط آسیا
 بلیحّت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن خلیفه معموره مانند پاریس
 و لندن مطمو گردیده و از بحر فرز تا نهر جیحون دشت و بیرو پیاپی
 خالیه فاویه تشکیل نموده مدن مطموه و قرای مخروبه آن
 صحرا راه آهن روستیه دور و زود و دوشنب قطع نماید و قتی آن
 صحرا در نهایت مدنیّت و معموریت و آبادی بود و علوم و
 معارف منتشر و فنون و صنایع مشتهر و تجارت و فلاحت
 در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود

حال اغلب آن ملجا، و پناه طوائف ترکمان و بختی جولانگاه
 حیوانات وحشی گردیده مد آن صحرا از قیل و جرجان و ناه
 و ابیورد و شهرستان که در سابق علوم و معارف و صنایع تبلیغ
 و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد ؛
 حال در نضج اصلدنی و ندائی جز نغره حیوانات وحشی نشنوی و
 بغیر از جولان گرگان درنده نه پنی و این خرابی و همجوسی بسبب نزاع
 و جدل حرب و قتال در میان ایران و ترکمان شد که در مذنب و
 مشرب مختلف شدند و از نقشبندی همی روسای بیدین فتوای جلیت
 خون و مال عرض یکدیگر دادند ؛ این یک نمونه است که پان
 پس چون در جمیع عالم سیر و سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار
 الفت و محبت است و آنچه مطمور است از ساج و بغض و عداوت
 با وجود این عالم پرست نبه نشود و از این خواب غفلت سدار
 نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صفحت
 بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند ؛ و همچنین ؛

ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم غماصی که هر کائنی از
کائنات مرکب از اجزای متنوعه متعدده است و وجود
هر شیئی فرع ترکیب است یعنی چون بایجاد الهی درین
غنا صریحه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیبی کائنی تشکیل شود
جمع موجودات برین منوال است و چون در آن ترکیب
اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزاء گردد آن کائنی
معدوم شود یعنی انعام هر شیئی عبارت از تحلیل و تفریق
اجزاست ؛ پس هر الفت و ترکیب درین غنا صریح سبب
حیات است و اختلاف و تحلیل تفریق سبب ممات
باجمله تجاذب و توافقی است سبب حصول ثمره و نتایج مفیده است
و تنافر و تخالف است سبب انقلاب و ضحلال است
از تالف و تجاذب جمع کائنات ذی حیات مثل نبات
و حیوان و انسان تحقق یابد ؛ و از تخالف و تنافر
اختلال حاصل گردد و ضحلال رخ بکشد ؛ لهذا آنچه

سبب اختلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات
 عالم انسانیت ؛ و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تبعاعد است
 علت مهمات نوع بشر است ؛ و چون بکشتزاری مرور نماید
 ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و دریا حین پیوسته است و جمعیتی
 تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان تبریت و بهقان
 کاملی انبات شده است ؛ پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل
 بر آن است که از تربیت و بهقان ما هر محروم و کیا به تباہ و خود
 رونی است ؛ پس واضح شد که الفت و ایتمیام دلیل بر تربیت
 مرتبی حقیقی است و تفرق تشتت برهان حشیت و محرومیت
 از تربیت الهی ؛

اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب
 و رسوم و اذواق و طبایع و خلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متبا
 با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل
 گردد ؛ گوئیم اختلاف بدو قسم است ؛ یک اختلاف سبب انعدام

و آن نظیر اختلاف ملل، منازعه و شوب، مبارزه که یکدیگر را محو نمایند
و خا نماز بر اندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخوار
و درندگی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت
از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت
ذوالجلال ملاحظه نماید کلهای صدائق هر چند مختلف
التنوع و متفاوت اللون و مختلف الصور و الاشکالند ولی آن
از یک آب نوشند و از یک باد نشو و تمانمایند و از حرارت
و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب
از دیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ
کلمه ائمه است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات
و افکار و آراء و طبایع سبب نیست عالم انسانی گردد و
و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقتی اعضا و
اجزای بدن انسان است که سبب ظهور جمال کمال است و چون
این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است

و روح در جمیع اعضا و اجزای شریان دارد و در عروق و شریان ؛
 حکمرانت این اختلاف و تنوع مؤید اسلاف و محبت و این
 کثرت عظیم قوه و وحدت ؛ اگر حدیقه یزاکلها و ریاضین و
 شکوفه و شمار و اوراق و غصان و اشجار از یک نوع و یک لون
 و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بیچوبه لطافتی و حلاوتی نداشت
 و لکن چون از حیثیت الوان و اوراق و از بار و شمار کونا کون باشد هر
 سبب تزیین و جلوه سایر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت
 لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید ؛ و بهمین تفاد
 و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون نخل
 قوه و واحده و نفوذ کلمه و وحدانیت باشد در نهایت عظمت و
 جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود **الیوم جمره کلبه کلته الله**
 که محیط بر حقایق اشیا است عقول افکار و قلوب و ارواح عالم
 انانیز در نخل شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کل
 اشیا و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم

انسانی : الحمد لله اليوم نورانیت کلمه الله بر جميع آفاق شراق
 و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظل کلمه وارد
 و در نهایت اسلاف مجتمع متحد و متفقند چه بسیار محافل تشکیل
 گردد و بمثل طوائف و قبائل مختلفه ترینین یابد اگر نفسی وارد
 محفل گردد حیران مانده گمان کند که این نفوس از وطن واحد و از ملت
 واحد و طایفه واحد و افکار واحد و اذکار واحد و آراء واحدند
 و حال آنکه یکی اهل امریک است و دیگری از اهل افریک یکی از آسیا
 دیگری از اروپا یکی از هندوستان است و دیگری از ترکستان
 یکی عرب است و دیگر تاجیک یکی ایرانی است و دیگری یونانی با
 وجود این در نهایت الفت و یگانگی و محبت و آزادگی و وحدت
 و فرزانهگی با هم همدم ساز و هم آواز و همداستانند و این انقوذ
 کلمه الله است : اگر جميع قوای عالم جمع شوند مقتدر بر تأسیس
 محضی از این محافل نگرددند که باین محبت و موثت و انجذاب
 و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگی در قطب عالم بلند

کنند که سبب دفع نزاع و جدال و ترک جنگ و قتال و صلح
عمومی و الفت و یگانگی عالم انسانی باشد آیا هیچ قدرتی متقاو
نفوذ کلیه الله تواند اذلا و الله برهان واضح و حجت بالغ اگر نفسی
دیدۀ انصاف باز کند مدیهوش حیران گردد و انصاف دهد که
جمع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان باید از تعالیم و وصایا
بهاء الله سرور و مومنون خوشنود باشند زیرا این تعالیم الهیه
هر درنده نیرا چرندۀ کند و هر بنبنده نیرا پرندۀ نماید نفس بشر
ملائکه آسمان نماید عالم انانیرا مرکز سوح رحمانی فرماید جمیع
باطاعت و سکون و امانت بحکومت مجبور نماید و الیوم در جمع
عالم دولتی از دول مطمئن و مسترجح نه زیرا مهیست و اعتماد از بین
بشر برخاسته ملوک و مملوک کل در معرض خطرند ضربی که امروز
بمال دیانت و امانت تمکین از حکومت دارند و با ملت بصدا
نامه رفتار میکنند این حزب مظلومند و برهان بران آنکه جمیع
طوائف در ایران و ترکستان بفکر کم و بیش خویشند و اگر از علو

اطاعتی نمایند یا با امید عطائی و یا خوف از عقابی است مگر بهائیان
 که خیرخواه و مطیع دول محبت و مهربان بجمیع مللند و این اطاعت
 و انقیاد بنص صریح جمال الهی فرض و واجب بر کل لهذا اجابا
 اطاعت لامرالحق بحسب معنی دول پنهانیت صادق و خیرخواهینند
 و اگر نفسی بکومت حلانی نماید خویش را عندالحق مؤاخذ و مسؤل
 مستحق عقاب داند و مردود و خطا کار شد با وجود این
 عجب در این است که بعضی از اولیاء امور سایر طوائف را خیرخواه
 شمرند و بهائیان را بدخواه ؛ سبحان الله در این ایام خیره که
 حرکت و هیجان عمومی در طهران جمیع بلدان ایران واقع شد
 مثبتوت محقق گردید که لیکنفرهائیان مداخله در این امور نمودند و
 نزدیک عموم زرفت و بدین سبب مورد ملامت بخیردان
 گردیدند زیرا اطاعت جمال مبارک نمودند و در امور سایر
 ابد امداخله نمودند و بهیچ صرزی تقرب نخب شد بحال صنعت
 و وظائف خود مشغول بودند و جمیع اجابای الهی شاهد

و کواهند که عبدالبهّا از جمیع جهات صادق و خیرخواه دول و مل
 عالم است علی الخصوص دو دولت علیّه شرقیه زیرا این دو قلم
 موطن و محلّ هجرت حضرت بهّا است و در جمیع مسائل
 و محضرات ستایش و نعت از دو بیت علیستین نموده و از درگاه
 احدیت طلب تأیید کرده و جمال الهی روصی لاجبائه الفداء بحق
 اعلی حضرت شهریاران دعا فرموده و سبحان الله با این بر این
 قاطعه هر روز واقعه حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد و ولی ما و
 اجبای الهی نباید در نیت خالصه و صدق و خیرخواهی خویش
 ادنی فتوری نماییم بلکه باید در نهایت صداقت و امانت
 بر خلوص خویش باقی باشیم و با دعویّه خیریه پردازیم و
 ای اجبای الهی این ایام وقت استقامت است و هنگام
 ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهّا
 داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید
 نظر بکلمه الله باشد اگر کلمه الله در ارتفاع است مسرور

و مشعوف و ممنون باشید و لو عبدالبهاء در زیر شمشیر
 و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیت در میکمل مقدس
 امر الله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء یا ران الهی
 باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی اگر صد امثال عبدالبهاء
 هدف تیر بلا شود ابداً تغییر و تبدیلی محترم و تبت و اشتغال
 و انجذاب و اشتغال بخدمت امر الله حاصل نگردد عبدالبهاء
 بنده استان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه
 درگاه کبریا، دیگره شائی دارد و نه مقامی و نه رتبه و نه قدرتی
 و نه غایتی القوی و جنتی الماوی و سجدی الاقصی و سدره
 المنتهی ظهور کلی مستقل بجمال مبارک الهی و حضرت اعظم
 بشیر جمال مبارک روحی ایها الفداء منتهی شد و تا هزار سال
 کل من فیض انواره تعبدون و من بجر الطافه یغترفون یا احباب الله
 هذا وصیتی لكم و صی علیکم فیهینا لمن وفقه الله علی رفقم فیهذا الورق
 الممردا عن سائر النفوس و علیکم البهائم الابی
 ع

جناب محمد علیخان بهائی علیه بہاء اللہ

ہو اللہ

یامین نطق باحق کتب باصواب انی ناطق حجت و برہان آنحضرت
 در اثبات ظهور ملکوت اللہ و شاق شمس حقیقت در کمال ضیائے
 باقائے مریدین و اولیٰ ساطعہ نور بین مرقوم نمودہ بودی ملاحظہ
 گردید و نشاء اللہ من بعد نیز در وقت فرصت بدقت تمام
 مطالعہ خواہد شد فی تحقیقہ برہان لامعت و دلیل ساطع و حجت
 قاطعہ معتضین اگر انصاف ہند بمطالعہ این کتاب کہ از قلم
 آنجناب صادر شہادت دہند کہ جمال موعود مرئی عالم وجود بود
 شکر کن چند ار کہ موفق بر تالیف این صحیفہ کشتی و باستان
 حضرت احدیت خدمتی نمایان نمودی و در این دور عظیم اثری
 گذاشتی کہ مانند علم در بیج عصار و قرون مرقوم سرملکون
 گردد ؛ اگر ممکن بود کہ در ہر شہر چند نفر از آکاہان در وقت

فرست در مخفی جمع میشدند و همواره از حجت و برهان
 بر این حضرت رحمن مذاکره مینمودند بسیار سبب توسع
 افکار میشد ولی شرط حصر کلامت در این موضوع محمول
 باری این کتاب را انتشار دهی تا سبب ^{انتشار} ~~انتشار~~ ~~انتشار~~
 از طریق ~~انتشار~~ ~~انتشار~~ در انتشار آن بجا می آید ~~انتشار~~
 در کتب ~~اصدق~~ و فضل او برکت گردد و عبدالبهاء از این
 همت نهایت یابد ^{رضایت} الی الی ای عبدک الرحمانی
 و قیام البهائی علی شرفیاتک و بیان حجتک و
 ربانک و اقامت اولتک القاطعه و بیان برهینک الشا
 بفضلك و جودک و احسانک و نقطه بابتع بسببان
 فی جامع الانسان حتی یندق لسانه بالبرهان کاسل
 المنهدر من قلال الجبال انک انت الکریم الرحیم الی الغیر الوهاب
 ع ع

۲۷۴

مہوائے

بر تخریر این کتاب مستطاب موقوف و مؤید گردید

اقل الفانی عبدالرحمن حقی سیرازی

تبع دی ماه ۱۳۲۲

مکتبہ پذیرفت
